





# آب و سراب

شناسنامه کتاب:

عنوان کتاب .....	آب و سراب
مؤلف .....	سید حسن موسوی خراسانی
چاپ اول .....	۱۳۷۲
چاپ دوم .....	۱۳۹۵
تعداد صفحات .....	۲۷۲



## مقدمه

بشر گرفتار مشکلات درونی و بیرونی است به این معنی که از یک طرف زرق و برق دنیای مادی چشم و گوشش را در برون به خود متوجه کرده است و از سوی دیگر وسوسه های شیطان و تمایلات غریزی از درون او را مضطرب و پریشان دارد.

حال جای این سؤال است که برای کسب سعادت و علاج این اضطراب و نگرانی چه می شود کرد؟

- آیا قانون می تواند این را انجام دهد؟

- آیا جریمه و زندان و تهدید، قادر است چنین اقدامی بنماید؟

- آیا حتی تربیت قادر به چنین اصلاحی است؟

در جواب تمام این سؤالات باید گفت: خیر، این ها پیشنهادات خوبی است اما بارها امتحان شده است و هیچ عاقلی آزموده را مجدداً نیازماید.

این ها که گفته شد دردها را در یک حد معمولی تسکین می دهد ولی به منزله پمادی است که بر روی موضع درد می مالند که فقط درد را تسکین می دهد مثلاً قانون برای سعادت بشر پیشنهاد خوبی است ولی کاربری آن تا یک حدی است و روزی به بن بست می رسد که اینک در



بسیاری از کشورها چندین و چند بار در قانون اساسی تجدید نظر و چندین مرتبه قانونشان را عوض نموده اند.

یا تربیت را تا حدودی می‌توان قدرتمند دانست ولی بالاخره در جدال بین غرائز و تربیت ثابت شده است که دست غرائز به عنوان پیروز بالا می‌رود در اینجا انسان به یاد داستانی می‌افتد که: گربه های تربیت شده ای را در اطراف سفره ای شمع به دست گمارده بودند تا محفلشان روشن بماند شخصی که خواست قدرت غریزه را گوشزد نماید و نظر خود را در بحثی که می‌گفت غریزه غالب می‌شود ثابت کند چندین موش چاق و چله را در اطراف سفره رها کرد گربه ها به دنبال لقمه های لذیذشان (موشها) فرار کردند و بدین ترتیب ثابت کرد که آری تربیت مؤثر است البته تا حدی.

جریمه و مجازات وزندان نیز خواهد توانست تا حدودی از خصلتهای منفی انسان جلوگیری کند ولی آنگاه که مجری قانون غایب شد معایب ظاهر خواهند شد، به عنوان مثال تا زمانی که پلیس بر سر چهار راه است خلافی صورت نمی‌گیرد ولی بعد از آن که ضامن اجرا را نبیند خود را ضامن نمی‌داند و صاحب نفوذی که با امضای خود می‌تواند حقّی را ناحق کرده و به ثروت برسد، آن زمانی ملاحظه خواهد کرد که ترس گرفتار شدن در دست قانون را داشته باشد ولی در غیر این صورت با کمال بی‌پروایی این حق‌کشی را انجام خواهد داد، فروشنده کالا در صورتی کم فروشی و غش در معامله نخواهد کرد که از تعزیرات و جریمه بترسد ولی زمانی که راه فراری بیابد فرار خواهد کرد.

پس برای سعادت بشر نه قانون نه تربیت و نه جریمه و تهدید

هیچکدام به تنهایی قدرت تضمین ندارند، کدام قانون یا تربیت یا تهدید می‌تواند انسانی را که وصیت می‌کند دهکده ای برای گربه‌ها با میلیون‌ها از پول به جا مانده از او بسازند را سر عقل بیاورد و به او بگوید بچه‌های انسان در آفریقا هزاران هزارشان می‌میرند و او به یاد بچه‌های گربه و دهکده آن‌هاست؟!

کجا قانون و تربیت توانسته در شخص سرمایه داری که میلیون‌ها تومان سرمایه را خرج سگش می‌کند و یا ویلاها و کاخ‌های کذایی برای خودش می‌سازد و از درد محرومان و فقرای عالم بی‌خبر است نفوذ کند، کدام قانون است که بتواند جلوی کشورها و دولت‌های استکباری را بگیرد که بر سر ملتهای جهان سوم این همه بلا نیاورند، با فرهنگ آنان بازی نکنند، منابع و منافع آنان را غارت نکنند؟!

اینجا جای بحث اخلاق است، چیزی که به حق می‌تواند ضامن اجرا باشد سرمایه ای که نه در جیب انسان و نه در صندوق نسوز انسان بلکه در درون جان او جای دارد، خصلتی که انسان را بنی آدم ساخته و چون عضوی بدرد آید او را آزرده می‌سازد و گاهی به حدی می‌رسد که برای عضوی از جامعه ایثارگرانه خود را فدا می‌کند، وجدان اخلاقی در سایه ایمان مذهبی از عهده این امر مهم برآمده و تنها راه علاج مشکلات بشری است.

مجموعه ای که پیش روی شماست مطالبی است که طی مقالات مستمری که در ماهنامه کشتی نجات از ستاد نماز جمعه آباده منتشر شده است و اکنون به صورت کتابی جمع‌آوری و بازنگری شده است که پیش

از شروع نظر خوانندگان محترم را به دو موضوع جلب می‌کنم:  
 الف - نظر به اینکه این مباحث مربوط به اخلاق است استدعا  
 می‌کنم به مصداق «...أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَالَ» فقط به  
 عنوان نوشته ای که شخصی که بنای نشر معارف دین با قلم شکسته  
 اش را دارد به نویسنده اش بنگرید، زیرا نگارنده به دلیل عامل نبودن  
 نادانی بیش نیست.

تو سخن را شنو که حالش چیست بر نگارنده سخن مگر  
 ب- از صاحبان اخلاق حسنه و از مریبان اخلاق و خوانندگان محترم  
 این سطور تقاضا می‌کنم برای اصلاح کارمان ما را با اندرز و نصیحتشان  
 ارشاد و برای موفقیت دست اندرکاران جمع آوری و چاپ این مجموعه  
 که به حق کوشیده‌اند دعای خیر نمایند.

سید حسن موسوی خراسانی  
 تجدید نظر جهت چاپ مجدد  
 ذیقعه الحرام ۱۴۳۷ هجری قمری  
 مردادماه ۱۳۹۵ هجری شمسی



# فصل اول

اخلاق، خلق و خوی،  
اساس خلق نیک و حکمت است،  
حکمت تعدیل می‌کند،  
آنانکه تغییر اخلاق را محال می‌دانند،  
واما پاسخ،  
مجاهدت و تمرین،  
روزه یک ریاضت حساب شده اخلاقی،  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال



### اخلاق

سخن گفتن درباره این موضوع بزرگ در شأن مربیان و معلمان اخلاق است و سزاوار بیان بحث اخلاق همانا متخلقیان به اخلاق حسنه‌اند همان‌ها که: عملشان، حرکتشان، سکوت و کلامشان کلاس درس اخلاق می‌باشد، زیرا به قول یکی از بزرگان اخلاق، درسی نیست، بلکه عملی است، اگر اعتقاد را به ساختمانی مثال بزنیم، باید اخلاق را حفظ آن به حساب آوریم، هم خانه لازم است و هم تدابیری برای حفظ آن از طوفان‌ها و حوادث، و هم در خانه زینت و آراستگی لازم است.

### خَلْق و خُلُق

زیبایی‌ها و آراستگی‌های صوری و ظاهری مربوط به انسان را خُلُق و آرایش‌های باطنی و درونی را خُلُق می‌گویند. رسول بزرگوار اسلام ﷺ به شخصی که از زیبایی بهره‌ای داشت فرمود: «خداوند صورت زیبایی به تو داده است، بکوش سیرت را نیز زیبا کنی، ظاهرت آراسته است در آراستگی باطنت بکوش»

مثال: علما علم اخلاق انسان را به حوض آبی تشبیه کرده‌اند که روی آن آب زلال و خوش‌نما و گوارا است ولی قسمت پایین آن لایه‌های متعفن و لجن‌های بد بوست تا زمانیکه آرام زندگی می‌کند بسیار خوش‌نما و زیباست، ولی هنگامی که از حالت عادی خارج شده لایه‌های ته نشین بالا آمده و آب پاکیزه را آلوده می‌کند و اطرافینی که از دیدن چهره زلال آب لذت می‌بردند از بوی بد آن اذیت می‌شوند. غرایزی



همانند، خودخواهی، غضب، خودپرستی، غرور، تکبر و حسد و امثال آن ها از لایه های ته نشین شده وجود انسان است و تا زمانی که زمینه ای پیدا نشود نمودی ندارد ولی به محض اینکه دعوا بر سر منافع خود و غیر پیش آمد، منافع غیر و حقوق دیگران را نادیده می‌گیرد و فقط خود را می‌بیند، یا برای برخی مسایل مادی در غضب شده و هر آنچه سد امیال اوست را از بین می‌برد، و یا اگر نعمتی را در دست غیرخودش مشاهده کرد صفت حسادتش بروز می‌کند و همچنان که باد شدیدآب حوض را تکان می‌دهد و لجن حوض با آب زلال روی آن مخلوط می‌گردد و آن چهره مصفا از بین رفته و متعفن می‌شود انسان هم هنگامی که در معرض طوفان های درونی قرار می‌گیرد چنین منظره ای پیدا خواهد کرد. پس خُلق که در فارسی به (خوی) تعبیر می‌شود عبارت از هیأت و شکل باطنی خاصی است که در انسان موجود شده و او می‌تواند افعال را به آسانی و خوبی انجام دهد و در حقیقت خمیر مایه ای برای صفات انسان است. حال اگر این خمیر مایه سالم و غیرآلوده باشد خمیر و نانی پاکیزه تحویل می‌دهد و گرنه آلوده. آن خوی و خصلت باطنی انسان هم اگر سالم بود افعال و اعمال انسان نیز سالم و پسندیده خواهد بود، و اگر پسندیده و سالم نبود اعمال نامطلوب از انسان سر خواهد زد.

اینکه در تعریف صفات اخلاقی گفته اند: اخلاق صفتی است که در نفس انسان راسخ باشد، بدان معناست که کارهای گذرا و مقطعی که جزء نفس و سرشت انسان نشده مشمول این تعریف نیست و به آن ها خلق و خوی نمی‌گویند، به عنوان مثال به هر کسی که یک یا حتی چندبار به فقیری کمک کرد سخاوتمند نمی‌گویند، بلکه چه بسا به انسانی که دلش

می‌خواهد کمک کند، ولی فقر به او اجازه چنین کاری نمی‌دهد سخی گفته خواهد شد.

این مسکویه می‌گوید:

«خُلُقُ حَالَتِي اسْتِ نَفْسَانِي كِه اَدَمِي رَا بَدُونِ فِكْرٍ وَ رَوِيه بَه اِنْجَامِ كَارِهَائِي تَحْرِيكِ مِي كِنْد وَ اَن دُو قِسْمِ اسْتِ، قِسْمِي اَز اَن طَبِيعِي وَ مَسْتَنْد بَه سَاخْتَمَانِ مَزَاجِ اسْتِ، مَانَنْد كَسِي كِه اَز كُوجَكْتَرِيْنِ نَاْمَلَايِمِ بَرَا فَرُوخْتِه وَ خَشْمَغِيْنِ مِي شُود، يَا بَر اَثَرِ كَمْتَرِيْنِ تَعْجَبِ بَه شَدَّتِ مِي خَنْدَد، يَا حَادِثَه نَاجِيْزِي اَوْ رَا سَخْتِ غَمْغِيْنِ وَ مَتَاَثَرِ مِي سَازَد وَ قِسْمِ دِيْگَرِ نَاشِي اَز عَادَتِ اسْتِ وَ اَيْنِ قِسْمِ خُلُقِ مَمْكِنِ اسْتِ دَر اَغَاْزِ بَا فِكْرٍ وَ مَحَاسِبِه پَايِه گِذَارِي شُود، وِلِي بَرَا ثَرِ تَكَرَّرِ وَ اِسْمَتَرَارِ عَمَلِي، رَفْتِه رَفْتِه بَه صَوْرَتِ مَلِكِه نَفْسَانِي وَ خُلُقِ وَ خُوِي ثَابِتِ دَر مِي آيِدِ وَ بَدُونِ رَوِيه وَ فِكْرٍ وَ اَنْگِيْزِه عَمَلِ مِي شُود».

### پایه و اساس خُلق نیکو، حکمت است

«وَمَنْ يَوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيْرًا»<sup>۱</sup>

کسی که نعمت حکمت به او مرحمت شده در حقیقت از خیر زیادی بهره‌مند است.

طریق ایجاد و خُلق و خوی نیکو نیاز به حکمت و کار حکیمانه دارد، بدین صورت که هرکس بخواهد خوی نیکو تحصیل نماید می‌بایست با

۱. (سوره بقره آیه ۲۶۹)



داشتن علم و خشم و شهوات برای تعدیل این صفات پرچم عدلی بین آن ها برقرار نموده و به صورت حکیمانه از این صفات استفاده نماید. به عنوان مثال از قوه شهوت به صورتی استفاده کند که برخلاف مسیر عقل یا اشاره آن حرکت نکند، زیرا شهوت به منزله اسب سرکشی است که اگر انسان با تدبیری عنان او را در دست نگیرد معلوم نیست به کجاها می‌رود و خشم را می‌توان به سگ شکاری تشبیه کرد که اگر تعلیم داده نشود و صاحبش تربیتش نکرده باشد آفت‌هایی را به جا خواهد گذاشت، پس حکمت اقتضا می‌کند که به صورت مدبرانه ای از این صفات استفاده شود، هرگاه انسانی در بکارگیری این خصلت ها تدبیر و عقل را به کار گرفت متخلق به اخلاق پسندیده خواهد بود.

### حکمت غرایز را تعدیل می‌کند

علماء اخلاق درباره صفاتی که حاکم بر انسان است و در سطور گذشته اشاره شد چنین می‌گویند:

**شجاعت:** در حقیقت همان قوه خشم است ولی به صورت تعدیل شده که به جای خود و به موقع از آن استفاده کردن را شجاعت می‌گویند.

**عفت:** همان نیروی شهوتی است که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است و اگر به صورت کنترل نشده از آن بهره برداری شود و این اسب سرکش درون با عنان عقل مهار شود، عفت نامیده می‌شود.

حال اگر همان قوه خشمی که در وجود انسان است فروکش کند و تنزل نماید به یک صفت منفی تبدیل خواهد شد به نام «ترس» و اگر

همان شهوت تعدیل نشود به صفتی به نام «شر» تبدیل خواهد گردید در نتیجه می‌توان گفت وجود انسان خود، به منزله جهانی است که از ارکان و اجزایی ساخته شده است و چون خوب به این جهان نظر افکنیم خواهیم دید:

«جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست»

### آنان که تغییر اخلاق را محال می‌دانند

برخی می‌گویند چون انسان به گرفتاری های اخلاقی مبتلا شده تغییرش کار محالی است و می‌گویند امور طبیعی اصولاً قابل تغییر و تبدیل نیست، اینان برای اثبات ادعای خویش به دلایلی متمسک شده‌اند که از آن جمله است:

۱- می‌گویند: اخلاق خلقت باطنی است و همچنانکه خلقت ظاهری قابل تغییر نیست آن هم تغییرپذیر نخواهد بود.

۲- می‌گویند: هنگامی اخلاق خوب می‌تواند در وجود ما جا بگیرد که صفاتی از قبیل شهوت و خشم و حُب ذات و... را از وجودمان دور کنیم و این هم غیرممکن و محال است.

### و اما پاسخ:

در جواب این افراد که دگرگونی اخلاق را محال می‌دانند باید گفت: اولاً اگر اخلاقیات قابل تغییر نیست پس این همه سفارشات و وصایای خدا و رسول و پیشوایان دین عبث است و حال آنکه دلیل عقلی می‌گوید



این همه نقل پیشوایان معصوم حکیم نمی‌تواند بی‌حکمت باشد این همه آیات و احادیث اخلاقی که برای ایجاد تحول روحی آمده است نمی‌تواند بی‌دلیل و بی‌مورد باشد و حتی در روایات زیادی آمده است که فلسفه بعثت رسول خدا ﷺ تکمیل یا اتمام اخلاق و مکارم اخلاقی است.

ثانیاً به تجربه ثابت است که سرکش ترین حیوان را با تعلیم و تربیت می‌توان رام کرد و خوی و خصلت انسان هم به عنوان یک درنده است که اگر مهار نشود خرابی‌ها خواهد آفرید و شما می‌بینید آهوی وحشی و گریز پا با تعلیم دادن رام می‌شود و سگ شکاری با تربیت از خوردن گوشت شکار خودداری می‌کند، اسب سرکش چموش تسلیم دست انسان می‌گردد و امثال اینها که مثالش گذشت.

موجودات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد بدین صورت که:

یک سلسله از موجودات به کلی تحت اختیار انسان نیستند و انسان قدرت نفوذ در آن‌ها را ندارد مانند آسمان‌ها و ستارگان و نیز برخی از اعضاء و جوارح بیرونی و درونی بشر و نیز هر آنچه در این جهان به صورت کامل و تمام آفریده شده است.

ولی بعضی از موجودات ضعیف و ناقص هستند که با ایجاد شرایط لازم چون امکان کمالی در آن‌ها موجود است در اختیار بشر گذارده شده است تا پرورش داده شود و از ضعف به سوی کمال حرکت کند مانند هسته سیب یا دانه هندوانه که رشد و کمال و از ضعف به قوت پیوستنش در اختیار بشر قرار گرفته است. پس همچنان که تخم درخت در کوره اختیار ما می‌تواند حالت دگری به خود بگیرد، خشم و شهوت نیز با مدیریت و آبیاری به حالتی در خواهد آمد که ضرر نداشته بلکه از نفعش



بهره مند می‌شویم و ما در برخورد با غرایز از سوی پیشوایان دین مأمور به رعایت همین مسایل هستیم نه اینکه ریشه غرایز را بخشکانیم! گزینه‌ها در وجود انسان اسباب بقاء خود و بقاء نسل بشوند و در جای خویش لازم و ضروری می‌باشند، پیامبران و مردان بزرگ الهی نیز دارای همه آن غرایز و صفات بوده‌اند.

ارسطو می‌گوید:

«... روح انسان دارای دو جنبه است: عقلانی و غیرعقلانی، عقلانی جنبه انسانیت است، و غیر عقلانی دو جنبه دارد: یکی نفس نباتی یعنی قوه نامیه و دیگری نفس حیوانی که برحسب طبع دارای شهوت، غضب و دیگر غرایز است. تمایلات غریزی آدمی را به عمل وا می‌دارند و اگر اعمال او با موافقت جنبه عقلانی واقع شود فضیلت است و این نوع فضیلت را فضیلت انسانی یا اخلاقی گوییم»<sup>۱</sup>

پس تا به اینجا از بحث این نتیجه را می‌گیریم که برخی موجودات مانند آسمان و زمین و ستارگان کامل آفریده شده‌اند و چون کاملند نه نیاز به بازسازی دارند نه دست بشر قادر است در پی اصلاح آن بکوشد، زیرا در اختیار بشر نیست و برخی از موجودات که در بالا مثال زده شد ناقص هستند همانند دانه گیاه، و خداوند قدرت و تدبیر اصلاح و تکامل و پرورش آن را در اختیار انسان گذاشته است، خشم و شهوت از اجزاء لاینفک بشر است و بدون آن ادامه زندگی محال خواهد بود، اگر شهوت و اشتهای خوردن در انسان نباشد می‌میرد، و اگر شهوت جنسی از بشر

گرفته شود نسل انسان منقرض خواهد گردید، و اگر خشم از آدمی جدا شود حربه دفاع از خویش از دست او گرفته شده است پس برخلاف عقیده برخی که می‌گویند باید آتش به اساس شهوت و خشم کشید و باید این غرایز را از ریشه خشکانید می‌بینیم که جامعه بشری نیازمند به اینهاست و از طرف دیگر اگر آن‌ها را آزاد رها کنیم به بیچارگی و انحطاط بشریت کشیده خواهد شد. پس حال که نه می‌توان صرف‌نظر کرد و نه می‌توان بدون قانون از این غرایز استفاده کرد به این نتیجه می‌رسیم که باید آن‌ها را تعدیل نمود و به همان شیوه‌ای که خالق حکیم عالم فرموده است از آن‌ها بهره گرفت و این برقراری عدالت و حکمت در استفاده کردن از غرایز میسر نیست جز با استفاده از وسیله‌ای به نام اخلاق.

### مجاهدت و تمرین

آنچه به عنوان یک هنر اسلامی می‌تواند ارزش ما را تضمین کند غرایز است و این امر مهم امکان پذیر نیست مگر در سایه ریاضت‌های صحیح و تمرین‌های مکرر به عنوان مثال: اگر ما طبع سخاوتمندی نداریم برخلاف طبعمان از مال خود باید ببخشیم تا بر اثر تکرار این صفت سخاوت به صورت ملکه‌ای در وجود ما جای بگیرد و یا اگر صفت تکبر در وجود ماست با تمرین و مجاهدت باید تواضع را برای خود کسب نماییم تا در نتیجه فردی متواضع شویم. راننده‌ای را که میخواهند بیازمایند و مدرک به او بدهند در جاده صاف آزمایش نمی‌کنند بلکه در پیچ و خم تپه و گردنه و کوچه و پل با دستورالعمل‌های سخت مواجهش

می‌کنند و اگر توانست ماشین را کنترل کند لایق گرفتن مدرک و گواهینامه می‌شود، ماشین نفس نیز گاهی در سراسیمی شهوت کنترل را از دست راننده می‌گیرد و انسان کارآموده قدرت کنترلش را دارد و غیر از او به درّه مخوف هلاکت پرتاب می‌شود.

### روزه، یک ریاضت حساب شده‌ی اخلاقی

چون بحث ریاضت پیش آمد و در سطور گذشته گفتیم که مبارزه با نفس به معنای خشکانیدن غرایز نیست بلکه به معنای تعدیل و کنترل است و شاید این نوشته در آستانه ماه رمضان منشر شود به این امر مهم یعنی روزه اشاره ای هرچند کوتاه به عنوان شاهی بر مدعیان می‌نماییم:

شاید مکرر شنیده باشید که در دنیای غیراسلامی ریاضت هایی می‌کشند و در این راه سختی های زیادی را متحمل می‌شوند، اگر در مصاحبه ای از مرتاض هندی بپرسید که منظورت از تحمل این همه دشواری چیست؟ در جواب خواهد گفت: برای مهار کردن و بدست آوردن عنان نفس و تسلط بر او و مبارزه بی امان با اوست و از این قبیل مسایل، ولی با کمی دقت خواهیم دید که در تعالیم حیاتبخش اسلامی با آن نوع ریاضت ها به دلیل غلط بودن هدف و وسیله مخالفت و مبارزه شده است، و اما غلط بودن هدف به خاطر این است که اولاً خشکانیدن ریشه غرایز که در بخش قبلی گذشت کار باطل و بی اساسی است. ثانیاً آن ها که این مسیر را به خاطر تسلط بر نفس می‌پیمایند آن را به خاطر عبودیت و بندگی و زنده کردن صفات کمال در راهی که مطلوب خدا و خلق باشد،



انجام نمی‌دهند بلکه به عنوان یک هنر و هنرنمایی دست به چنین کاری می‌زنند و این به خودی خود نمی‌تواند یک کار ممدوح و پسندیده باشد. اما غلط بودن وسیله به این دلیل است که در تعالیم اسلامی که تعالیم انسانی نیز هست و خدای حکیم همه ابعاد وجودی بشر را در نظر گرفته و برایش این قوانین را وضع نموده است، این روش به دلیل اِضرار به نفس غلط است، در قانون حکیمانه پروردگار هر وسیله ای هر هدفی را و هر هدفی هر وسیله‌ای را توجیه نمی‌کند، زیرا گاهی هدف غلط است و گاهی وسیله باطل است و گاهی هر دو ناصحیح می‌باشند.

ولی در قانون آسمانی قرآن، روزه به عنوان یک ریاضت حساب شده و عقلانی واجب شده و قرآن مقدس روزه گرفتن را رسیدن به همان کمال مطلوبی که فلاح نامیده می‌شود ذکر فرموده است پس، بهترین نوع مبارزه با خواسته های درون که گرچه در هر سالی به مدتی کوتاه و به عنوان یک تمرین عاقلانه مقرر گردیده همانا روزه است.

عالی ترین کنترل کننده نفس سرکش و غرایز بشر همین عبادت بزرگ است، زیرا شخص روزه دار از طبیعی ترین و معمولی ترین خواسته‌هایش به رسم عبودیت صرف نظر می‌کند، در حالی که گرسنه است نمی‌خورد، در حالی که تمایلات غریزی و جنسی دارد خویش را کنترل می‌کند، در عین اینکه شاید در بقیه اوقات زبانش بدین صورت حساب شده حرف نمی‌زند ولی در حال روزه با حساب سخن می‌گوید و به خدا و اولیاء خدا نسبت دروغ نمی‌دهد و امثال اینها...

یکی دیگر از خاصیت های روزه، این عبادت بزرگ اخلاقی این است که انسان با تحمل گرسنگی و تشنگی بُعد انسانی و عاطفیش بیدار و به

فکر مستمندان که جزئی از پیکره اجتماع هستند می‌افتد و چون به مصداق معروف «انسان سیر از گرسنه خبر ندارد»، گرسنه می‌ماند تا به یاد محتاجان و گرسنگان باشد.

و نیز بر اساس گفته روایات خاصیت دیگر روزه این است که انسان به یاد قیامت و عطش و جوع (گرسنگی) آن عالم بزرگ می‌آید و در نتیجه خویش را مهیا می‌کند و علاوه بر همه خواص عبودی خاصیت جسمی نیز در روزه هست که دانشمندان بزرگوار در کتاب های خویش بحث های لازم در این خصوص را نموده اند.

### حدیث اخلاقی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمَّا حَنُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَنَّ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْتَدُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسِيلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا»

امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: پیامبران خدا تنها گروهی هستند که همه افرادش به خواست الهی از مکارم اخلاق برخوردارند، شماها خویشان را بیازمایید، اگر خود را واجد مکارم اخلاق یافتید خدای را در این نعمت بزرگ ستایش کنید و ارزش و قدر آن را بدانید و بدانید که بودن آن‌ها در شما خیر شماست و اگر فاقد مکارم اخلاق هستید از باری تعالی تمنا کنید



و با خلوص و صمیمیت آن را از پیشگاه مقدسش درخواست نمائید.<sup>۱</sup>

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- خُلق و خُلُق را مختصراً تعریف کنید.
- ۲- دو دلیل کسانی که تغییر اخلاق را محال می‌دانند چیست؟
- ۳- دو دلیل در جواب اشکال فوق بیان کنید.

---

۱. کافی جلد ۲، صفحه ۵۶)

# فصل دوم

رسالت اخلاق عملی،  
برخی از خاصیت‌های اخلاق،  
کمبود قانون یا ضامن اجراء،  
تعریف اخلاق از دیدگاه‌های مختلف،  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال





## رسالت اخلاق عملی

قال الصادق عليه السلام: أَلَا يُيْمَانُ كُلُّهُ عَمَلٌ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ أَلْعَمَلِ

ششمین پیشوای معصوم علیه السلام فرمودند: ایمان کامل همان عمل به موازین ایمانی است، و گفتار و شعار ایمان، بعضی از آن است نه تمام آن، در قسمت گذشته بحث، پیرامون کلیاتی از اخلاق اشاره نمودیم و گفتیم که اخلاق به معنی نابودی و یا تعطیل غرایز نبوده، بلکه مقصود تعدیل و کنترل آن است و آن هم مقدور نیست جز با مجاهدت و ریاضت، و نیز گفتیم حکمت به انسان این قدرت را می‌دهد که از غرایز درونی به جا و به مورد استفاده کند، در اینجا دنباله بحث قبلی را پی می‌گیریم و به شرح خاصیت های اخلاقی می‌پردازیم:

## برخی از خاصیت های اخلاق

۱- اخلاق بُعد معنوی انسان را تقویت می‌کند:

از آنجا که انسان دارای دو بُعد، روح و جسم، است و به تعبیر دیگر بعد مادی و معنوی دارد و به دلیل اینکه بعد مادی او شباهت به حیوانات داشته و تنها بعد معنوی اوست که به او شخصیت و ارزش می‌دهد، همچنان که گاهی جسم او مریض می‌شود روحش نیز مبتلا می‌گردد، اخلاق و زنده کردن کمالات می‌تواند آن بعد معنوی انسان را بروز داده زندگی او را از زندگی حیوانات متمایز سازد، گاهی از جسم به عنوان مرکب سواری و از روح به راکب تعبیر شده است، و یا جسم را ظرف روح

گفته‌اند، که باید ظرف را برای مظلوف پاک و سالم نگه داشت. البته جای بسی تاسف است که امروز در دنیا تنها به جسم و مسایل مربوط به آن پرداخته شده و عده ای اقتصاد و بهداشت و زندگی مرفه را مایه خوشبختی و سعادت بشر می‌دانند، با اینکه گرفتاری های جسمی تنها دنیای زودگذر انسان را مخدوش می‌کند ولی گرفتاری روحی، دنیای امروز و فردای انسان را فاسد و ویران می‌نماید بنابراین ما برای سعادت جسم و روحمان نیاز به اکتساب اخلاق داریم.

## ۲- اخلاق غریز و خواسته های انسان را تعدیل و کنترل می‌کند:

در سطور گذشته گفته شد که انسان دارای خصلت هایی است از قبیل خشم و غضب، شهوت، خودبینی و خود دوستی و... هر کدام از اینها به خودی خود بد نبوده، بلکه نعمت هایی هستند که خداوند در وجود ما به ودیعه نهاده است ولی آنچه مهم است بکارگیری این صفات است که اگر صحیح و بجا بکار گرفته نشود آفت هایی را خواهند آفرید، گاهی جاذبه های مختلف از هر طرف انسان را به سوی خویش می‌کشند و گاهی انسان بر سر چهارراهی متحیر می‌ماند، آن پلیسی که جاده عبور ممنوع و نیز راه درست و مجاز را نشان انسان می‌دهد اخلاق نام دارد و پیروی از دستورات او از پشیمانی و حبس و شلاق و به دره افتادن جلوگیری می‌کند.

نفس و غریزه اگر با اخلاق کنترل نشود بزرگترین دشمن جان ماست:  
از عارفی پرسیدند معنای این حدیث که پیامبر فرمود:

«أَعَدَىٰ عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبِكَ»<sup>۱</sup>

خطرناک ترین دشمنان تو همان نفس خودت هست که در میان دو پهلوی تو فراگرفته چیست؟

آن عارف در جواب گفت: برای اینکه هر دشمنی را اگر به او نیکی بکنی و آنچه می‌خواهد به او بدهی با تو دوست می‌گردد جز نفس که هر چه بیشتر تو خواسته‌های او را بدهی دشمن تر می‌گردد.  
«تو با دشمن نفس هم خانه‌ای»

چه در بند پیکار بیگانه‌ای!<sup>۲</sup>

خواسته دل انسان این است که به هنگام خشم و غضب به هر طریق ممکن با دشمن مبارزه کند و هر کاری که از او ساخته بود در مقابله با خصم انجام دهد، ولی اخلاق است که انسان را به صبر و ایثار و عفو و گذشت راهنمایی کرده و صفات خوبی همچون مردانگی را در انسان زنده می‌کند. در جنگ صفین وقتی لشکریان معاویه به سرچشمه‌ای رسیدند، آب را به روی لشکر اسلام بستند، و چند ساعت بعد وقتی علی (علیه السلام) و ارتش اسلام بر سر همان چشمه مسلط گردیدند از سوی بعضی‌ها پیشنهاد شد که همان کار را ما نیز انجام دهیم ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: هرگز، زیرا اسب‌های لشکر دشمن بدون آب می‌مانند... در روز فتح شهر مکه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد شد حال که

۱. (نهج الفصاحه حدیث ۲۳۸)

۲. (سعدی)

بر کفار قریش پیروز شدیم و به شهر و دیارمان برگشتیم، انتقام کشتارها و اذیت و آزارها را بگیریم و زخم دلمان را با انتقام درمان کنیم، ولی رسول خدا ﷺ فرمود:

«الْيَوْمُ، يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»

امروز روز عفو و رحمت است

در رابطه با تعدیل غرایز درون توسط اخلاق، داستان‌ها و جریانات فراوان و شیرینی در اسلام داریم که جای نقل بیش از این در این‌جا نیست.

۳- اخلاق، ضامنی قوی برای اجرای قوانین است:

بشر طبعاً آزادی طلب است و دلش می‌خواهد رهای از هر قید و بندی، آزاد زندگی کند و برای لحظه‌ای هم زیر بار امر و نهی و محدودیت قانون و مقررات نرود، در دنیا می‌بینیم بودجه‌های کلانی صرف برقراری قانون می‌شود ولی کمتر نتیجه می‌گیرند درحالی که در مکتب معتقدان به خدای حکیم انسان مؤمن خود را ملزم به اجراء قوانین الهی می‌داند و با تمام وجود تسلیم اوامر و قوانین خداست و اگر در مسیر زندگی مرتکب لغزش و تخلف از قانون شد، خود را مدیون می‌داند تا با توبه و استغفار گناه خویش را جبران کند و ضامن اجراء قانون برای مؤمن این است که به قول قرآن شریف:

آن زمان که به اهل تقوی و ساوس شیطانی روی می‌آورد، آنان خدا را یاد می‌کنند، پس بدین وسیله بصیرت و بینایی بدان‌ها روی می‌آورد.

(آن‌ها را از گناه باز می‌دارد)<sup>۱</sup>

ولی در دنیای غیر اخلاقی چنین ضمانتی نیست و لذا می‌بینیم خود قانونگذاران نیز نقض قانون می‌کنند! «قانونگذاران حقوق بشر نمونه‌ای از این افرادند» آنچه به حضرت یوسف علیه السلام در هفتمین خانه با قفل و بندی محکم زلیخا (ملکه زیبایی زمان) هشدار می‌دهد که به خواسته شیطانی آن زن، جواب نفی بدهد چیزی جز اخلاق ایمانی نیست و آنچه که به محمدبن سیرین شاگرد بزّاز خوش چهره ای که زنان در پی به دام انداختن او بودند در خانه خلوت الهام می‌کند که خویش را در عین جوانی و اوج غرایز جنسی به گناه آلوده نکند، چیزی جز ایمان اخلاقی و اخلاق ایمانی نیست، و امثال اینها که تاریخ پر است از این واقعیت‌ها.

«بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش از دور خدایا می‌کرد»

قال علی علیه السلام «مَنْ أَحَبَّ الْمَكَارِمَ اجْتَنَبَ الْمَعَارِمَ»<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس دوست‌دار مکارم اخلاق باشد از کارهای خلاف و ممنوع دوری می‌کند.

### کمبود قانون یا ضامن اجراء؟

آنچه در جهان امروز محسوس است کمبود قانون نیست، بلکه کمبود

۱. (اعراف ۲۰۱)

۲. (بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۴۱۹)

ضامن اجرای قانون است، در دنیای امروز ما قانون حمایت از حیوانات هم داریم، اما قانونگذارش را می‌بینیم که در عین حالی که برای جراحات پای یک پرنده بیمارستان و طبیب مخصوص وضع کرده‌اند ولی همین‌ها در جنگ جهانی دوم به صغیر و کبیر رحم نکرده‌اند و اسراء جنگی را نیز با گاز خفه کردند و بر روی کالبدشان آزمایش‌ها انجام دادند و هر روز شاهد چنین جنایتهایی از آن‌ها در کشورهای مسلمان و مظلوم هستیم!

### تعریف اخلاق از دیدگاه‌های مختلف

دانشمندان قدیم و جدید در تعریف فضیلت و بیان حقیقت اخلاق نظریات مختلفی دارند و همچنین برای شناخت خُلق خوب و بد و راه اجرای مقررات اخلاقی، معیارهای متفاوتی ذکر کرده‌اند که در اینجا به طور اختصار به نقل اجمالی از آن نظریات می‌پردازیم:

۱-سقراط و افلاطون، حسن خُلق و فضیلت را علم و حکمت می‌دانستند و معتقد بودند که اگر جهل و نادانی از میان برود و مردم خوب و بد را بشناسند و به خیر و شر اعمال خویش واقف گردند، طبعاً به سوی خوبی‌ها می‌روند و از بدی‌ها می‌گریزند. در نتیجه به نسبت توسعه علم و حکمت جامعه فضایل را از رذایل تمیز می‌دهند، و به خلقیات پسندیده مُتخلق می‌شوند.

افلاطون می‌گوید:

عمل نیک، لازمه علم به نیکی است، و اگر مردمان تشخیص نیکی دادند البته به بدی نمی‌گرایند، پس فضیلت، یعنی حسن خُلق،

نتیجه علم است.

در جواب این نظر باید گفت: در عین اینکه علم موهبتی است گران بها و پرارزش و علم بیداری و هشیاری می‌آفریند، ولی بین علم و عمل کردن به علم، ملازمه ای نیست، چه بسا افراد زیادی که می‌دانند ولی این دانستن، آن‌ها را نساخته است و به علمشان عمل نکرده‌اند، و دچار گمراهی شده و جمعی را نیز گمراه کرده‌اند.

و به قول جان دیوئی: چه بسا کسانی که نیکی را می‌شناسند، ولی بدی می‌کنند.

و یا به قول ویل دورانت:

«هوشیاری اگر منجر به کمال و خردمندی گردد خوبست، اما در دوره ای که منتظر وصول به چنین کمالی هستیم چه کنیم؟ آیا پیش از آنکه مردم هوشیار را به درجه حکمت و کمال برسانیم از قتل و دزدی پرهیز خواهند کرد؟»

قال علی علیه السلام «رُبَّ عَالِمٍ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»

«چه بسا عالمی که رفتار جاهلانه و کارهای خلاف علمش مایه هلاکت او شده و دانایش به وی نفعی نرسانده است»<sup>۱</sup>

پس چون بین علم و فضیلت ملازمه نیست از کجا معلوم که انسان عالم، به دانسته های خویش عمل کند و ثانیاً آن طرف قضیه شایان توجه است که اگر عالمی فاسد شود با کاردانی و علمش می‌تواند جامعه

ای را به فساد بکشد، بلکه امت هایی را برای همیشه با فکر غلط و کج به هلاکت و بدبختی گرفتار کند، و به قول شاعر:

«چو دزدی با چراغ آید  
گزیده تر برد کالا»

۲- ارسطو: ارسطو عقل را ضامن اجراء اخلاق و پیروی از عقل را به معنای اخلاق می داند در اینجا جواب همان جوابی است که به سقراط و افلاطون داده شد، زیرا همچنان که بین علم و عمل ملازمه نبود بین عقل و عمل به قوانین عقلی هم در همه جا ملازمه نیست، چه بسیارند کسانی که در موقع طغیان غرایز از رهنمود عقل استفاده نکرده و به تعبیر یکی از دانشمندان اسلامی که می گوید:

«عقل به منزله قاضی شریف و پاکی است که مسایل را به دقت بررسی می کند و با بصیرت و بیشش به خوب و بد آن ها رأی می دهد، ولی قدرت عمل و اجراء در اختیار غرایز و احساسات است»

در نتیجه باید گفت عقل راهنمایی می کند و مقدس است، ولی ضامن اجرای فرامین این عقل کیست و چیست؟ □

قال علی عليه السلام «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَىِّ آمِيٍّ»

«چه بسا عقلی که در برابر فرمانروایی هوای نفس اسیر و مقهور است»

هیوم می گوید:

اگر عقل با رفتار کسی سازگار نباشد، آن شخص بر ضد عقل خواهد



ایستاد، اگر اندیشه از تعدیل میل و شهوات با ترازوی منطق ناتوان باشد و نتواند خرد و شهوت را هم آهنگ کند، شهوت به اطاعت عقل، گردن نخواهد نهاد.<sup>۱</sup>

۳-هگل: هگل اخلاق خوب را اطاعت از قانون و مقررات می‌دانتست، به نظر او انسان اخلاقی کسی است که مطیع مقررات و قوانین باشد و براساس تمایلات شخصی خویش از مقررات سرپیچی نکند، ولی در جواب او باید گفت:

مسائل مهم اخلاق و فضایل فراتر از این تصورات است، بسیاری افرادی که به مَر قانون به صورت خشک عمل می‌کنند و فرضاً ساعت مقرر سرکار خویش حاضرند، ولی خشن، حسود، کینه توز، بی گذشت و تندخو و سختگیرند، آن‌ها در اینجا قدمی برخلاف قانون برنداشته‌اند، ولی مکارم اخلاق و فضایل انسانی را بدست فراموشی سپرده‌اند.

و نیز بسیاری از نظرات دیگر که درباره اخلاق از قول دانشمندان در کتاب‌ها ثبت شده است، از قبیل: اخلاق نسبی، که طرفدارانش قایلند اخلاق یعنی هم‌آهنگی و هم‌رنگی با جامعه و حسن و قبح کار را در پسند جامعه و نپسندیدن آن می‌دانند، و یا به قول دانشمندی که اخلاق را در رعایت قوانین بهداشتی خلاصه کرده است، که هر کدام از این نقل‌ها جواب‌های مفصلی دارد، و این مختصر جای پاسخ به آن‌ها نیست.

۴- کمونیسیم، اخلاق را تابع خصوصیات اقتصادی جامعه تفسیر

می‌کند آن‌ها می‌گویند: اخلاق نیز مانند علم، فلسفه، مذهب و هنر در پی تحولی که در جامعه به سوی کمال پیدا می‌شود بدست می‌آید، پس کیفیت تحول اخلاقی هماهنگ با تحول اقتصادی است سپس در توجیه این مبنا به این مثال متوسل شده که:

دزدی یکی از سینات اخلاقی است، و احتیاج نیز مولود مالکیت شخصی و خصوصی است، اگر مالکیت شخصی که ریشه احتیاج است لغو شود، دزدی به خودی خود از بین خواهد رفت، در اجتماع کمونیستی مالکیت شخصی لغو شده، در نتیجه احتیاج مرتفع شد و دزدی نیست، و مسلم است که وقتی دزدی از جامعه رفت به دستور اخلاقی (دزدی ممکن) نیز احتیاج نخواهد بود.

در جواب این عقیده و این دلیل باید گفت که آنچه در اصل بیان عقیده فوق آمده است غیرقابل قبول و استدلالی بی اساس است، زیرا درست است که یکی از علت‌های دزدی فقر و احتیاج است ولی این تمام علت نیست و نیز احتیاج را نتیجه مالکیت خصوصی دانستن باز تمام علت نمی‌باشد، گناه دزدی به علت‌های فراوانی از قبیل: نقص تربیت، خودسری غرایز، فقر اخلاقی، غریزه فزون طلبی و حرص، غریزه انتقامجویی، کینه توزی، حسد و حتی با انگیزه اظهار قهرمانی و عوامل فراوان دیگری می‌تواند انجام گیرد، ثانیاً باید از صاحب مقاله فوق سؤال کرد که اگر علت دزدی صرفاً فقر، و فقر زائیده مالکیت شخصی است، پس در کشورهای کمونیستی که مالکیت اشتراکی رایج است باید از دزدی و سرقت خبری نباشد، حال آنکه آمارهای خطرناکی از سرقت‌های کلان در بلوک شرق در این خصوص موجود است که جای ذکر آن‌ها

اینجا نیست.

### یک حدیث اخلاقی

قال علی علیه السلام: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارَ وَلَا ثَوَاباً وَلَا عِقَاباً  
لَكَانَ يَتَّبِعِي لَنَا أَنْ نُطَلَّبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ  
النَّجَاحِ»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر فرضاً نه به بهشت امیدوار باشیم و نه از آتش ترسان، ثواب و عقابی را عقیده نداشته باشیم، باز شایسته است از پی سجایای اخلاقی برویم، زیرا اخلاق پسندیده، و ملکات فاضله است که ما را در زندگی به راه راست هدایت می‌کند!»

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- سه مورد از خاصیت های اخلاق را بیان نمایید.
- ۲- سه نظر از چهار نظر نقل شده دانشمندان را بنویسید.
- ۳- جواب به دانشمندان را بطور مختصر بنویسید.



# فصل سوم

اخلاق در مکتب اسلام،  
دو نظر و جواب مختصر،  
اخلاق با انگیزه های مختلف،  
محاسن اخلاق،  
افعال برون و درون،  
سالهای سال است ولی،  
روح ناسالم و توجیه سیئات اخلاقی،  
راههای درمان، قصّه،  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

### اخلاق در مکتب اسلام

به برخی از نظریات صاحب نظران غرب و شرق پیرامون تعریف اخلاق اشاره شد، از مجموع آن نظریه ها می توان چنین نتیجه گرفت: که هیچکدام از آن ها بشر را به واقع نشناخته اند و چون بُعد مادی انسان را فقط در نظر گرفته اند و از بعد معنوی او اطلاعی ندارند و اخلاق که همان محاسن و مکارم اخلاقی است مربوط به بُعد معنوی انسان می باشد، لذا نتوانسته اند نظری صائب و صحیح درباره اخلاق کامل بدهند.

دانشمندی که انسان را در اقتصاد و تولید خلاصه می کند و از او به عنوان یک کارخانه و کارگاه برداشت دارد، یا عالمی که بشر را در غرایز جنسی و شهوی دیده است این دانشمند و این عالم با این دیدگاه نمی تواند در مورد انسانی که دو بُعد مادی و معنوی، جسمی و روحی دارد نظر بدهد.

لذا می بینیم سال هاست که آنان خواسته اند مبانی اخلاقی را در جامعه پیاده کنند و با استفاده از تمام رسانه های تبلیغی به این وادی قدم گذاشته اند، اما هنوز حتی در همان شهرهایی که مرکز فعالیتشان بوده است موفق نشده اند.

### دو نظر و جواب مختصر

قبل از آنکه به نقل دیدگاه اسلام درباره اخلاق بپردازیم، به دو نظر توجه شما را جلب می کنیم که دانشمندان در رابطه با اخلاق طبیعی ارایه داده اند:

۱- نظریه اول: اینان معتقدند، تبلیغات و برنامه های رادیو و تلویزیون و دادن آموزش ها بوجود آورنده اخلاق انسان است و یاد خدا و مبدأ لازم نیست.

۲- نظریه دوم: اینان نیز اعتقاد دارند تکامل طبیعی و تحول فیزیولوژیکی می تواند در آینده برای انسان اخلاق انسانی به ارمغان بیاورد! و نیازی به اعتقادات دینی نیست!

که در جواب آن ها باید گفت: اولاً آموزش و تبلیغ، علم و آگاهی می آورد و در بحث گذشته گفتیم که بر فرض که بشر بداند و آگاه باشد بین علم و عمل ملازمه ای نیست، یعنی اینطور نیست که بشر هر چه را بداند یقین داشته باشیم که عمل می کند، پس تضمینی در این خصوص نیست.

ثانیاً، اگر پیشرفت و تکامل طبیعی می توانست بخودی خود انسان را بسازد، باید وضع بشر امروز با این همه پیشرفت و تکامل از دیروز بهتر می بود و چون تا به امروز از این طریق و بدون اتکاء به خدا به نتیجه ای نرسیده است فردا هم مانند امروز خواهد بود.

### اخلاق با انگیزه های مختلف

به طور اجمال می توان مراحلی که بشر پشت سر می گذارد را به سه مرحله تقسیم نمود: حیوانیت، اجتماع و انسانیت، عده ای در همان مرحله اول مانده اند که از آن جمله می توان طرفداران (اصالة اللذة) را نام برد، اینان استفاده از غرایز و خواسته های درونی و فردپرستی را اصل قرار



داده‌اند و سعادت بشر را در این می‌دانند که غرایز را اشباع و لذت‌های مادی را جلب کنند. این مبنا در اجتماع برخی از دانشمندان متأسفانه طرفدار هم دارد:

کالیکلس می‌گوید: غرایز را اجابت کن تا لذت و خوش‌یابی و هیچ‌گونه مقاومت در مقابل آن‌ها ابراز منما که مورث درد و رنج می‌شود و سایر مبادی اخلاقی و آنچه غیر از این گفته‌اند مشتبی موهومات است و خالی از دلیل و برهان.<sup>۱</sup>

طرفداران مرحله دوم: اینان غرایز را تعدیل و حقوق دیگران را رعایت می‌کنند، البته صرفاً با انگیزه وظیفه‌شناسی و رعایت مقررات اجتماعی، یا به انگیزه سودجویی یا با هدف جلب رضایت و محبوبیت در مردم یا انگیزه‌های دیگری از این قبیل، که اینها چون بر پایه محکمی استوار نیست ضمانت بقاء و تداومی در آن‌ها نیست، و هرگاه یکی از این انگیزه‌ها نبود آنان خود را ملزم به رعایت میانی اخلاقی نمی‌دانند.

هوداداران مرحله سوم: اینان مسایل اخلاقی، اجتماعی را با دقت و انگیزه اداء تکلیف انجام می‌دهند و در این مسیر چون معتقدند به کمالات معنوی و قرب الهی هستند مکارم اخلاق در آنان زنده است و صفات بارز و کامل انسانی را دارا هستند، این‌ها همان شاگردان مکتب مقدس انبیاء و اولیاء خدایند.

در منطق اسلام عمل به قوانین اجتماعی دین غیر از تخلق به

---

۱. (علم اخلاق یا حکمت عملی صفحه ۲۴۵)



فضایل اخلاقی است. با رعایت قانون حقوق دیگران رعایت می‌شود و با اعمال کریمانه اخلاقی انسان به تعالی معنوی و تکامل روحانی می‌رسد.

قال علی علیه السلام: «الْعَدْلُ أَنْكَ إِذَا ظَلَمْتَ انْصَفْتَ وَالْفَضْلُ أَنْكَ إِذَا قَدَرْتَ عَفْوَتَ»

«عدالت آن است که به هنگامی که بر تو ظمی شد با ظالم به عدالت رفتار کنی، ولی فضیلت اخلاقی آن است که وقتی بر دشمنت دست یافتی عفو کنی»

### محاسن اخلاق و مکارم اخلاق

از بیانات پیشوایان بزرگوار دین چنین استفاده می‌شود خُلقیاتی که مایه حسن روابط اجتماعی و جلب منافع مادی می‌شود را محاسن اخلاقی، و خُلقیاتی که معیار انسانیت انسان است و حاکی از بزرگواری طبع و بزرگی روح انسان است را مکارم اخلاق نامیده‌اند.

مثلاً خوش برخورد بودن، خوش لهجه با مردم صحبت کردن و خوشرو بودن در برخورد با برادران را حُسن خُلق و گذشت و صلح با کسانی که قطع رابطه کرده‌اند، بدی کسی را به خوبی پاسخ دادن و حرف حق زدن حتی در جایی که به ضرر انسان تمام شود را کرامت نفس و مکارم اخلاق نامیده‌اند.

## افعال برونی و درون

فعالیت های برون و درون انسان را بر دو نوع تقسیم کرده اند:

۱- افعال طبیعی که به طور خودکار فعالیت می کنند همانند جریان خون در بدن، ضربان قلب و کارهای مربوط به سوخت و ساز کارخانه بدن انسان که این افعال غیر ارادی برای بقاء جسم ما کار خودشان را با اراده تکوینی پروردگار انجام می دهند.

۲- قسم دیگر افعال ارادی است که از روی اراده و تصمیم گیری انجام می گیرد و این اختصاص به انسان دارد و دلیل آزادی انسان می باشد، □

در این خصوص که آیا اخلاق پسندیده مربوط به قسم اول است یا قسم دوم دانشمندان بحث کرده اند و هر دو نظر طرفدارانی دارد و اما مکتب حیات بخش اسلام این دو را جدای از یکدیگر نمی داند، در اسلام هرگز قلب و عمل و باطن و ظاهر جدای از یکدیگر تلقی نشده است، پس اخلاق در اسلام نه تنها نیت قلبی و نه تنها عمل بدنی است، بلکه این دو یک جریان متصل و مرتبط به یکدیگرند در تعالیم اسلام سفارش زیادی برای تزکیه نفس و پاک کردن درون شده است و اگر بخواهیم مثال بزنییم باید قلب و دل یک انسان را به اتاق فرمان یا برج کنترل پرواز تشبیه کنیم و می دانیم که اگر آن مرکز فرمان خراب باشد کنترل واقعی از دست خواهد رفت پس نه تنها اتاق فرمان را ساختن به خودی خود کافی

است و نه اسکلت هواپیما، بلکه هر دو ضروری است. در سفارشات پیشوایان دین در خصوص توصیه به مکارم اخلاق روایات فراوانی داریم گاهی با تعبیر "عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ" و مشابه آن در لسان احادیث آمده است و مسلماً جامعه‌ای که خانه دلش را تعمیر کرد و خویش را با تعلیم عالیه اسلام وفق داد، اعمال و رفتار برونیش نیز سرمشق خواهد بود. رسول خدا ﷺ عملاً نیز جامعه را به سوی مکارم اخلاق سوق می‌داد و تشویق می‌فرمود.

### داستان

در جنگ با قبیله "طی" لشکر اسلام پیروز شد و اسیران این قبیله را به مدینه آوردند. در میان اسراء دختر زیبا و خوش بیانی بود، شروع به صحبت کرد و در خلال مطالبش گفت: اگر مصلحت بدانید مرا آزاد کنید تا در معرض شماتت و سرزنش عرب قرار نگیرم، زیرا من دختر سخاوتمندترین فرد قبیله‌ام هستم، پدرم اسیران را آزاد می‌کرد، گرسنه‌ها را غذا می‌داد، برهنه‌ها را می‌پوشانید و سپس گفت: من دختر حاتم طایم.

رسول خدا ﷺ فرمود: «خَلُّوْ عَنْهَا فَإِنَّ أَبَاهَا يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۲</sup>  
«رهایش کنید، پدرش طرفدار و دوستدار مکارم اخلاقی بود»

<sup>۱</sup>. (وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۱۳)

<sup>۲</sup>. (مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۱۹۴)

## دو عامل

در زمره دیدگاه‌های دانشمندان برای بسط سجایای اخلاقی به دو عامل دیگر اشاره شده است:

۱- وجدان اخلاقی: می‌گویند با گسترش وجدان اخلاقی می‌توان مردم الهی و مردم مادی را به سوی صفات انسانی سوق داد و بدون استفاده از قدرت دینی آنان را به دگر دوستی و انجام وظایف اخلاقی وادار ساخت!

۲- اخلاق طبیعی و غرایز اجتماعی: می‌گویند غرایز اجتماعی در وجود بشر نیرومندتر از غرایز فردی است و ما می‌توانیم خودخواهی و تمایلات نفسانی را با قدرت غرایز اجتماعی تعدیل کنیم و بدون نیاز به تعالیم مذهب آنان را با برنامه‌های اخلاق کریمه آشنا سازیم.

## سالهای سال است ولی!

سالیان متمادی است که طرفداران اخلاق طبیعی در سراسر جهان با تمام امکانات تبلیغی مشغولند تا بدون ارتباط با خدا از طریق اخلاق طبیعی، صفات کمال و اخلاق حسنه از قبیل دگر دوستی و فضایل اخلاقی را پیاده کنند، ولی تاکنون حتی در میان خودشان پیاده نشده است. گر چه برخی از دانشمندان در انتظار گذشت زمان برای پیاده کردن این مسئله بسر می‌برند ولی به همان دلیلی که تا به امروز عملی نشده است در آینده نیز تحقق نخواهد یافت، زیرا بدون داشتن مذهب و عامل معنوی ضامن اجرایی ندارند، غرایز کور و کر که به عنوان یک حجت

درونی است آفریده حقّ است تا به منزله الهامی از سوی خدا بر بشر، خوب و بد و فضایل و رذایل را به او گوشزد نماید.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا \* قَالَ أَلَمْ نَسْخَرْهَا وَتَقْوِيهَا»<sup>۱</sup>

«و قسم به نفس و آنکه او را نیکو بیافریند و به او شر و خیر او الهام

نمود»

در منطق اسلام عمل خوب و پسندیده را نتیجه باطن پاک و عمل بد و ناپسند را ثمره قلب و دلی آلوده می‌دانند و این دل که مرکز فرمان است باید آراسته به خوبی‌ها شود.

قال علی عليه السلام: «الكَرْمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدِّيَّةِ»<sup>۲</sup>

«کرامت و شرافت انسان مربوط به پاکی درون و دوری کردن از

پستی‌هاست»

### روح ناسالم و توجیه سینات اخلاقی

بشر برای آرام نگاه داشتن روح گرفتار خویش، اعمال بد خودش را توجیه می‌کند و به قول قرآن شریف افعال ناپسندش را با توجیهاتش خوب می‌پندارد، به عنوان مثال:

نفاق: نفاق که عملی مذموم و قبیح است را به عنوان تدبیر در زندگی توجیه می‌نماید.

۱ (سوره شمس ۷-۸)

۲ (غررالحکم صفحه ۸۷ حدیث ۱۶۷۴)

تملق: چاپلوسی را به عنوان نردبان ترقی اسم گذاری کرده است و تملق را موقع شناسی می گوید.  
ظلم و ستم: بیدادگری و ستمگری را سلاح پیروزی در صحنه تنازع بقاء زندگی می نامد.

ریاکاری را قدرت انطباق و بی عفتی را عشق آزاد و غرب زدگی را تجدد خواهی و می گساری را راه و رسم زندگی اجتماعی، و قمار را تفریح سالم و دخترکشی را غیرت، و چپاول را شهامت و زورگویی را نیرومندی و خلاصه هر کار خلافی را با الفاظی دلپذیر توجیه می نماید ولی آیا با لفظ زیبا، عمل زشت پسندیده و زیبا می شود؟ آیا با نام گذاری زیبا سم کشنده خاصیت داروی شفابخش می گیرد؟!  
دیل کارنگی می نویسد:

من نامه های بسیار شیرین و جالب توجه از مدیر زندان سینک سینک دارم که می گوید: «کمتر جنایتکاری در سینک سینک خود را بدکار و شریر می پندارد این اشخاص خود را مانند دیگران سالم و سلیم می دانند، در مورد اعمال خود، استدلال ها می کنند و علت آن را بیان می نمایند، که مثلاً چرا مجبور شده اند گاو صندوقی را بشکنند و یا مرتکب قتلی بشوند!...

روح سالم همانند بدن سالم فعالیت خودش را انجام می دهد، جسم سالم کارهای طبیعی اش مانند ضربان قلب و دوران خون و ترشح غدد را به موقع و براساس مقررات تکوینی انجام می دهد، قوای دینی هم باید با موازین عقلی و دینی اندازه گیری شود تا اختلالی پیش نیاید.  
جسم مبتلا به مرض (دیابت) که سوخت و ساز بدن را کند می کند،

اگر جراحی برداشت دیر التیام پیدا خواهد کرد، برای دل و درون مریض هم حرف و سخن ناهنجار جراحی است و این زخم بر این دل گرفتار و مریض، به التیام و خوب شدن دور است.

### داستان

شخصی به نام "ابن سلار" در قرن ششم از افسران ارتش مصر و انسان خشن و ستمکاری بود، به منصب وزارت رسید. موقعی که "ابن سلار" یک فرد سپاهی بود به پرداخت غرامتی محکوم گردید. برای شکایت پیش "ابی الکریم"، مستوفی دیوان رفت و از خودش دفاع کرد. ابی الکریم به حرف او ترتیب اثری نداد و گفت: سخن تو در گوش من فرو نمی‌رود، "ابن سلار" خشمگین شد و کینه او را به دل گرفت و زمانی که وزیر شد و فرصت انتقام بدست آورد او را دستگیر نمود و فرمان داد میخ بلندی را در گوش وی فرو کردند، تا از گوش دیگرش بیرون آمد و هربار که "ابی الکریم" فریاد می‌کشید، "ابن سلار" می‌گفت: «اکنون سخن من در گوش تو فرو شد؟ پس دستور داد پیکر بی‌جان را با همان میخ که در سر داشت به دار آویختند!»<sup>۱</sup>

اگر روح سالم می‌بود، باید پس از چند روز این سخن از یاد "ابن سلار" رفته بود ولی حس انتقام‌جویی پس از سال‌های متمادی کار را به آنجا کشید که نقل شد: این‌است نتیجه روح غیر سالم، و نوع جنگ‌ها و

۱ (لغت نامه دهخدا)

درگیری‌های ما در سراسر تاریخ از چنین روحیه‌هایی سرچشمه می‌گرفته است.

### راه‌های درمان

گرفتاری‌های اخلاقی فراوانی که به منزله یک مخزن و نیرو و انرژی است و موجب گرفتاری‌های اجتماعی می‌شود، صفات بدی که الان در جامعه رایج است، از قبیل: کینه، حسد، خودمحموری، خودبزرگ بینی و... در نتیجه فاسد بودن کانون دل و گرفتار سیئات اخلاقی بودن انسان است و بی شک برای بهبود جامعه باید این امراض را علاج نمود.

در امراض جسمی عوارضی مانند: تب، لرز، رنگ چهره، نشان دهنده مرزند، ولی امراض روحی به این زودی‌ها بروز نمی‌کند تا انسان سریع به سوی درمان و علاجش برود یکی از بزرگان به نام "ابوحامد محمد غزالی" در رابطه با راه‌های علاج چهار طریق را پیشنهاد می‌کند:

۱- انسان کتاب روح خویش را به عالم اخلاق عرضه کند و از او علاج بخواهد.

۲- دوستی بیدار دل و آگاه و دلسوز و راستگو که عیب او را به او بگوید، برای خویش برگزیند.

۳- به گفته‌های دشمنان خویش دقیق شود و عیوب خویش را از آن‌ها گرفته و رفع نماید.

۴- از معاشرت با مردم، عیب‌ها را ببیند و هرچه مذموم بود ترکش کند.

تاریخ درخشان اسلام انسان‌های شایسته‌ای را سراغ دارد که در



دوران عمرشان چندبار یا حداقل یک بار تمام عقاید خویش را بر امام یا عالیم زمانشان عرضه می نمودند تا اگر عیب و ایرادی در آن یافت شود اصلاح نمایند و آن بزرگواران با نسخه های کوتاه و شفاف بخش خودشان مشکلات را حل می نمودند، به یکی از نمونه ها اشاره می کنیم:

### داستان

شخصی به محضر رسول خدا ﷺ آمد، و عرض کرد: «نصیحتم کن»، حضرت فرمود: «لَا تَعْصَبْ»، یعنی: عصبانی مشو، سؤال کننده قانع نشد، دوباره روز بعد آمد و سؤالش را تکرار کرد و رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا تَعْصَبْ»، و در سومین بار با عجله آمد که در آستانه مسافرتی دور هستم نصیحتم کن، و باز رسول خدا ﷺ همان جمله را تکرار نمود، او در حالیکه پیش خودش قانع نشده بود به شهر و دیارش برگشت، زنش آمد و شروع کرد ماجرای دعوای بچه اش با بچه ای از قبیله دیگر را با شدت و حدت نقل کرد او ناراحت و خشمگین به خاطر توهینی که به شخصیت او و قبیله اش شده بود حرکت کرد و شمشیرش را برداشت و فریاد زد تا قبیله اش جمع شدند، و در مقابل قبیله دیگر صف آرایی نمودند تا لحظاتی بعد دستور حمله صادر کند و معلوم نبود چند نفر کشته خواهد شد، که در همین حال یاد سفارش کوتاه رسول خدا ﷺ آمد که فرمود: «غضب نکن»، بر نفس خود غالب شد و به پیش رییس قبیله مقابل رفت و جریان در حد مذاکره حل گردید.

یکی دیگر از راه های درمان انتخاب دوست عاقل و دلسوز و شایسته است که عیب انسان را بگوید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بهترین دوست

من در راه خدا کسی است که عیب مرا به رسم هدیه به من بگوید.»  
دوست خوب در گفتن عیب انسان، حسد، عقده، خودبینی، مُداهنه و  
امثال اینها را به کار نمی‌گیرد و از تعریف بیجا و بی مورد پرهیز می‌کند.  
«به نزد من آنکس نکو خواه توست

که گوید فلان چاه در راه توست»  
راه دیگری که برای درمان اشاره شد استفاده از گفته‌های دشمن  
برای اصلاح نفس بود.

### داستان

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بین حضرت یحیی علیه السلام و شیطان مناظره‌ای  
رخ داد که حضرت یحیی علیه السلام استفاده لازم خود را نمود، و آن بدین  
صورت بود که حضرت یحیی علیه السلام از شیطان پرسید: «هرگز شده که  
ساعتی بر من پیروز شوی؟» جواب داد: «نه ولی در شما یک صفتی است  
که باعث شگفتی من است». یحیی علیه السلام پرسید: «چیست؟» شیطان گفت:  
«شما خوراکتان زیاد است، و وقتی افطار می‌کنی معده سنگین می‌شود و  
از بعضی نمازهای مستحبی محروم می‌شوی» یحیی تصمیم گرفت از آن  
پس هرگز از غذایی خود را سیر نکند، و شیطان هم تصمیم گرفت هرگز  
از آن پس عیب بنی آدم را به نگوید!!

«ز دشمنان شنو ای دوست تا چه می‌گویند

که عیب در نظر دوستان هنر باشد»

### یک حدیث اخلاقی

«عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: طَوْبٌ لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ، وَ طَهَّرَتْ سَجِيَّتَهُ، وَ صَلَّحَتْ سَرِيرَتَهُ، وَ حَسَنَتْ عِلَاقَتَهُ، وَ انْفَقَ الْفَصْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ»

از حضرت سجاد (ع) حدیث نقل شده که رسول خدا ﷺ در آخر خطبه خود فرمود: «خیر و سعادت برای کسی است که اخلاقش پسندیده و خویش پاک باشد، باطنش نیکو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق کند، و از اداء سخنان زائد خودداری نماید و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار کند»<sup>۱</sup>

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- دو نظری که دانشمندان در رابطه با اخلاق طبیعی ارائه کرده اند را بنویسید.
- ۲- فرق بین محاسن اخلاقی و مکارم اخلاقی را با ذکر یک مثال بیان کنید.
- ۳- دو مورد از ۴ راههای درمان گرفتاریهای اخلاقی را بیان کنید.



## فصل چهارم

اخلاق یا پیشگیری و درمان،  
چند مثال، چهار راه برای علاج،  
اصلی‌ترین راه درمان،  
راه دیگر درمان،  
شرایط انتقاد کننده، شرایط دیگر انتقاد،  
انتقاد با استفاده از اصلی به نام تغافل،  
تغافل‌های مذموم،  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال



## اخلاق یا پیشگیری و درمان

در مورد امراض جسمی بحث پیشگیری و درمان مطرح و رایج است، و مسلماً پیشگیری مفیدتر و عقلانی تر به شمار می‌آید، در امراض روحی نیز این موضوع مطرح است زیرا پیشگیری مانع از ابتلاء به بیماری است و درمان در صورت صحیح بودن باعث بهبود افراد مبتلاست.

برای پیشگیری از امراض جسمی از اوان کودکی، طفل را واکسینه می‌کنند تا به امراض مبتلا نشود. در مسئله گرفتاری‌های روحی نیز قضیه همین است و زمان واکسینه شدن همان دوران کودکی است. از آنجا که عادات خوب و بد به منزله طبیعت دوّم انسان به شمار می‌آید ایجاد عادات خوب در طفولیت و در محیط خانه به فرزندان این طبیعت دوّم را به شکل مطلوبی در این انسان کوچک امروز و بزرگ فردا ایجاد می‌نماید.

برتراندراسل می‌گوید:

«سرعتی که طفل شیرخوار در کسب عادات بکار می‌برد شگفت آور است، هرگونه عادت بد، سدی در برابر کسب عادت خوب در اوایل کودکی خواهد بود، به همین جهت تکوین عادت در اوایل کودکی بسیار مهم به شمار می‌رود...»

چند مثال

۱- در کودک غریزه حبّ ذات هست و اگر بوسیله پدر و مادر این غریزه در او تعدیل نشود سرانجام به خودخواهی او منتهی خواهد شد و از

آنجا که با این طبیعت دومی که در محیط خانه به غلط رقم خورده وارد جامعه می‌شود و جامعه هم آن نوع پذیرشی که پدر و مادر داشته‌اند را ندارد در نتیجه یک همچین شخصی سرخورده و بیچاره خواهد شد.

۲- در کودک غریزه تملک نیز هست، این غریزه که در کودکی و محیط خانه به هر چه می‌رسد آن را از خود می‌داند و در محیط کوچک خانواده کسی جلوگیری نیست، اگر توسط پدر و مادر هدایت نشود باعث دزدی و تجاوز او در آینده خواهد گردید.

۳- غریزه تهاجم نیز از جمله غرایز کودک است و طفل در محیط کوچک خانه که میدان باز و آماده‌ای دارد برای پرخاش به هر کس میرسد به پدر و مادر و برادر و خواهر از این غریزه استفاده می‌کند. اگر این غریزه تعدیل نشود موجب فساد خواهد گردید و غرایز دیگری از قبیل انتقام جویی و برتری طلبی و خودمحوری و... که به قول امام سجاد علیه السلام پدر و مادر باید بدانند که: فرزند از آن آنهاست و وابسته اخلاقی به آنها می‌باشد و خوب و بدش در این دنیا به آنان ارتباط دارد.

### چهار اصل برای علاج

علاج و درمان امراض روحی همانند امراض جسمی مبتنی بر چهار اصل است:

- ۱- آگاه شدن بیمار از وجود بیماری روحی در خویش
- ۲- شناخت منشاء مرض و تشخیص راه علاج آن
- ۳- تصمیم‌گیری برای درمان بیماریش
- ۴- انجام دادن برنامه‌های درمانی



قال علی بن الحسین علیه السلام: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ دَائِمَهُ أَفْسَدَ دَوَائِهِ»

«هرکس دردش را نشناسد دارو را به هدر داده است»

شناخت مرض و شناخت منشاء مرض از ابتدایی ترین و اصیل ترین راه‌های درمان و علاج است، جای این سخن اینجاست که بگوییم منشاء بسیاری از گناهان هم مانند دروغ و تکبر و حسد و امثال اینها حقارت‌های روحی است که به نقل حدیثی کوتاه در خصوص منشاء دروغ‌گویی اشاره می‌کنیم:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةِ نَفْسِهِ»

«دروغگو دروغ نمی‌گوید مگر از باب پستی نفس و حقارت روح»

قسمت سوم و چهارم تصمیم گرفتن و اقدام برای بهبود بیماری است همچنانکه در امراض جسمی هنگامی که انسان تن به عمل جراحی می‌دهد مشکل است، در خصوص علاج کردن بیماری‌های روحی نیز چنین است، زیرا گاهی باید از تمام عادات و رسوم و خوشی‌ها دل برید و از مال و سرمایه صرف‌نظر کرد، ولی در عین اینکه ناگوار است عاقبت خوشی دارد، به قول شاعر «صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد».

### عبدالله ذوالبجادرین

نام این شخص قبلاً عبدالغری بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله این نام را عوض کرد، عمویی بت پرست داشت که او را به جرم طرفداری از آئین اسلام تهدید کرد که مالت را از تو می‌گیریم حتی لباس تنت را، او قبول کرد و عمویش آن کار را کرد و مسلمانان او را با لباسی پوشانیدند و با این

گذشت بزرگ از کفر نجات پیدا کرد، به هنگام مرگش رسول خدا ﷺ بر بالینش حاضر شد و گفت: «خدایا روز را به شب رسانیدم در حالی که از او راضی هستم خدایا تو نیز از او راضی باش»

### اصلی ترین راه درمان

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»

«نفس بسیار امر کننده به بدی‌هاست مگر نفس انسانی که به خدا پناه برد و خداوند رحمش کند»<sup>۱</sup>

بشر در برخورد با شرور طبیعی از قبیل مرض و گرفتاری‌های دیگر با علم و حکمت خدادادی موظف است در نجات خویش بکوشد، البته گاهی تعصبات و رسوم غلط و نبودن فرهنگ لازم، انسان‌هایی را در قدیم وادار می‌کرد که برای نجات از آفت‌ها به چیزهایی از قبیل سنگ و چوب و جادوگردی و یا به قول قرآن شریف: به جن پناه می‌بردند:

«يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ»<sup>۲</sup>

«به مردانی از جن (برای رفع مشکلشان) پناه می‌برند ولی (مردان جن) بر طغیان و تباهی آنان افزودند»

و کلاً مادیون براساس عقیده ناقص و محدودشان به ماده و عوامل مادی پناه برده و می‌برند، ولی انسان الهی به دلیل ارتباط فطری که با

۱ (یوسف ۵۳)

۲ (جن ۶)

خداوند دارد به خدا پناه می‌برد، البته نه بدان معناست که هرکس پناه برد از تمام وساوس و شرور نفس نجات می‌یابد، زیرا این کار نشدنی است بلکه پناه بردن باعث می‌شود انسان از اندیشه‌های بد دور شده و در نتیجه مبتلا به فساد اخلاق نشود.

امام صادق (علیه السلام) مرض و علاج را طی حدیثی فرموده است: «سه اندیشه مذموم است که هیچکس از آن‌ها نجات و خلاصی ندارد: (۱- گمان بد ۲- فال بد ۳- حسد) و به شما بگویم: وقتی که به کسی گمان بد بردید درباره او تجسس نکنید و زمانی که بر اثر فال بد آزرده شدید به آن اعتنا نکنید و به کار خود ادامه دهید و هنگامی که به کسی حسد بردید نسبت به او مرتکب عصیان نشوید و تعدی روا مدارید»

در این حدیث راه‌های عملی پناه بردن به خداوند ذکر گردیده است. فرقی که بین شرور نفسانی و شرور طبیعی هست اینست که: در مورد شرور طبیعی اگر در معرض آن باشیم چه بخواهیم چه نخواهیم آسیب می‌بینیم و آن اتفاق‌ها اختیارش با ما نیست، ولی هوی و هوس که حوادث درونی پر قدرتی علیه ما هستند، اختیار و کنترل و تعدیلش با ماست و ما می‌توانیم از آن‌ها اجتناب کرده یا آن‌ها را مُسَخَّر خویش سازیم.

برای آفات طبیعی باید به پناهگاه‌های تکوینی و طبیعی پناه ببریم، ولی برای اجتناب از آفات نفسانی در هنگام خطر و قبل از آن به پناهگایی تشریحی پناهنده می‌شویم که همانا مبانی اعتقادی، مبداء و معاد می‌باشد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «شیطان قدرت و سوسه پیدا نمی‌کند بر



بنده‌ای جز اینکه آن بنده از ذکر خدا غافل شود و امر و نهی خدا را سبک بشمارد و سلطنت و مراقبت پروردگار و حضور او را فراموش کند»  
پس نتیجه ای که می‌گیریم این است که برای مصون ماندن از لغزش‌ها و خطرات روحی از این سه اصل "تربیت الهی"، "سلطنت الهی"، "پرستش الهی" نباید غفلت کرد.

### خودسازی ابن ابی عمیر

او یکی از شاگردان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) بود و از مردی ده هزار درهم طلب داشت و مطالبه کرد، شخص بدهکار برای اداء قرضش خانه مسکونیش را فروخت و با پول آن روانه خانه ابن ابی عمیر شد، ابن عمیر پرسید: «این پول را از کجا تهیه کردی؟» شخص گفت: «خانه مسکونیم را فروختم» ابن عمیر به یاد سخن امام صادق (علیه‌السلام) افتاد که فرموده بود: «لَا يَخْرُجُ الرَّجُلُ عَنِ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالْدِّينِ»

«هیچکس را به خاطر قرض از خانه مسکونی‌اش نباید خارج کنند»<sup>۱</sup>

سپس بلافاصله گفت: به خدا قسم با وجود اینکه در کمال احتیاج به سر می‌برم این پول را نمی‌گیرم

### راه دیگر درمان

یکی دیگر از راه‌های صلاح و اصلاح جامعه انتقاد است، انتقاد

۱ (جواهرالکلام جلد ۲۵)

سازنده را می‌توان به معنای امر به معروف و نهی از منکر نیز دانست، جدا کردن سرب تقلبی از نقره که سکه را تقلبی می‌کند انتقاد می‌گویند، به ادیب شعر شناسی، که اشعار سروده شده را اصلاح می‌کند منتقد گفته می‌شود، به طرفداران اسلام ناب و خالص که غش در آن را نمی‌توانند ببینند و با امر به معروف و نهی از منکر به نفع مکتب کار می‌کنند نیز منتقد گفته می‌شود.

اگر در طول عمر شریف اسلام این اصل اصیل مورد عنایت مسلمین می‌بود و به شکلی که دستورش را داده‌اند عمل می‌شد امروز شعاع نور این آیین مقدس به اقصا نقاط عالم رسیده بود و مسلمانان نیز از اسلام خالص و بدون پیرایه ای بهره مند بودند.

از آنجا که «انتقاد» امر مهم و در عین حال ظریفی است باید جهاتی در آن رعایت شود و شرایطی که دارد عملی گردد که از آن جمله است:

### شرایط انتقاد کننده

۱- انتقاد کننده مطلب مورد انتقاد را خودش به طور صحیح شناخته باشد، زیرا گاهی مطلبی به صورتی برای انسان تفهیم شده است که واقع مطلب غیر از آن است، مثال: شخصی به نام محمدبن منکدر روزی دید امام باقر (علیه السلام) در هوای گرم موقع ظهر مشغول بیل زدن در مزرعه است با خودش به تصور اینکه معنای این کار حرص به دنیاست به جلو آمد و با انتقاد به امام عرض کرد: «اگر در این حال از دنیا بروی چگونه جواب خدا را می‌دهی؟» امام (علیه السلام) فرمود: «در حال عبادت خدا و در بهترین حالات به محضر خدا می‌روم» در این قصه تصور انتقاد کننده چیزی بود و جوابی که واقع مطلب و منظور امام (علیه السلام) چیزی درست بعکس آن.

عَنْ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «مَنْ دَلَّيْلَ الْعَالِمِ انتَقَادُهُ لِحَدِيثِهِ وَعِلْمِهِ بِحَقَائِقِ فُنُونِ النَّظْرِ»<sup>۱</sup>

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: «از عوامل ارشاد عالم این است که خود، گفته خویش را مورد انتقاد قرار دهد، حقایق را از جهات مختلف ببیند و از آن‌ها آگاه گردد»

۲- شخص انتقاد کننده ابتداء منتقد خویش باشد و عیب خودش را ببیند. مسئله محاسبه نفس یکی از بهترین کارهایی است که در عرف مؤمنان و مُتخلِّقین به اخلاق اسلامی مطرح می‌باشد. آنان همچنان که بازرگانان به حساب دفتر خرید و فروش و نفع و ضرر روزانه یا ماهانه می‌رسند، هر شب حساب نفس خویش می‌کنند تا خود را از خسارت و ضرر برهانند و به نفع معنوی بیشتری برسند و نیز در عرف آنان تخلیه، یعنی ریشه فساد درونی را زدن، قبل از تخلیه، یعنی زیبایی ظاهر است. آنان ابتدا ظرف وجودی خویش را از میکروب و آلودگی تخلیه و تزکیه می‌کنند و سپس مطروف را در آن جای می‌دهند، در غیر اینصورت انسان همانند مریضی است که کبدش بیمار است و پوست بدنش جوش می‌زند و شخص بر روی جوش‌ها پماد می‌مالد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «وظیفه هر علاقمند به اهل بیت این است که هر شب اعمال خویش را به نفس خود عرضه کند»

۳- انتقاد کننده در ساختن خویش علاوه بر اینکه از عقل خود

استفاده می‌کند، از نظر دیگران بهره بگیرد، زیرا خود انسان هر چه هم به خودش انتقاد کند ولی به خاطر خوش بینی نسبت به خود، حق مطلب را ادا نخواهد کرد.

قال رسول الله ﷺ «المؤمنُ مرأهُ أخيه يُميطُ عنه الأذى»

رسول اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن برای برادر خویش همانند آئینه است، ناملايمت‌ها و بدی‌ها را از وی دور می‌سازد»<sup>۱</sup>

### شرایط دیگر انتقاد

در مورد شخصی که مورد انتقاد قرار می‌گیرد باید گفت: در عین حالی که انتقاد برخلاف میل باطنی‌اش صورت می‌گیرد، ولی برای اوست و دلسوزانه است و در مورد انتقاد کننده علاوه بر سفارشات فوق باید گفت که عیب فرد را باید به طور خصوصی تذکر دهد و نیز در انتقاد کردن رعایت ادب نماید. قرآن شریف می‌فرماید: «به بت‌های بت‌پرستان ناسزا نگویند تا باعث ناسزاگویی به خدای عالم نشود»<sup>۲</sup>

### داستان

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در زمان کودکی از کنار نهر آبی عبور می‌کردند، پیرمردی نشسته بود وضو می‌گرفت اما به غلط، این دو کودک با یکدیگر تبادل نظر کردند که به گونه ای شیوا باطل بودن

۱ (مشکوٰۃ الانوار صفحه ۱۰۶)

۲ (آل عمران ۱۰۸) □

وضوی پیرمرد را بگویند. لذا آمدند و به او گفتند: «ما دو برادر بر سر گرفتن وضو با یکدیگر بحث داریم شما را به عنوان داور انتخاب می‌کنیم تا ما وضو بگیریم و شما بین ما قضاوت کنی». پیرمرد قبول کرد. این دو ساله رسول ﷺ وضو گرفتند و پیرمرد نتیجه مطلوبی گرفت و گفت: «فهمیدم وضوی من باطل بوده است و شما به من تعلیم دادید، خدا می‌داند رسالت شایسته چه خانواده ای هست»

### انتقاد با استفاده از اصلی به نام، تغافل

"غفلت" در لغت یعنی متوجه نبودن و ندانستن ولی "تغافل" یعنی خویش را به ندانستن زدن است و این صفت همچنان که در بعضی از روایات آمده می‌تواند در تربیت اصل موفقی باشد. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «از شریف ترین اخلاق کریمه تغافل شخص است از آنچه می‌داند»<sup>۱</sup> و در جای دیگر نیز فرمود:

«تَغَافِلُ يُحْمِدُ أَمْرُكَ»<sup>۲</sup> «تغافل کن تا کارت پسندیده انجام گیرد»

این صفت اگر به جا و به مورد انجام گیرد بسیاری از مشکلاتی که در مسیر تعلیم و تربیت است حل خواهد شد، بخصوص معلمان و مربیان و پدران و مادران در برخورد با کودکان و نوجوانان نیاز به استفاده از این اصل را دارند.

<sup>۱</sup> (غررالحکم)

<sup>۲</sup> (غررالحکم حدیث ۱۰۸)



عن النبی ﷺ «الْمُؤْمِنُ نِصْفُهُ تَعَاْفُلٌ» نصف کار مؤمن تغافل است.  
در اینجا برای اینکه هم تغافل معنا شود و هم ثمره اش بیان گردد و هم مصداقی از آن بیان شود به یک داستان توجه تان را جلب می‌کنیم:

### داستان

می‌دانید که از زمان معاویه سب و دشنام به علی (علیه السلام) رایج بود و تا سال ۹۹ هجری این صفت مذموم رواج داشت، زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید برای اینکه افکار دولتمردان حکومتش را آماده کند تا از این عمل زشت دست بردارند به یک طبیب جوان کلیمی گفت وارد مجلسی که ترتیب می‌دهم می‌شوی و نقشی را که به تو تعلیم داده ام اجرا می‌کنی. جلسه با دعوت عمر و با شرکت بزرگان و امرا تشکیل شد و طبیب وارد گردید و دختر خلیفه را برای خودش خواستگاری کرد اهل جلسه تعجب کردند و خلیفه برای چند لحظه پی در پی به او نگاه کرد، سپس گفت: «نه زیرا ما مسلمانیم و تو غیر مسلمان و در دین ما این عمل جایز نیست» طبیب کلیمی گفت «اگر حکم اسلام این است پس چرا پیغمبر دخترش را به علی (علیه السلام) داد؟» خلیفه برآشت! و گفت: «علی (علیه السلام) یکی از بزرگان اسلام بود». طبیب گفت: «اگر او مسلمان است پس چرا در تمام مجالس لعن و سبش می‌کنید؟!» سپس عمر رو به حضار کرد و گفت: «پاسخش را بگویید!!»

### تغافل‌های مذموم

همچنان که از هر اصلی افراد مغرض سوء استفاده می‌کنند، از این اصل تغافل نیز سوء استفاده شده این گونه که در موارد متعدد افرادی برای منافع شخصی از این اصل استفاده کرده اند:

۱- سودجویان، افراد سودجو بدی‌ها را به نفع شخص خود نادیده می‌گیرند تا در منافعشان تزلزلی ایجاد نشود.

۲- جاه طلبان، این افراد برای حفظ جاه و محبوبیتشان تذکرات اخلاقی را به دیگران نمی‌دهند.

۳- حسودان، اینان برای ارضای غریزه حسادتشان عیب دیگران را گوشزد نمی‌کنند این‌ها هم تغافل است ولی تغافل مغرضانه و مذموم.

قال علی عليه السلام: «لَا حِلَّ كَالْتَّغَاؤْلِ»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «هیچ بردباری و صبری همانند تغافل کارساز

نیست»

### حدیث اخلاقی

قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم: «ان فلانة تصوم وتقوم ايل وهي سيئة الخلق

تُؤذي جيرانها بلسانها، فقال لا خير فيها هي من اهل النار»<sup>۲</sup>

به رسول خدا صلى الله عليه وسلم عرض شد: «فلانی روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها

<sup>۱</sup> (غرر الحکم حدیث ۶۸)

<sup>۲</sup> (بحار الانوار جلد ۷۱)



به نماز شب مشغول است، ولی بداخلاق است، همسایگانش را با زبان اذیت می‌کند»

حضرت فرمود: «خیری در او نیست او اهل جهنم است»

### چند سؤال از متن بحث

۱- سه اصل از چهار اصل علاج روحی را بیان نمایید.

۲- سه مورد از شرایط انتقاد کننده را بیان کنید.

۳- تغافل به چه معناست؟ کمی توضیح دهید.



# فصل پنجم

وجدان محکمه ای همیشه بیدار،  
دو نیرو در باطن انسان،  
نتیجه کار دو نیروی باطنی،  
وجدان تنها محکمه ای است که...  
مراتب نفس، مدال افتخار،  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال



### وجدان، محکمه ای همیشه بیدار

«قسم به جان بشر و قسم به خداوندی که آنان را کامل و موزون آفرید و نیک و بدش را به وی الهام کرد» □  
 در وجود انسان فطرتی خدادادی است، که خوبی‌ها و بدی‌ها را بدون معلّم و مربّی به او گوشزد کرده این تشخیص فطری که ناشی از هدایت تکوینی خداوند است در قرآن مجید به "الهام" تعبیر شده است.  
 به قول امام صادق (علیه السلام) خداوند در آیه شریفه

«فَالْمَهَارُ فَجُورَهَا وَتَقْوِيهَا» آنچه را که خوب است و انسان باید عمل کند و آنچه را بد است و باید اجتناب نماید را به انسان گوشزد فرموده است. یا در آیه شریفه «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» همین امام بزرگوار فرمود: «منظور از نَجْدَيْنِ خیر و شر است که خداوند بشر را به آن‌ها هدایت کرده است». از این دو فراز از سخن حضرت استفاده می‌شود که: درک خیر و شر فطری و جز ساختار وجودی انسان است.  
 البته نمی‌توان گفت بشر کلاً و در همه جا خیر و شر را درک می‌کند و نیازی به معلّم و مربّی ندارد که اگر چنین بود بعثت انبیا و آمدن مربّیان اخلاق از سوی خدا بیهوده بود! ولی در وجود بشر سرشت خداجویی و شناخت خوبی و بدی از سوی خداوند به ودیعت گذارده شده

---

۱ (شمس ۷-۸)

۲ (شمس ۸)

است، و انبیاء هم آمده‌اند تا فطرت‌های بشر را بیدار کنند و سرمایه بزرگ الهام الهی در وجود انسان را بکار بیندازد. وجدان در وجود انسان بعنوان خمیر مایه ای است که در هنگام خلقت آلوده و مسموم نیست، بلکه الهام بخش است که در زبان علی (علیه السلام) به جوهر گراندیری تعبیر شده است:

«إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهْرَةٌ تَمِيَنَةُ مَن صَانَهَا رَفَعَهَا وَمَن ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا»<sup>۱</sup>

«نفس جوهری است گرانبقیمت که هر کس آن جوهر و سرمایه را نگه دارد رفعت می‌یابد و هر کس به سستی و پستی با آن برخورد کند آنرا به زمین زده است»

### دو نیرو در باطن انسان

در مسیر انجام تمایلات یا خودداری از خواهش‌های درون دو قدرت مثبت و منفی وجود دارد، قدرت مثبت که همان نفس اماره است به دنبال ارضای خواهش‌های خویش می‌رود و نیک و بد و روا و ناروا نمی‌فهمد و قدرت منفی قدرتی است که انسان را در راه جلب لذت‌ها از آلوده شدن به گناه باز می‌دارد و خواهش‌های انسان را تعدیل می‌کند و در حدی که رواست اجازه می‌دهد. در قرآن شریف از این نیرو به "نفس لوامه" تعبیر شده است که همان وجدان اخلاقی است.

خاصیت وجدان اخلاقی در وجود بشر از آنجا بیشتر مشخص می‌شود

۱ (غررالحکم حدیث ۱۱۸)



که انسان بداند که غرایز و خواهش‌های نفسانی بزرگترین قوه محرکه چرخ‌های زندگی است و نیز بداند که هیچ نیرویی در بشر به قدر غرایز ایجاد حرکت نمی‌کند. وقتی انسان این قدرت را در وجود خودش شناخت به این نتیجه خواهد رسید که قوه تعدیل کننده ای به نام نفس لوامه یعنی وجدان اخلاقی چقدر ضروری است و وجدان اخلاقی یکی از بهترین و بزرگ ترین عوامل اجرایی برای جلوگیری از گناه است. وجدان اخلاقی است که گنهکار را به باد ملامت و سرزنش می‌گیرد و از این راه سخت ترین ضربات را بر او وارد می‌کند. وجدان اخلاقی پاک ترین، مقدس ترین و بی نظیرترین محکمه قضایی برای رسیدگی به جرم و جنایت است.

واقع بینی محکمه وجدان در دنیا نظیر محکمه عدل الهی در قیامت است و شاید به همین مناسبت باشد که در قرآن مجید نفس لوامه پس از ذکر قیامت آمده است:

«لَا أَقْسِمُ بِوَجْهِ رَبِّي إِيَّاهُ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»

«قسم به قیامت و سوگند به وجدان بشر»<sup>۱</sup>

### نتیجه کار دو نیروی باطنی

تمام مردم دارای وجدان اخلاقی و فطرت انسانی هستند، همه می‌فهمند ظلم و ستم بد است و خیانت در امانت پسندیده نیست. همگان

از راستی و صداقت خوششان می‌آید و خلاصه تمام بشر با الهام فطری اصول خوبی‌ها و بدی‌ها را درک می‌کند ولی در مقام عمل کمتر به ندای فطرت گوش می‌دهند، زیرا در آنجا که بین گوش دادن به ندای فطرت و خواهش‌های دل تزاممی نباشد مشکلی نیست، ولی در آنجا که خواهش‌های نفسانی، انسان را به سویی می‌کشاند، ندای فطرت کمتر شنیده می‌شود گرچه او فریاد خودش را می‌کشد، ولی نیروی غریزه غلبه می‌کند و فطرت در اینجا شکست می‌خورد؛ مگر آنکس که فطرت ایمانیش به خداوند متّکی و متّصل باشد همانند حضرت یوسف که در بچوبه جوانی و در شدیدترین دوران تمایل جنسی به زلیخا یاد خدا را متذکّر شده و تن به آلودگی نمی‌دهد: «وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ...»<sup>۱</sup>

«این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست

این کافر بدکیش مسلمان شدنی نیست

جز با نفسِ پیر طریقت که خلیل است

این آتش نمرود گلستان شدنی نیست»

آنجا که علم از معالجه اضطراب و تشویش خاطر عاجز است و تخصص و تشخیص نیز پایش می‌لرزد و گاهی ایمان به خداست که با ندای فطرت و وجدان از درون انسان را هدایت می‌کند و می‌تواند نجات بخش باشد:

«الایذکرِ اللهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید که دل با یاد خدا آرام می‌گیرد»

«دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ اسْمُهُ مُجَاشِعٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ..... إِلَى أَنْ قَالَ:

فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: الْإِسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ»

شخصی به نام مجاشع به محضر رسول خدا ﷺ وارد شد و عرض

کرد: «راه به سوی معرفت حق کدام است؟»

حضرت فرمود: «شناخت نفس» و مطالب دیگری در این باب سؤال

کننده پرسید تا اینکه گفت: «راه شناخت نفس کدامست؟» حضرت

فرمود: کمک و یاری خواستن از حق و پناه بردن به او»<sup>۲</sup>

### وجدان تنها محکمه ای است که....

وجدان اخلاقی به منزله یک قاضی تیزبین و دقیقی است که صاحب

خود را در مورد ارتکاب جرم به محاکمه می‌کشد، و او را محکوم می‌کند

و با ضربات طاقت فرسایی که بر روح و اعصابش وارد می‌کند، اعمال بد

او را کیفر می‌دهد، هیچ محکمه‌ای در جهان به قدرت و آزادی محکمه

قضایی وجدان نیست، مجرم هر قدر نیرومند و قوی باشد در برابر قاضی

۱ (رعد ۲۸)

۲ (بحار الانوار جلد ۷۰)

وجدان ناتوان و عاجز است.

### داستان

درباره یزید بن معاویه پس از جریان کربلا نقل می‌کنند که نیمه شبی از بسترش حرکت کرده و دیوانه وار دست به دیوارهای اتاقش می‌کشید و در تاریکی‌های شب فریاد می‌زد: «مَالِي وَاللَّحْسَيْنِ» «چرا حسین را کشتیم؟»

هنر نمایی نفس لوآمه و وجدان اخلاقی در اینجا ظاهر می‌شود که یزیدی که سراسر وجودش خبثت و بی‌رحمی است را از بستر گرمش نیمه شب تاریک حرکت می‌دهد تا از کرده خودش اظهار پشیمانی کند! تمام نیرنگ‌هایی که در محاکم قضایی برون انجام می‌گیرد از قبیل حق را ناحق کردن، پرونده سازی برای بی گناه، جرم گناه کار را نادیده گرفتن و با ترفندهایی ظاهر امر را غیر از واقع امر جلوه دادن؛ در محکمه قضایی درون یعنی محکمه وجدان بی رنگ و غیرقابل اجراست و با هیچ حيله ای مجرم قادر نیست در محکمه وجدان برخلاف واقع خود را تبرئه کند.

وجدان توحیدی و وجدان اخلاقی از نظر دینی و علمی دو پایگاه بزرگ تربیت سعادت بخش بشر است و اساس دعوت انبیاء الهی با کمک عقل متکی به این دو اصل طبیعی است.

هانری باروک می‌گوید:

«وجدان اخلاقی ایستادگی اش زیاداست و حتی هنگامی که روشنایی

آن چنان کم می‌شود که به نظر نمی‌آید باز هم کم و بیش مراقب و دل آگاه است و در آن دم که تجلی آن دشوار می‌گردد می‌تواند ناگهان با پرتو خیره کننده‌ای درخشیدن آغاز کند<sup>۱</sup>

### مراتب نفس

پس از اینکه شمه‌ای از تعریف وجدان و نفس بیان گردید به این نکته نیز اشاره می‌کنیم که علماء بزرگوار و معلمان علم اخلاق برای نفس مراتبی ذکر کرده‌اند که به طور خلاصه و گذرا به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- نفس اماره: در این مرحله انسان، خویشتن گنهکار را امر به انجام گناه می‌کند و اگر انسان خویش را تسلیم این نفس نمود حاکمیت عقل را خدشه دار کرده است و زمام فرماندهی خود را بدست نفس اصرار کننده به پلیدی داده است. باید توجه داشت که نفس اماره در همگان موجود است و اساساً از همین جاست که ایستادگی و صبر در مقابل گناه و معصیت در نزد خدا ارزش دارد، زیرا انسانی که خود را ساخته در مقابل کشش‌های جاذب هوای نفس مقاومت می‌کند، روح خود را تعالی می‌بخشد.

امام سجاد علیه السلام در مناجات خمس عشر می‌فرماید:

«الهی الیک أشکوه نفساً بالسوء أماراً»

۱ (بیماری‌های روحی و عصبی صفحه ۷۳)

«خداوندا از آن نفسی که مرا به بدی امر می‌کند به تو شکایت می‌کنم»

۲- نفس لوامه: انسان در این مرحله از خودسازی در موقعیتی است که اگر چه دچار گناه بشود، خویشتن را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد. در این مرحله عقل گرچه مغلوب نیست، ولی غالب و پیروز هم نیست و درگیراگیر مبارزه با نفس هنوز به پیروزی نرسیده است. در شرح حال انسان‌های باتقوی در خطبه متقین امیرمؤمنان می‌فرماید:

«... فَهَمْ لِأَنْفُسِهِمْ مَتَهْمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ»

«... پس خویشتن را (به گمان تقصیر) متهم می‌دانند واز کردار خویش هراسانند»<sup>۱</sup>

و قرآن مجید در معرفی این نفس به آن قسم یاد می‌کند تا هم آنرا معرفی کرده باشد و هم اهمیتش بر همگان روشن گردد:

«لَا اقْسَمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ»<sup>۲</sup>

«سوگند به نفس سرزنش کننده و ملامت گر»

۳- نفس مطمئنه: پس از معرفی دو مرحله از مراتب نفس به معرفی و شناسایی نفس مطمئنه می‌پردازیم. بد نیست برای نزدیک نمودن به ذهن این تعریف را با مثالی ذکر کنیم: قهرمانی را در نظر بگیرید که در میدان مسابقه پس از غلبه بر حریف به سمت جایگاه استراحتش حرکت

۱ ( نهج البلاغه خطبه ۱۸۴) □

۲ (قیامت ۲)

می‌کند و با قیافه ای برافروخته و ژستی مخصوص و دستی که به علامت پاسخ به ابراز احساسات بر بالای سر تکان می‌دهد!

انسانی که در میدان مبارزه با هوی و هوس، تمایلات خویش را کنار گذاشته و شیطان که درگیر با او بوده است را به خاک نشانده و سه نیروی خطرناک دشمن یعنی شهوت، غضب و وهم را سر جای خویش نشانده و خویشتن را امیر و فرمان فرمای آن‌ها قرار داده است. چنین کسی دارای نفس مطمئن شده و با دلی آرام و قلبی مطمئن گذران زندگی می‌نماید و در نهایت هم به جوار رحمت حق می‌رود.

### مدال افتخار

در عرف مسابقات رسم بر این است که به برنده جایزه می‌دهند و با مدال‌هایی همچون جام، مدال، کمربندهای مختلف و رنگارنگ که به آن‌ها داده می‌شود تشویق شان می‌کنند. جایزه و امتیازی که برای حریفان در مبارزه با نفس اماره حاصل می‌شود از این قرارند که اینان سرچشمه خیر و حیات را دریافته‌اند و از تحیر در کفر و شبهات نجات یافته‌اند. اینان از علایق مادی دل بریده و کمی و کاستی مادیات مضطربشان نمی‌کند و مصیبت‌ها و ترس‌ها متزلزلشان نخواهد کرد:

«لَا تَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup>

نه ترسی بر آن‌ها مسلط است و نه غمی آن‌ها را غمگین می‌کند

<sup>۱</sup> (احقاف ۱۳)

اینان: لوحی از سوی خدا دریافت می‌کنند که بر روی آن نوشته است

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ...»<sup>۱</sup>

اینان: لوح تقدیری از سوی خدا دارند که با این جمله پرارزش مزین

است "راضیه‌مرضیه" هم از خدا خشنود و هم خدا از او راضی است.

اینان: با نفس مطمئنه، یعنی با نفس آرام گرفته به یاد خدا بر گذشته‌ها تأسف نمی‌خورند و آرزوهای دور و دراز منحرفشان نمی‌کند، دنیا را خانه مجاز و موقت می‌دانند فقر، غنا، تلخی و شیرینی دنیا را آزمایش پروردگار عالم می‌دانند.

"آرامش روحی" چیزی است که در همه‌جا و برای همه کس مطلوب است، و حتی در منطق مادیون به عنوان لذتی بزرگ‌تر از همه لذت‌های مادی مطرح می‌باشد.

ژان ژاک روسو می‌گوید:

«راست است که هیچ انسانی بدون درنظر گرفتن سعادت و خوشبختی دست به کاری نمی‌زند، ولی نباید فراموش کرد که یک سعادت معنوی و لذت روحی یافت می‌شود که نیکوکاران برای وصول به آن فداکاری می‌کنند. بنابراین فقط سنگدلان هستند که می‌توان گفت منحصرأ به منظور جلب نفع مادی خود، کار می‌کنند»<sup>۲</sup>

### حدیث

<sup>۱</sup> (فجر ۲۷-۲۸)

<sup>۲</sup> (رسالت اخلاق صفحه ۸۴)



قال كميلُ بن زيادٍ لعلی بن أبی طالب عليه السلام «يا علي، أريدُ أن تُعرِّفني نفسي، فقال: يا كميلُ وائى الأنفس تُريدُ أن أعرِّفك؟ قال يا مولاي و هل هي إلا نفسٌ واحدةٌ، فقال يا كميلُ أئما هي أربعةٌ، الناميةُ النباتيةُ، والحسّيةُ الحيوانيةُ والناطقةُ القدسيةُ والمَلَكِيَّةُ الإلهيةُ»

كمیل بن زیاد نخعی به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب عليه السلام عرض کرد: «یا علی! درخواست دارم نفس مرا به من معرفی کنی»  
علی عليه السلام فرمود: «کمیل، کدام نفس را مایلی تعریف کنم؟»  
عرض کرد: «مگر بشر بیش از یک نفس دارد؟» فرمود: «ای کمیل! بشر دارای چهار نفس است اول، نفس نباتی که خاصیتش رشد و نمو است، دوم نفس حیوانی که دارای درک و احساس است، سوم نفس ناطقه قدسی، و چهارم، نفس ملکوتی»<sup>۱</sup>

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- از داستان یزید که در بحث آمده چه استفاده می‌کنید؟
- ۲- سه مورد از مراتب نفس را بیان کنید.
- ۳- کمی پیرامون محکمه وجدان توضیح دهید.



## فصل هشتم

اخلاق و اجتماع سالم،  
زندگی اجتماعی چگونه پدید می‌آید،  
اسلام و اجتماع،  
انزوا طلبی مردود است،  
رهبانیت از نظر اسلام،  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال



### اخلاق و اجتماع سالم

نقش اخلاق در سلامت جامعه چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد و مسلم است که زندگی انسان همانند بسیاری از موجودات دیگر، اجتماعی می‌باشد و به قول دانشمندان جامعه شناس اگر انسان تنهای تنها و دور از جامعه زندگی کند بسیاری از خصلت‌های انسانی خویش از قبیل علوم، عواطف، پیشرفت‌ها و... را از دست می‌دهد.

شاهد این مطلب، وضع کودکانی است که به عللی از اجتماع دور افتاده و در محیط غیر انسانی مانند محیط جنگل در کنار حیوانات وحشی پرورش یافته‌اند، که این‌ها نمی‌توانند حرف بزنند و مفاهیم عالی زندگی را درک کنند و درست خوی و خصلت حیوانات وحشی به خود گرفته‌اند.

مطلب فوق انسان را به یاد حرف دانشمندان جامعه شناسی می‌اندازد که می‌گویند: «اجتماع قبل از فرد است» روی این اصل مشاهده می‌کنیم که هر چه روابط اجتماعی بشر توسعه پیدا می‌کند تمدن او\_ولو رشته‌های خاص\_ به صورت پیشرفته‌تری در می‌آید.

زندگی اجتماعی منحصر به انسان نیست، بلکه در میان حیوانات، پرندگان، حشرات و جانوران نیز به صورت اجتماع زندگی می‌کنند و حتی در پاره ای از جهات از زندگی انسان‌ها اجتماعی تر و منسجم‌ترند، مثلاً به قول یکی از بزرگان شاید در لانه زنبور عسل یک بیکار و گرسنه وجود نداشته باشد در حالیکه در پیشرفته ترین ممالک صنعتی دنیا چنین نیست!

البته حیوانات اگر اجتماعی هم زندگی کنند نتیجه کارشان فقط

محدود به ساختن لانه و جمع آوری آذوقه و پرورش نوزاد است که در این خصوص باید متذکر شد که طرز تقسیم کار و درآمد در میان آنان خیلی جالب و عجیب است که در محیط‌های انسانی کمتر نظیر دارد. حیوانات زندگی یکنواخت و بدون تغییر و تحوّل دارند به عنوان مثال وضع مهندسی لانه زنبور عسل از میلیون‌ها سال قبل بدین صورتی است که امروز هست، ولی انسان‌ها در کمتر از یک قرن زندگی‌شان عوض شده و روبه ترقی است.

انسان هر نوع تکاملی چه در جنبه‌های فکری و علمی و اخلاقی و چه در قسمت‌های مادی و صنعتی پیدا کرده است مدیون اجتماع است و بدون اجتماع، مدنیت و انسانیت و امثال این‌ها مفهومی نخواهد داشت.

### زندگی اجتماعی چگونه پدید آمد

جامعه شناسان در خصوص اینکه بشر چرا و چگونه به زندگی اجتماعی تن در داد و مشکلات آن را پذیرفت نظرات مختلفی دارند که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱- برخی معتقدند: حس همبستگی جزء سرشت انسان است و بشر مطابق یک الهام غریزی به دنبال اجتماع می‌رود، پس سرچشمه پیدایش اجتماع، فطری و غریزی است.

۲- بعضی دیگر می‌گویند: ترس از عوامل وحشتناک طبیعی و حیوانات وحشی عامل نخستین تمایل انسان به زندگانی اجتماعی بوده است.

۳- و برخی بر این عقیده هستند که گزینه استخدام یعنی از دیگران کار کشیدن و کمک خواستن که در وجود انسان نهفته است او را وادار

به زندگی اجتماعی کرده است.

۴- و عده ای می‌گویند: زندگی دسته جمعی کنونی مولود مجموعه ای از عادات و رسوم است که تدریجاً به این صورت درآمد است.

۵- و جمعی اظهار می‌کنند که توسعه نیازمندی‌های انسان و عدم قدرت او به تنهایی برای پاسخ گفتن به آن‌ها عامل زندگی اجتماعی انسان شده است.

۶- و کسانی نیز معتقدند که زندگی اجتماعی بشر مولود زندگی خانوادگی و توسعه تدریجی خانواده‌هاست.

و بالاخره بعضی هم قایلند که کشف این معما که از میلیون‌ها سال قبل از اینکه بشری بوجود آمده باشد چرا تمایل به زندگی اجتماعی نشان داده است ممکن نیست و قضاوت این مسئله از عهده ما خارج است.

البته در عین اینکه حرف و نظر اخیر، سخن بجایی است ولی از مجموع نظرات می‌توان چنین بهره گرفت که زندگی اجتماعی بشر بیش از هر چیز مدیون این عوامل است:

۱- علاقه به تکامل ۲- توسعه نیازمندی‌های بشر و عدم قدرت فرد به پاسخگویی آن‌ها.

### اسلام و اجتماع

هیچ مکتبی پیوند میان فرد و اجتماع را به اندازه آیین مقدس اسلام محترم نشمرده است. وقتی به دقت به احکام و قوانین مقدس اسلام می‌نگریم به وضوح می‌بینیم که حلقه‌های اجتماع را مستحکم و پیوند میان متدینین به این آیین را قوی قرار داده است.

خوب است در اینجا نظری به برخی از قوانین و احکام اسلام بیندازیم تا مطالب روشن شود.

۱- در میان دستورات اسلام از قبیل عبادات، معاملات، سیاسات می‌توان به جرأت گفت که حتی یک دستور فردی دیده نمی‌شود، به عنوان مثال ما در فرایض و واجبات روزانه که مهمترین عبادات اسلامی هستند، مانند نماز می‌بینیم که اذان و اقامه اش اعلان عمومی است، سوره حمد که آغاز و لازمه نماز به شمار می‌آید با صیغه جمع از قبیل نعبد، نستعین، اهدنا وضع شده و به صورت فرد معنا و مفهومی ندارد و اداء این فریضه نیز به صورت دسته جمعی و جماعت مورد تأکید و توصیه اسلام است. در نهایت هم "السلام علینا و علی عبادالله الصالحین"، ارتباط جهانی بین مسلمانان را می‌رساند.

۲- حج نیز یکی از عباداتی است که در انجامش دل بردن از مادیات و توجه به خدا شرط است و به نظر می‌رسد که باید جدای از تشریفات باشد ولی می‌بینیم در اسلام از اجتماعی ترین مراسم عبادی به حساب می‌آید.

۳- ازدواج و پیوندهای اجتماعی که در کتاب خدا به عنوان یکی از آیات الهی قلمداد شده است، در آنجا که می‌فرماید:  
 «از آیات خداست که از خودتان برای شما همسری آفرید که در کنار او آرامش یابید و بین شما و او مهربانی و دوستی قرار داد»<sup>۱</sup>



۴- قرآن مجید یکی از کارهای مهم و اعجاز‌آمیز پیامبر را ایجاد الفت بین دل‌ها می‌داند و حتی در آیه ۶۶ سوره انفال به این مطلب اشاره می‌کند که مادیات نمی‌تواند این کار را انجام دهد بلکه تفرقه ایجاد می‌کند.

۵- قرآن پراکندگی و نفاق را در ردیف عذاب‌های آسمانی می‌داند، و نیز در جای دیگری اختلاف و نفاق را در ردیف آتش سوزان قرار داده است که همه چیز را در کام خود فرو می‌برد و یادآور می‌شود که در کنار پرتگاهی از آتش سوزان و شعله ور بودید اسلام شما را از آن نجات داد.<sup>۱</sup>

۶- قرآن رابطه افراد با ایمان با یکدیگر را رابطه اخوت و برادری می‌داند.

۷- در دستورات اسلامی کمتر گناهی به پایه ایجاد عداوت بین مسلمین و کمتر کار نیکی در حد ایجاد الفت در میان مردم اجر و ثواب دارد.

۸- اسلام حتی اجازه نمی‌دهد دو مسلمان با هم قهر کنند که این کار در لسان برخی از احادیث تحریم شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»<sup>۲</sup>

«برای مسلمان جایز نیست بیش از سه روز با برادر دینی خود قهر کند»

اگر گاهی ضرورتی ایجاد کرد که دو مسلمان با هم قهر کنند سه

۱ (انعام و آل عمران ۶۶-۱۰۳)

۲ (وسائل الشیعه جلد ۸)

روز بیشتر حق ندارند جدای از یکدیگر باشند.

۹-اسلام در تعالیم خود با حرام دانستن گناهانی مانند غیبت، سخن چینی، سوءظن، برتری طلبی و امثال اینها سفارش اکید اخلاقی برای صلہ رحم، مصافحه معانقه و نظایر آن مؤدت و اخوت ایجاد فرموده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنُ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ

الْقَلْبُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ»<sup>۱</sup>

«همان آرامشی را که تشنگان از یافتن آب پیدا می کنند افراد با ایمان از همبستگی با یکدیگر می یابند».

۱۰-اسلام فرمان می دهد مردم به اجتماعات بزرگ تر بپیوندند. علی (علیه السلام) در کوبیدن افکار تفرقه افکن خوارج فرمود:

«وَأَلْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»

به جمعیت های بزرگ بپیوندید که دست خدا با جماعت است، «وَأَيُّكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ

الْعَنَمِ لِلذَّبِّ...»

از پراکندگی بهره یزید زیرا افراد تک رو در دام شیطان می افتند همانگونه که گوسفند تنها طعمه گرگ است...»<sup>۲</sup>

**انزوای طلبی مردود است**

<sup>۱</sup> (اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۴۷)

<sup>۲</sup> (نهج البلاغه خطبه ۱۲۳)

از مجموع آنچه در بحث‌های قبل گذشت به این نتیجه می‌رسیم که تأکید و سفارش اسلام در این است که انسان اجتماعی است و باید اجتماعی زندگی کند، حتی در موارد عبادی، اقتصادی و سیاسی دعوت به اجتماع می‌کند که در جمله معروف:

«يَدَاللّٰهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ» «دست خدا با جماعت است» مشهود است.

جامعه‌شناسان نیز معتقدند انزوای اجتماعی به هر شکل و صورت اثرات بسیار نامطلوبی در روح و جسم فرد و جامعه دارد. یکی از جامعه‌شناسان به نام "روس" در کتاب خود "اصول جامعه‌شناسی" اثرات انزوای اجتماعی را روی عده زیادی از زندانیان که در زندان‌های انفرادی بودند مورد مطالعه قرار داده است او می‌گوید:

«ده درصد از این عده پس از گذشتن یکسال یا جان سپرده‌اند، یا دست به انتحار زدند یا دیوانه شدند و بقیه هم گرفتار یک نوع ناراحتی روانی "غم زدگی" گردیدند... او در مورد افراد تارک دنیا و صومعه نشینان نیز تصریح می‌کند که انزوا اثر بدی در روح آن‌ها دارد و در آنان تولید افسردگی، یأس، وهم و در غالب اوقات تولید اختلال روانی می‌نماید.»<sup>۱</sup>

### رهبانیت از نظر اسلام

اسلام، این مکتب حیات بخش انسانی، انزوای اجتماعی را که تحت عنوان رهبانیت از آن یاد می‌کند مردود دانسته و رهبانیت را که از ماده رهب (یعنی ترس) آمده است و جمعی به عنوان ترس از خدا جامعه و

۱ (زندگی در پرتو اخلاق به نقل از جامعه‌شناسی ساموئیل ۹۴)

مردم را ترک می‌کنند، با شعار "لا رهبانیه فی الاسلام" محکوم می‌نماید. و طرفداران این طرز فکر، که از نظر تاریخ بیشتر در میان هندوها بوده و سپس به مسیحیان سرایت کرده می‌باشد را مورد ملامت قرار می‌دهد.

### داستان

شخصی به نام عثمان بن مظعون بر اثر یک شکست روحی در غم از دست دادن فرزند مورد علاقه اش متمایل به رهبانیت و کناره گیری شد. هنگامی که خبر به رسول خدا ﷺ رسید فوراً حضرت او را نهی فرمود، و فرمود: «رهبانیت امت من جهاد است یعنی اگر رهبانیت پشت پا زدن به لذایذ زندگی و آسایش‌هاست باید در راهی بکار رود که مانند جهاد خدمت بزرگی به اصول اسلام و عظمت جامعه کند»

«صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود

تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت: آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج

وین سعی می‌کند که بگیرد غرق را»<sup>۱</sup>

## حدیثی اجتماعی اخلاقی

قال ابو عبد الله عليه السلام «عليكم بالصلاة في المسجد و حسن الجوار للناس و إقامة الشهادة و حضور الجنائز انه لكم من الناس ان احدا لا يستغنى عن الناس حياته فاننا نحن نأتي جنائزهم و انما ينبغي لكم ان تصنعوا مثل ما يصنع من تأتمون به، و الناس لا بد لبضهم من بعض مادام على هذه الحال، حتى يكون ذلك ثم ينقطع كل قوم الى اهل اهوائهم، ثم قال: عليكم بحسن الصلاة و اعملوا و لا خرتكم اختاروا لانفسكم، فان الرجل قد يكون كيسا في امر الدنيا فيقال: ما اكيس فلانا و انما الكيس كيس الاخرة»<sup>۱</sup>

علی بن مهزیار از قول راویانی نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «بر شما باد به نماز خواندن در مسجد و خوب همسایه داری کردن و اگر نیاز بود برای مردم شهادت به حق دادن و در تشییع جنازه‌ها شرکت کردن زیرا نیاز دارید با مردم باشید و هیچ کدام از شما نیست که از مردم و (اجتماع) بی نیاز باشد ما هم در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌کنیم، همانا سزاوار است که رفتارتان طوری باشد که دوست دارید با شما رفتار کنند و مردم نیاز دارند به یکدیگر تا وقتی که زنده اند...»

سپس فرمود: «نمازتان را خوب بخوانید و برای آخرتان کار کنید و

<sup>۱</sup> (امالی شیخ صدوق صفحه ۱۸۶)

آن اعمال اخروی را ثمره عمرتان بدانید، گاهی عده ای در کار دنیا زیرک هستند، مردم می گویند چقدر فلانی زرنگ است، ولی زیرک، زیرک برای آخرت است»<sup>۱</sup>

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- زندگی اجتماعی چگونه پدید آمد؟ چهار موردش را بیان کنید.
- ۲- پنج مورد از موارد اسلام و اجتماع را بیان نمایید.
- ۳- رهبانیت از نظر اسلام و داستان عثمان بن مظعون را شرح دهید.

# فصل، هفتم

نقش انزوا طلبی و گوشه گیری در اخلاق،  
زیانهای گوشه گیری و عُزَلت،  
عواملی که باعث پراکندگی جامعه شده است،  
راه علاج ، دعوت اسلام به جامعه واحد جهانی  
یک حدیث اخلاقی و چند سؤال





### نقش انزواطلبی و گوشه گیری در اخلاق

در بحث گذشته پیرامون نقش اجتماعی بودن و اجتماعی زیستن از دیدگاه اسلام و نیز مردود بودن انزوا طلبی و گوشه گیری مطالبی بیان گردید، اکنون نیز به دنبال همان مطالب به نقش و تأثیر گوشه گیری در اخلاق می‌پردازیم و بحث را بدین گونه آغاز می‌کنیم که آیا بدست آوردن فضایل اخلاقی در اجتماع بهتر ممکن است یا در گوشه گیری و انزوا؟

عده ای بر این عقیده‌اند که انسان هر چه منزوی تر باشد سالم تر خواهد بود و استدلال شان این است که تمام انحرافات و ردایل اخلاقی در هنگام برخورد با دیگران بروز می‌کند مانند حسد، تکبر، دروغ، غیبت، کینه توزی و امثال این‌ها و کسی که با مردم سر و کار ندارد گرفتار این گناهان نمی‌شود، دروغ نمی‌گوید، غیبت نمی‌کند.

در میان طرفداران انزوا و گوشه گیری که جمعی از علما و زهاد معروف به چشم می‌خورد به غیر از دلیل فوق دلیل‌های دیگری نیز اقامه کرده‌اند از جمله اینکه:

۱- گوشه‌گیری با عبادت خالصانه و بی ریا سازگارتر است، و حضور قلب بیشتری می‌دهد.

۲- گوشه‌گیری برای تفکر در اسرار آفرینش و حقایق عالم خلقت مناسب‌تر است.

۳- در جامعه بر اساس حب و بغض‌ها، تشاجر و درگیری‌هایی رخ می‌دهد که در حال انزوا انسان مصون است.

۴- در برخورد با مظاهر فساد جامعه انسان وظیفه امر به معروف و

نهی از منکر دارد و همیشه این مهم را انجام نمی‌دهد لذا گنه‌کار می‌شود!  
 ۵- از این‌ها گذشته در آیات و روایاتی تعریف عزلت و گوشه نشینی آمده است مانند اینکه:

اصحاب کهف پس از انزوا و گوشه نشینی مشمول لطف الهی شدند. ابراهیم دارای فرزندی می‌شود که پیامبرند و این در سایه عزلت بود.

حدیثی را از امام صادق علیه السلام واز کتاب مصباح الشریعه پیرامون تعریف گوشه گیری و عزلت آورده‌اند که آنان (عزت طلبان) در قلعه الهی هستند، و امثال ذلک.

### زیان‌های گوشه‌گیری و عزلت

در مقابل منافی که درباره انزوا بیان گردید بد نیست که به زیان‌های متعدد انزوا و فواید معاشرت اشاره شود که برخی از فوایدش از این قرارند:

۱- کسب نمودن غالب ملکات اخلاقی و کمالات در سایه زندگی در میان اجتماع میسر است و اصلاً این‌ها در تنهایی مقدور نیست، مثلاً تواضع، گذشت، محبت، ایثار، عفو، خودنگهداری، ترخّم و امثال این‌ها در تنهایی و انزوا معنا ندارد. از این گذشته اینکه انسان در تنهایی از آلودگی‌هایی از قبیل حسد، دروغ و غیبت میرا باشد که فضیلت و هنر نیست، بلکه انسانی صاحب فضیلت است که در میان اجتماع و در برخورد با مظاهر گناه خودداری کند و خویشتن را حفظ نماید، والا در گوشه‌ای خزیدن و دور از اجتماع زندگی کردن و آلوده نشدن همانند این است که

کسی برای اینکه گرفتار نگاه به نامحرم نشود چشمان خود را کور کند یا برای اینکه صدای حرام نشنود شنوایی خود را بگیرد، و یا برای اینکه به دامن غرایز شهوی نیفتد غریزه جنسی خویش را از بین ببرد!

### داستان

در زمان رسول خدا ﷺ یکی از مسلمانان برای عبادت به کوهی رفته و از مردم کناره گیری نموده بود، وی را نزد پیامبر ﷺ آوردند، حضرت به او فرمود:

«لَا تَفْعَلْ أَنْتَ وَلَا أَحَدٌ مِنْكُمْ لَصَبْرًا أَحَدٍ كَرٍ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْإِسْلَامِ  
خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَحَدٍ كَرٍ أَرْبَعِينَ عَامًا»

«نه تو و نه هیچیک از مسلمانان چنین نکنید، چه اینکه صبر و استقامت یکی از شما در یکی از محیط‌های اسلامی بهتر از چهل سال عبادت است»

۲- تنهایی و عزلت مایه بسیاری از انحرافات فکری و کج سلیقگی هاست، زیرا انسان هر چه هم خوش ذوق و پر استعداد باشد باز دچار اشتباهاتی می‌شود و این اشتباهات جز در برخورد با دیگران آشکار نمی‌شود، ولی در گوشه تنهایی چون راهی برای اصلاح آن صفات نیست انسان بر همان اشتباه خویش می‌ماند، و هر روز بیشتر غرق می‌شود و یا بیراهه را همچنان به پیش می‌رود و هر لحظه بر گمراهی افزوده



می‌گردد.

۳- عیب دیگر گوشه گیری، گرفتار شدن به مرض عجب و خودپسندی است، انسان با غریزه حب ذات معمولاً خود و آثار خود را بزرگ و بهتر از دیگران می‌داند و از طرف دیگر عیوب خویش را یا نمی‌بیند و یا کم بحساب می‌آورد، گوشه تنهایی و عزلت محیط مناسبی برای پرورش این طرز فکر غلط و خطرناک است و اجتماع و برخورد با اهل کمال به انسان می‌فهماند که از تو بهتر و با کمالات بیشتری نیز در جامعه وجود دارد در نتیجه هم انسان خودش را در همان حدی هست که می‌شناسد و هم به عیوب خویش آگاه می‌گردد.

در اینجا بد نیست اشاره ای کنیم که بسیاری از افراد بدعت گذار و صاحب ادعاهای بزرگ از همین افرادند که سر در لاک خویش فرو برده و عجب و غرور سراسر وجودشان را گرفته و کج می‌فهمند و کج فهمی خود را به دیگران نیز تلقین کرده که در این میان می‌توان رهبران برخی از مسلک‌ها و فرقه‌ها را نام برد.

مثال: اگر در این خصوص بخواهیم مثالی اقامه کنیم باید جامعه را بخصوص آنان که مخالف ما هستند را تشبیه به یک آینه ای کنیم که می‌توان عیوب خویش را در آن دید، و ما با انزوا و گوشه گیری در حقیقت آن آینه را شکسته ایم و قیافه روحی ما هر روز رو به زشتی می‌رود و چون نمی‌بینیم بر عیوبمان افزوده شده و قیافه ای نا موزون پیدا می‌کنیم!

۴- عیب دیگر گوشه‌گیری سوءظن به مردم که در حقیقت ثمره همان عجب و خودبینی است می‌باشد، زیرا انسان پس از ابتلاء به

خودبینی شدید و اعتقاد افراطی به خود و عدم مشاهده عکس العمل مناسب از سوی مردم یعنی قدردانی نکردن مردم از کمالاتی که او برای خودش قبول دارد! کم کم این فکر در او پیدا می‌شود که مردم در قضاوت گرفتار اشتباه و سوء نیت و سوء تشخیص و غرض ورزی می‌باشند! و مردم نسبت به ارزش‌ها بی اعتنا هستند! و در نتیجه چنین مردمی حق‌شناس و غرض ورز قابل معاشرت نیستند! و پس از این صغری و کبری به این نتیجه می‌رسد که باید از مردم جدا و بطور تنهایی زندگی کرد که در اینجا خود گوشه گیری علت و مایه گوشه گیری و عزلت شده است!

۵- یکی دیگر از دستاوردهای گوشه‌گیری و انزواطلبی کج خلقی و عصبانیت است، این افراد نوعاً کج خلق و عصبانی بار می‌آیند و تحمل آنان در برخورد با ناملایمات بسیار کم است و نظر به اینکه در جامعه نبوده و برخورد نداشته‌اند و در حقیقت در برخوردهای اجتماعی تمرینی ندارند با مواجه شدن با حرف یا کاری که برخلاف میل او باشد عصبانی شده و از کوره در می‌رود و عکس العمل شدید نشان می‌دهد. اما در مقابل افرادی که معاشرت می‌کنند حوصله و تحمل خوبی در برخورد با حوادث دارند و این به خاطر ممارست است. از نظر روحی و روانی نیز افراد منزوی چون زمینه‌ای برای گشودن عقده‌هایشان در اختیار ندارند همواره در یک حالت نگرانی و ناراحتی روانی بسر می‌برند و نوعاً کم نشاط و خسته به نظر می‌رسند.

۶- افراد منزوی از علوم و تجارب محرومند، در سایه اجتماعی بودن است که انسان علوم را از عملکرد یا از دهان مردم و اهل علم و فن

می‌شنود و نیز تجربه که یکی از بهترین مایه‌های زندگی است جز در سایه زندگی اجتماعی بدست نمی‌آید.

### دو نکته

۱- پس از نقل دلیل‌های دو طرف یعنی طرفداران انزوا و مخالفان آنان به این نتیجه می‌رسیم که ثمره معاشرت با مردم و زندگی اجتماعی به مراتب بیشتر از مواردی است که گوشه‌گیران برای توجیه کار خویش بیان می‌کنند، البته ناگفته نماند که در طول زندگی اجتماعی لازم است که گاهی انسان تنها و ساعتی را برای تفکر و مطالعه عمیق و عبادت بدون ریا اختصاص دهد که شاید قسمتی از روایات و آیات عزلت نیز به این معنی اشاره داشته باشد.

۲- نکته دیگری که قابل ذکر است اینکه در عین این همه سفارش به معاشرت اجتماعی گاهی لازم است انسان یا قطع رابطه کند و یا ارتباط را تقلیل داده و کم کند که البته این مربوط به محیط‌های فاسد و آلوده است که از معاشرت با چنین جامعه‌ای جز انحراف عابد انسان نمی‌شود، پس نتیجه‌ای که می‌گیریم اینکه (اصل اولیه در زندگی انسان معاشرت و همزیستی است) و انزوا موارد خاصی دارد.

### عواملی که باعث پراکندگی جامعه شده است

جامعه بشری از همان روزگار اول بصورت واحدهای کوچک و بزرگ متعددی درآمده است، چیزهایی که باعث ایجاد تعدد و پراکندگی شده است را می‌توان بدین صورت نام برد:

۱- نژاد: توسعه خانواده واحد و کم کم انشعاب خانواده‌های مختلف و تشکیل یک قبیله و نژاد چیزی بود که از روز اول آغاز شد و نخستین رنگ اجتماعی بشر را می‌توان همان رنگ قبیله و نژاد دانست و الان نیز در جوامع عقب افتاده مسئله نژاد و قبیله با شدت مطرح است و حتی در برخی از مجامع از آمیخته شدن خون قبیله ای به قبیله دیگر احتراز دارند.

۲- منطقه جغرافیایی: قبایلی که به دلیل نژاد و خون از هم جدا می‌زیستند کم کم به هم آمیختند و تشکیل واحدهای بزرگ تری دادند ولی از این پس با مرزبندی‌های جغرافیایی و قراردادهای، مناطق تقسیم بندی شد و گاهی یک رودخانه یا شط یا کوه یا دره، قبایلی را از یکدیگر جدا کرده و مرز بندی بین آنان برقرار می‌شد که الان جدا بودن بسیاری از مناطق دنیا مانند چین، ژاپن، بریتانیا و فرانسه به دلیل مرزبندی‌های جغرافیایی است.

۳- ایدئولوژی و عقیده: بشر کم کم دریافت که اختلاف مناطق جغرافیایی (اعم از طبیعی یا قراردادی) نمی‌تواند عامل جدایی باشد بخصوص زمانی که وسایل ارتباط و حمل و نقل، این مرزهای جغرافیایی را از بین برده و قبایل را به هم نزدیک نمود و خانه یکی شده اند.

لذا واحدهای اجتماعی کم کم به صورت واحدهای عقیده ای و ایدئولوژیک درآمد، و مرزهای فکری جانشین مرزهای گذشته شد و مثلاً جهان به دو بلوک کمونیسم و کاپیتالیسم تقسیم گردید.

گرچه در ابتدا تصور می‌رفت که این تقسیم بندی یک تقسیم بندی ابدی است و مسئله عدم امکان آشتی این دو مکتب قطعی و اجتناب ناپذیر است ولی رفته رفته معلوم شد این تقسیم و جدایی نیز جنبه



مصنوعی دارد، زیرا در برابر جهات اختلاف فکری و عقیده ای در میان قشرهای مختلف هزاران جهات مشترک در میان آن‌ها وجود دارد که سرچشمه آن وحدت نوع بشر و وحدت ساختمان روح و جسم اوست که موجب اشتراک در اهداف گوناگون می‌گردد، لذا زمزمه "همزیستی" میان واحدهای اجتماعی با رژیم‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف قوت گرفت و کم کم از مرحله سخن به مرحله عمل درآمد.

### راه علاج

برای ایجاد یک واحد بزرگ جهانی و بین‌المللی بیش از هر چیز نیازمند به این امور هستیم:

۱- وحدت ایدئولوژی: گرچه بدون وحدت فکری نیز می‌توان براساس (وحدت منافع) و (جهات مشترک انسانی) جامعه واحدی بوجود آورد، ولی طبیعی است و با تجربه نیز ثابت شده است که چنین ارتباط دایمی و همیشگی نخواهد بود بلکه همیشه با سردی و دودلی همراه می‌باشد و با اندک چیزی این رشته ارتباط قطع می‌شود در حالیکه اگر یک وحدت فکری ریشه دار افراد جامعه را بهم پیونددهد همیشگی و ناگسستگی خواهد بود.

۲- رشد فکری و اخلاقی کامل: در این رابطه دو چیز باید به جامعه تفهیم گردد، اول اینکه جامعه متوجه شود که اگر روزی تمام مردم دنیا با یکدیگر باشند و منافع کشورها در یکدیگر ادغام گردد و صرف مجموعه بشریت شود، چه خواهد شد و چقدر به نفع انسانیت خواهد بود و دوم اینکه برای این کار مهم باید بسیاری از نقاط اختلاف را هضم و



تحمل نمود. بیان مطلب:

درک این مسئله که اگر افراد بشر همه با هم در یک جامعه گرد آیند مشکلات آن‌ها کمتر و راه حل آن مشکلات سهل تر خواهد بود چیز مشکلی نیست، زیرا در صورت پراکندگی وجدایی قسمت مهمی از فعال-ترین نیروهای انسانی و اقتصادی آن‌ها به هدر می‌رود، و اگر محاسبه شود میزان نیروهای به هدر رفته از نصف مجموع نیروها و امکانات آن‌ها هم بیشتر است، مثلاً در دنیای امروز که رقابت بین شرق و غرب حکومت می‌کند شاید نیمی از نیروهای فعال انسانی آن‌ها به صورت افراد ارتش، افراد ذخیره، سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی و دستگاه‌های وابسته به آن‌ها، مرزبانی و گمرک‌ها، مبارزه با قاچاق، دانشمندان و متفکران که در صنایع نظامی و شعب وابسته به آن فعالیت می‌کنند مصرف می‌شود.

در دنیای امروز نیمی از بودجه‌ها نیز صرف همین‌ها یعنی هزینه‌های دفاعی و جنگی و جاسوسی و رقابت‌های دیگر می‌شود، تازه این در صورتی است که جنگی در دنیا رخ ندهد و گرنه بودجه‌هایی که صرف بازسازی‌ها و جبران تخریب‌ها می‌شود سرسام آور است.

این‌ها تمام مخارجی است که جز به خاطر جدایی جامعه بشری از یکدیگر نیست. این درست مانند آن است دو مؤسسه تجاری پنجاه درصد درآمد خود را صرف کوبیدن رقیب و عقب راندن او کند. بنابراین اگر وحدت کاملی در میان همه جوامع بشری بوجود آید در حقیقت بازده فعالیت‌های آن‌ها در همه شئون زندگی به دو برابر افزایش خواهد یافت.

تا اینجا را همه به خوبی می‌توانند درک کنند، یعنی می‌توانند نتایج

وحدت را دریابند. اما در مورد مسایل اخلاقی شکی نیست که افراد با یکدیگر مختلفند، اختلاف در ذوق، سلیقه، طرز تفکر، طرفدار ملائمت، طرفدار شدت عمل، میانه رو، تفاوت در احساسات یا تعقل داشتن، در عاطفی بودن و غیرعاطفی بودن، در درون گرایی و برون گرایی، توجه به تشریفات داشتن یا بی اعتنای به آن بودن و اختلاف در میزان تمایل به امور مختلف علمی، اقتصادی و... داشتن، درست است که در اثر ممارست و تمرین می توان تغییرهایی در این گونه اختلاف فکرها ایجاد کرد، ولی بدیهی است که اختلافات نه قابل انکار است و نه قابل اینکه بطور کلی از بین بروند و هم چنان که دو نفر را در دنیا نمی توان پیدا کرد که از نظر شکل و شمایل شبیه به هم باشند از نظر روحی نیز قضیه چنین است و مردم با یکدیگر فرق دارند. مردمی که اهمیت مسئله وحدت جهانی را فهمیده اند باید به آن مرحله از رشد اخلاقی برسند که بسیاری از اختلاف سلیقه ها را بتوانند تحمل کنند و حرف مخالف را هضم نمایند و نظر دیگری را همچون نظر خود محترم بدانند و لازمه این کار، داشتن ابزار کاری از قبیل: عفو و گذشت، سعه صدر، بلندنظری، تحمل و نرمی و بردباری است.

بدیهی است که این آمادگی های اخلاقی برای هضم نقاط اختلاف چیزی نیست که با گفتگو بدست آید بلکه اموری است که تنها با تهذیب و تربیت که موجب رشد کافی در جهت اخلاقی است بدست می آید.

### **دعوت اسلام به جامعه واحد جهانی**

اسلام فریادی است بلند برای دعوت جهان به تشکیل امت واحد جهانی و با تمام جهاتی که اکنون به عنوان بلیه ای دامنگیر عالم شده و

دنیای بشریت را از هم پاشیده است به نوعی مبارزه نموده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف: در عین حالی که انسان در جامعه نژادی بوجود آمد، در جامعه‌ای که زیربنای آن بیش از هرچیز موضوع طایفه و قبیله بود و مسئله نژاد بر همه شئون آن با قدرت تمام حکومت می‌کرد، با صراحت به آن‌ها فرمود که اگر در یک سطح فکر کنید جامعه بشری همه از یک زوج (زن و شوهر) پدید آمده اند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...»

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و...

و بدین صورت اخوت انسانی را جانشین اخوت قبیله‌گی و خون نوع بشر را جانشین خون قبیله نمود و نیز فهماند که مسئله حفظ انساب و ارتباط به قبیله و طایفه و یا به پدران و نیاکان به خاطر تعارف (شناسایی افراد) است، نه بخاطر (تفاخر) فخر فروشی کردن!

«وَجَعَلْنَاكُمْ سُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»

و نیز در همین آیه گوشزد کرد که مسایل انتسابی و ارثی اگر خوب هم باشند چون ارثی است و اکتسابی نیست مایه مباهات نیست، بلکه کمالات و فضایی مایه فخر و مباهات است که اکتسابی باشد یعنی دست آورد خود انسان به حساب بیاید.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»

و به این ترتیب با نژاد پرستی و تفرقه‌های ناشی از آن مبارزه کرد.  
ب: اسلام با بی‌اعتنایی به مرزهای جغرافی و گسترش دعوت

خویش به تمام کشورهای جهان بی ارزش بودن این عامل تفرقه را نیز روشن ساخت، در تعبیرات قرآن مجید می‌بینیم که اولاً خطابات قرآن عام و شامل تمام ملل جهان می‌گردد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، يَا عِبَادِيَ، يَا بَنِي آدَمَ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و ثانیاً قرآن، همه روی زمین را کشور پهناور خدا می‌داند و می‌فرماید:

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»

زمین من پهناور است (به هر کجا که می‌خواهید بروید) و مرا پرستش کنید<sup>۱</sup>

یا می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

حکومت زمین را افراد صالح به ارث می‌برند<sup>۲</sup>

یا اینکه صریحاً دستور می‌دهد که مسلمانان در اجرای وظایف الهی خود مقید به ماندن در نقطه خاصی نباشند و اگر نتوانستند آن را در نقطه‌ای اجرا کنند به نقطه دیگر بروند و کسانی که از مهاجرت خودداری می‌کنند را ملامت می‌فرماید:

«قَالُوا لَئِن تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»

مگر زمین خدا گسترده نبود تا مهاجرت کنید؟!<sup>۳</sup>

۱ (عنکبوت ۵۶)

۲ (انبیاء ۱۰۶)

۳ (نساء ۹۷)

و نیز قرآن مجید در آن همه آیات مربوط به احکام و معارف و اخلاقیات خود هرگز روی واحدهای اجتماعی که بعنوان ممالک مختلف از یکدیگر جدا شده‌اند تکیه ننموده است و این خود دلیل بارزی بر طرفداری و دفاع اسلام از جامعه واحد جهانی است. آری از مسلکی که برپایه اصول انسانیت و حقوق بشر استوار شده جز این نمی‌توان انتظار داشت.

### حدیث

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتُّ خِصَالٍ بِالْمَعْرُوفِ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيَهِ، وَيُسَمِّتُهُ إِذَا عَطَسَ، وَيَعُوذُ إِذَا مَرَضَ، وَيَشْهَدُ جَنَازَتَهُ إِذَا مَاتَ، وَيُجِيبُهُ إِذَا دَعَا، وَيُحِبُّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ بَطْنِ الْغَيْبِ»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر مسلمانان است بر گردن مسلمان دیگر شش خصلت پسندیده را برای او در نظر داشته باشد:

- ۱- هنگامی که او را ببینید سلامش کند.
- ۲- زمانی که عطسه کند، با جمله «يَرْحَمُكَ اللَّهُ» دعایش کند.
- ۳- وقتی که مریض شد به عیادتش برود.

<sup>۱</sup> (بحار الانوار جلد ۷۱)



- ۴- زمانی که مُرد به تشییع جنازه اش برود.
- ۵- موقعی که در زندگی او را دعوت کرد قبول کند.
- ۶- برای او بخواهد آنچه برای خودش می‌خواهد، از آنچه که در دل برای خودش نمی‌خواهد برای او نیز نپسندد

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- سه دلیل از ادله طرفداران انزواطلبی را بیان کنید.
- ۲- دلیل ۵ و ۱ زبان‌های گوشه‌گیری و عزلت را بنویسید.
- ۳- دو مورد از راه علاج را بیان کنید.



# فصل هشتم

راستگوئی، تشبیه ،  
سکوت طریق پیشگیری،  
راستی و درستی،  
تأثیرات اجتماعی راستگوئی،  
دروغگوئی، اثرات دروغ، نکته،  
علت‌های دروغ گویی،  
راه علاج دروغگوئی، موارد استثناء،  
توریه راه حل مشروع، گناهان زبان،  
کلام معصوم درباره دروغ، چند سؤال





### راست و دروغ

پس از بیان کلیات علم اخلاق که در نوشتار قبل گذشت و اقرار به اینکه اولاً مسایل کلی اخلاق از آنچه نوشته شد بیشتر است و ثانیاً خودم را حتی سزاوار طرح این مبحث نمیدانستم تا چه رسد به ادامه‌اش، زیرا معتقدم خوبی‌ها و بدی‌های اخلاق را کسی باید بازگو کند که عملش مؤید علمش بوده و کردار او گفتارش را تکذیب نکند و آنگاه که چنین شد کلام او کلام دلش میشود و لاجرم بردل خواهد نشست و حقیر هدفم از نوشتن این سطور، اولاً نقل سخن و کلام بزرگان است بعنوان واسطه ای غیرقابل و از طرفی این کار را مروری به آداب بزرگان دانسته و امیدم از این مرور این است که در زندگی و اخلاق خودم مؤثر واقع شود و سپس بر اساس یک قانون طبیعی در دیگران هم اثر نماید

این شاء الله

### و اما مقدمه ای کوتاه بر این آغاز:

از آنجا که مکتب حیاتبخش اسلام درصدد ساختن انسان‌هاست و همچون طبیعی دلسوز و آگاه از عمق جان مریض، اوامری دارد و نواهی، انتقادی دارد و پیشنهاد، لذا در کنار منهیات و چیزهای ممنوع راه‌های مجاز و مشروعی را ارایه می‌دهد، مثلاً بطور مطلق خشم را محکوم نمی‌کند یا به صورت کلی شهوت را مذمت نمی‌نماید و یا حتی برای دروغ مستثنیاتی دارد و برای غیبت مواردی استثناء شده است و با انتقاد نسبت به بُخل و حسد، غبطه را توصیه می‌کند و امثال این‌ها:

لذا از این پس بنا داریم تحت عنوان فضایل و ردائیل در هر نوشته‌ای

تعریفی از فضیلت و رذیلت به عمل آید تا صفات مثبت و منفی در طی یک بحث بیان شود، پس اصل عنوان بحث حاضر بعنوان اولین سخن تعریف کوتاهی از راستی و شناساندن دروغ است:

### راستگویی

قال علی علیه السلام: «الصِّدْقُ مَطَابَقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ»

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «راستگویی عبارت است از موافقت زبان و گفتار با واقعیت و عینیت خارجی که آفریده خداست»<sup>۱</sup>

زبان دریچه ای به روح و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان بشمار می آید، در گذشته اطباء وضع مزاج انسان را از نگاه کردن به زبان تشخیص می دادند، و امروز روانشناسان وضع روحی افراد را در گفتگوها و سخن آن‌ها جستجو می کنند. به همین دلیل مربیان اخلاق برای اصلاح زبان و گفتار اهمیت خاصی قایلند، زیرا زبان بیانگر کمالات یا نقایص روحی انسان است. بی جهت نیست که امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان در زیر زبان خود پنهان شده است!»

### تشبیه

زبان ساده ترین و کم خرج ترین وسیله ای است که در اختیار انسان قرار دارد و از نظر سرعت عمل هم با چیزی قابل مقایسه نیست، لذا با

۱ (عزرا الحکم)

این اوصاف می‌توان آنرا به ماده ای مفید که قابل انفجار است و باید به دقت از آن مراقبت نمود تشبیه کرد، به تجربه ثابت شده است که گاهی این ماده انفجاری کاخ سعادت شخص یا قبیله و ملتی را در لحظه ای منهدم می‌کند و گاهی آتش جنگی بزرگ را شعله ور می‌سازد. شاید در زندگی برخورد کرده باشید با فردی که قبل از سخن گفتنش برای او شخصیتی قایل بوده اید، ولی به محض بیان اولین جمله تمام آنچه را که برایش تصور می‌کردید به هم خورده و از تصورات قبلی خود برمی‌گردید و یا بعکس.

### سکوت، طریق پیشگیری

به خاطر خطرانی که از آزاد گذاشتن زبان به سراغ انسان می‌آید، علماء اخلاق سکوت و خاموشی (در آنجا که سخن گفتن ضرورتی ندارد) را به عنوان پیشگیری از خطرات زبان انتخاب کرده‌اند و در این خصوص به روایاتی استناد نموده‌اند، و لذا می‌بینیم که عده ای تهذیب نفس را از همین مسئله شروع نموده‌اند.

گذشته از این‌ها سکوت، یک حالت تفکر و روحانیتی به انسان می‌دهد و شاید روی همین جهت است که در شرح حال حضرت زکریای پیامبر ﷺ می‌خوانیم که سه روز بسته شدن زبانش نشانه استجابت دعای او در مورد تقاضای فرزند قرار داده شده است.<sup>۱</sup>

یا به مریم دستور روزه صُمت (سکوت) داده می‌شود.<sup>۱</sup> و یا اینکه رسول اکرم ﷺ اسلام قبل از نزول وحی روزهای متوالی در غار حرا به سکوت و تفکر می‌پردازد و نیز در روایات پیامبر می‌خوانیم آنکس که سکوت کند نجات می‌یابد.<sup>۲</sup>

و همچنین یکی دیگر از خواص سکوت این است که انسان مهلت فکر کردن پیدا می‌کند و به قول امیرالمؤمنین (علیه السلام) «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَّصَ الْكَلَامُ» «هنگامی که عقل کامل شد سخن کم می‌شود»<sup>۳</sup>

و شاید علت اینکه سکوت یکی از عبادات شناخته شده است همین باشد: «الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تَسَعَةٌ مِنْهَا فِي الصُّمْتِ» «عبادت ده جز دارد که نه جز آن در سکوت است»<sup>۴</sup>

البته در خاتمه این قسمت باید بیان شود که سکوت در عین حالیکه در مواقعی این همه فضیلت دارد ولی در جایی که باید سخن گفت، این سکوت یکی از گناهان بزرگ به حساب می‌آید، و نیز این نکته را باید متذکر شد که، همچنانکه بیشتر گناهان بزرگ با زبان انجام می‌گیرد اکثر اعمال و اقوال نیک هم از طریق زبان صورت می‌پذیرد.

۱ (مریم ۲۶)

۲ (موجه البیضاء جلد ۵)

۳ (نهج البلاغه کلمات قصار)

۴ (احیاء العلوم جلد ۳)

## راستی و درستی

درغالب روایاتی که سفارش به راستی و راستگویی است به درستی و امانتداری نیز اشاره شده است که البته با یک تأمل خواهیم دید که این دو از یک ریشه مشترک گرفته شده‌اند، زیرا راستگویی، امانتداری در سخن است و امانت هم چیزی جز صداقت و راستی در عمل نیست. آثار این دو فضیلت نیز یکی است ولذا در اصطلاحات روزمره این دو واژه با هم ذکر می‌شود: «راستی و درستی»

در حدیث آمده است که اگر صفات را از یکدیگر جدا می‌کنید در این تقسیم بندی راستگویی را به همراه شجاعت و دروغ‌گویی را به همراه صفت ترس بدانید، نوعاً افراد راستگو انسان‌های شجاع، دلیر، کم طمع و صریحی هستند و در مقابل، افراد دروغگو نوعاً ترسو، ریاکار، پرطمع و لجوجند.

درانتخاب و گزینش‌ها امام صادق علیه السلام رهنمودی دارد که می‌فرماید «نگاه به رکوع و سجود طولانی کسی نکنید چه اینکه ممکن است عادت او شده باشد بطوری که اگر آن را ترک کند ناراحت شود! ولی نگاه به راستگویی و امانت او کنید»<sup>۱</sup>

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» «منافقان را از طرز سخن گفتن می‌توانی بشناسی»<sup>۲</sup>

---

۱ (سفینه البحار)

۲ (محمد ۲۹)

### تأثیرات اجتماعی راستگویی

صدق و راستگویی مایه جلب اطمینان و اعتماد است، انسان نمی‌تواند مدعی شود که می‌تواند به تنهایی زندگی کند، بلکه باید اقرار کند که تمام پیشرفت‌های علمی، صنعتی و اقتصادی اش به خاطر اجتماعی بودن او بوده و هست و این زندگی ثمربخش و مفید را زمانی می‌تواند داشته باشد که نسبت به یکدیگر اعتماد و اطمینان کامل داشته باشند. مهمترین وسیله جلب اعتماد همان راستگویی و صدق است. همچنانکه خطرناکترین دشمن آن دروغ است.

اگر بخواهیم برای این مهم مثال بزنیم مثال‌های اجتماعی فراوانی است از قبیل اینکه:

۱- یک مؤسسه اقتصادی و تولیدی برای تبلیغ کالایش یک بار اگر دروغ بگوید اعتماد مردم از او سلب شده، سخنان و تبلیغات دیگرش را نیز باور نمی‌کنند.

۲- اگر زمامداری دروغ بگوید، مردم به حرف‌های دیگر و وعده‌هایش اعتمادی نداشته و از تهدیدش نمی‌ترسند و او را پشتیبانی نمی‌کنند.

۳- اگر در محیط‌های علمی دروغ رواج پیدا کند مردم نسبت به نقل‌های یکدیگر و قضاوت یکدیگر اعتماد نخواهند کرد، و امثال این‌ها. خلاصه آنچه مایه انس والفت و جلب اعتماد در میان جامعه می‌شود راستی و صداقت است و آنچه باعث پراکندگی بین دل‌هاست و اطمینان را از جامعه سلب می‌کند همان دروغ و عدم صداقت و راستی است.

## دروغگویی

قال علیؑ: «أَبْحِ الخَلَائِقِ الكِذِبُ»<sup>۱</sup>

امیرمؤمنانؑ فرمود: دروغ زشت ترین پدیده اخلاقی است. تمام خوبی‌هایی که برای راستی و راستگویی بیان شد را در نظر داشته باشید و در شناختن دروغ نقطه مقابل آن‌ها را در نظر بگیرید، اگر راستگویی مایه جلب اعتماد است، دروغگویی باعث بی اعتمادی خواهد بود، اگر هم چنانکه در حدیث آمده بود راستگویی به معنای استفاده به جا و به حق از نعمت زبان بود دروغ گفتن به معنی خلاف آن یعنی سوءاستفاده کردن از این نعمت الهی است.

در بسیاری از اخبار و احادیث اشاره شده است که دروغ سرچشمه بسیاری از گناهان است، امام حسن عسکریؑ فرمود:

«جُعِلَتِ الخَبَائِثُ کلَهَا فی نِیَّتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا الكِذِبُ»<sup>۲</sup>

«تمام پلیدی‌ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن دروغ است»  
در اینجا برای رعایت اختصار به ترجمه برخی از روایات می‌پردازیم و از متن عربی آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم:

رسول اکرم ﷺ فرمود: «دروغ از نشانه‌های نفاق است»<sup>۳</sup>  
امیرالمؤمنینؑ «راست ترین سخن آنست که زبان حال به آن گویا

۱ (غرورالحکم صفحه ۱۷۵)

۲ (جامع السادت جلد ۲)

۳ (وسائل الشیعه جلد ۵)

باشد»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ: نزدیکترین شما به من در فردای قیامت راستگوترین شماست<sup>۲</sup>

یکی از دانشمندان می‌گوید:

دروغ روح خیانت و ناپاکی را در انسان تقویت و آتش وجدان را در کانون دل خاموش می‌کند و ایجاد نفاق در جامعه می‌نماید، دروغگو چون مجال تفکر به خود نمی‌دهد، تناقض گوئی دارد، و لذا می‌گویند دروغگو کم حافظه است.<sup>۳</sup>

### اثرات دروغ

۱- دروغ با ایمان سازگار نیست:

«أَمَّا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»  
«تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند، این‌ها دروغ‌گویانند»<sup>۴</sup>

از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «آیا آدم با ایمان ممکن است ترسو باشد؟ فرمود: بلی، آیا ممکن است بخیل باشد؟» فرمود: «آری، آیا ممکن است

۱ (غررالحکم)

۲ (بحارالانوار جلد ۲۶)

۳ (مشکلات اخلاقی و روانی)

۴ (نحل ۱۰۵)



دروغگو باشد؟ فرمود: «نه»<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «انسان طعم و مزه ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را چه جدی و چه شوخی ترک کند»<sup>۲</sup>

افراد دروغگو بدبینی و سوءظن خاصی نسبت به همه کس و همه چیز دارند، همه را قلابی، نادرست، یا لاف‌زن مشکوک می‌پندارند، چنین افرادی چگونه ممکن است ایمان محکم و خالی از هر گونه شک و تردید به آن همه گفته‌های انبیاء پیدا کنند؟ لذا در تاریخ می‌بینیم که افراد منافق و منحرف و کذاب غالباً پیامبران خدا را به دروغگویی نسبت می‌دادند، موضوع مقایسه به نفس خویش یکی از حالات روانی انسان است که می‌تواند کلید حل مشکلات گردد:

ساموئیل اسمایلز می‌گوید:

«بعضی‌ها طبیعت زشت خود را مقیاس طبایع سایرین قرار می‌دهند، اما باید دانست که دیگران در حقیقت آینه اخلاقی ما هستند و هر خوب و بدی که ما، در آن‌ها می‌بینیم انعکاس از خوب و بد فطری خودمان است»<sup>۳</sup>

۲- دروغ سرچشمه نفاق است: صدق و راستی یعنی هماهنگی زبان و دل دروغ ناهماهنگی بین این دو می‌باشد، و از اینجا تفاوت میان ظاهر و باطن انسان شروع می‌شود و دروغگو تدریجاً به سوی نفاق کامل پیش

۱ (جامع السادات جلد ۲)

۲ (جامع السادات جلد ۱)

۳ (مشکلات اخلاقی و روانی)

می‌رود. «فَاعْقَبْهُمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ...»

۳- دروغ ابزار بسیاری از گناهان است: افراد متقلب و خائن و دزد و کم فروش و محترک و متجاوز و پیمان شکن ابزار کارشان دروغ است، و بدون دروغ دست و پایشان بسته است مثلاً حربه فرد حسود در حسادتش، متکبر در تکبرش، متملق در چاپلوسی و حریص برای رسیدن به خواسته‌هایش و خلاصه وسیله ای که در تمام این گرفتاری‌ها بکار گرفته می‌شود دروغ است.

۴- هر دروغی می‌تواند سرچشمه دروغ‌های دیگر باشد افراد دروغگو برای توجیه مطالب خلاف خود ده‌ها دروغ دیگر می‌گویند و یا برای اینکه دروغشان افشاء نشود دروغ‌هایی می‌سازند.

۵- دروغگو، لایبالی بار می‌آید: وقتی انسان بتواند کارهای خلافش را با دروغ توجیه کند چه اجباری دارد که به دنبال کار خوب برود! برای فردی این چنین رعایت تکلیف وعده و پیمان و انجام وظایف ضرورتی ندارد! زیرا با عذر آوردن‌های به دروغ برای هر خلافی عذری آماده دارد! ولی کسی که مقید به صدق و راستی است مقید به تمام قوانین و رعایت مقررات خواهد بود.

دانشمندی می‌گوید:

دروغ بهترین حربه دفاعی افراد ناتوان و سریع ترین وسیله رد کردن خطر می‌باشد .... دروغ در برخی از جهات جز انعکاس ضعف و ناتوانی

نیست....»

### علت‌های دروغ‌گویی

به طور کلی باید گفت اصل دروغ از نقاط ضعف روحی انسان سرچشمه می‌گیرد گاهی برای ترس از فقر، از دست دادن موقعیت و مقام و احساس ضعف از کمبود طرفدار و اطرافی! و امثال این‌ها انسان متوسل به دروغ و گاهی به خاطر رسیدن به اموال دنیوی یا امیال شهوی و گاهی به خاطر حب و بغض‌ها و تعصّب‌ها و تعریف از شخص مورد علاقه و زمانی برای بزرگ جلوه دادن خویش و گاهی به دلیل آلودگی محیط یا رفیق یا خانواده و گاهی به خاطر عقده حقارت و کمبود شخصیت و امثال اینها دروغ می‌گوید.

### راه علاج دروغ‌گویی

با شناخت عوامل دروغ و دروغ‌گویی می‌توان به راه‌های درمان آن پی برد که در اینجا به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- باید شخص مبتلا به این گناه را از عواقب بد این عمل پرهیز داد و سخنان قرآن و حدیث و بزرگان دین و تجربه تلخ مبتلایان به این بلیه را برایشان بیان نمود و باید گوشزد کرد که اگر دروغ فایده‌ای هم داشته باشد آنی و زودگذر خواهد بود و بالاخره توجه به این نکته که عزت و ذلت در دست خداست و شرافت با دروغ بدست نمی‌آید. نوعاً دروغ‌گوها در قضایا با رسوایی مواجه می‌شوند، گاهی با تبانی ماجرای را به محکمه می‌دهند ولی به دلیل اینکه براساس مثال معروف دروغ‌گو کم‌حافظه است موارد دروغ افشاء شده و شخص مبتلا هر زمان که باشد رسوا می‌شود.

۲- ایجاد شخصیت: از آنجا که یکی از عوامل مهم روانی دروغ

احساس حقارت و کمبود شخصیت می‌باشد یکی از مؤثرترین راه‌های ایجاد شخصیت در فرد مبتلاست، اگر افراد مبتلا به دروغ، احساس کنند که صاحب استعداد و نیرویی هستند و با پرورش آن می‌توانند ارزش خود را بالا ببرند نیازی نمی‌بینند که خود را با وسایل قلابی (از قبیل دروغ) به آن برسانند.

۳- انگیزه‌های دروغ از قبیل: ترس، طمع، خودخواهی و حبّ و بغض- های افراطی را در شخص از بین بردن.

۴- محیط را از این آلودگی پاک کردن و در حقیقت واکسینه نمودن، تا میکروب مسری دروغ‌گویی سرایت نکند و آن هم بدین صورت مقدور است که حتی پدران و مادران در محیط خانه از وعده‌های دروغ به فرزندان کوچک پرهیزند و در مجالس و محافل از دروغ به عنوان شوخی و مضحکه نیز اجتناب کنند، علی رضی الله عنه در سخنی کوتاه و سازنده فرمود: «لَا يُصْلِحُ الْكِذْبُ جِدُّوْا لَاهْزَلُ»

دروغ‌گوئی چه به صورت جدی و چه شوخی به مصلحت مسلمانان نیست.<sup>۱</sup>

### موارد استثنا

در آغاز بحث اشاره کردیم که اسلام نظر به اینکه همه ابعاد زندگی انسان‌ها را در نظر گرفته و در قانون آورده است گاهی مواردی به عنوان

استثناء که راه گشای کار بشر است را ذکر نموده. از جمله در همین بحث مورد نظر مواردی به عنوان استثناء از حکم دروغ در منطق فقها دین ذکر شده است که اگر بخواهیم به صورت خلاصه بیان کنیم در دو مورد خلاصه می‌شود: ۱- اضطرار ۲- اصلاح ذات البین، البته این اصل مهم را باید در نظر داشت که دروغ از گناهان کبیره است و اگر اسلام در جایی اجازه دروغ می‌دهد جایی است که مصلحتی بیشتر عاید شود، جایی که با یک دروغ جنگی بخوابد، زن و شوهری باهم آشتی کنند... و در حقیقت به قول فقها اسلام مانند (اکل میتة) خوردن گوشت مردار است که اولاً در هنگامی که جان انسانی در معرض تلف است جایز شمرده شده و ثانیاً به مقدار ضرورت باید اکتفا کرد. اگر خوب دقت کنیم این جواز مربوط به وقتی است که مصالح مهمتری عاید انسان شود، یعنی در مقایسه با مفاسد دروغ دفع مفسده ای به گفتن آن شود. نکته دیگری که قابل تذکر است اینکه این بحث یعنی استثنائات باعث جرات جامعه بر دروغ‌گویی نشود، زیرا به تجربه مشاهده شده است که نوعاً تخلفات در حاشیه قوانین با استفاده از ماده و تبصره صورت می‌گیرد و باید دانست که اسلام به این موارد، منطقه خطر می‌گوید، که اگر وارد منطقه خطر شدیم به منطقه ممنوعه نیز جرات خواهیم کرد! و شبهه را "حصار حرام" نام گذاشته‌اند که بر روی حصار راه رفتن خوف افتادن درحرام را در پی دارد!

### توریه راه حلی مشروع:

توریه بر وزن (توصیه) عبارت از این است که انسان کلامی را بگوید و از آن معنی مطابق واقع اراده نموده، ولی آن کلام طوری است که شنونده معنی دیگری از آن می‌فهمد و منظور گوینده نیز همین است که

در عین اراده معنی صحیح، مخاطب چیز دیگری بفهمد، مثل اینکه از کسی پرسیدند: جانشین پیغمبر که بود؟ گفت: آنکس که دخترش در خانه او بود. شنونده چنین فکر می‌کرد که منظور این است آنکس که دختر او در خانه پیامبر بوده، در حالیکه منظور گوینده این بوده آن کس که دختر پیامبر ﷺ در خانه او بوده! «مَنْ يَنْتُهُ فِي بَيْتِهِ»

فقهای اسلام می‌گویند در مواقع ضرورت تا وقتی بتوان از توره استفاده کرد نباید به دروغ متوسل گردید، جمعی از فقها توره را از دروغ بیگانه می‌دانند لذا برای نجات از دروغ‌گویی توصیه به توره نموده‌اند و استدلال به کلام انبیای بزرگ الهی کرده‌اند همانند حضرت ابراهیم که در محاکمه اش در محکمه نمرود گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ». یا در مورد استفاده حضرت یوسف برای بازگرداندن برادرش که گفت: «انْكُم لَسَارِقُونَ» که منظور سرقت حضرت یوسف توسط برادران از دست پدر بود و برخی این مسئله را داخل در کذب دانسته‌اند با مفسده کمتر و برخی نیز آن را داخل در کذب می‌دانند با این استدلال که اصل، ظاهر کلام است و در توره ظاهر کلام خدشه دار شده است و جمعی می‌گویند توره در جایی مصداق دارد که کلام تاب دو معنا را دارد ولی ذهن به یکی از آن دو منحرف می‌گردد مانند همان مثال «انْكُم لَسَارِقُونَ».

## داستان

می‌گویند امیرمؤمنان (علیه السلام) روی تخت در ورودی مسجد نشسته بود، شخصی هراسان و سراسیمه به داخل مسجد دوید حضرت بلافاصله برخاست و روی تخت طرف دیگر مسجد نشست، شخصی که در تعقیب نفر اول بود دوان دوان آمد تا او را بگیرد، دید حضرت نشسته است، پرسید: فلان شخص را ندیدید؟ حضرت فرمود: از وقتی که اینجا نشسته ام نه! این توریه است و در این عمل جان شخصی خریده شده و از مفسده ای جلوگیری گردیده است.

## گناهان زبان

در خاتمه این بحث لازم است پیرامون بیان برخی از گناهانی که از زبان، این جرم کوچک که دارای جرم‌های بزرگ است اشاره بنماییم، البته اختلاف نقل درباره آمار این گناهان فراوان است، ولی به عنوان تذکر و به امید اثر هم که هست به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

## فهرست برخی از گناهان زبان

- ۱- دروغ ۲- غیبت ۳- تهمت ۴- فحش و ناسزا ۵- مسخره کردن
- قوانین دینی ۶- قضاوت نابجا ۷- اضلال و گمراه نمودن ۸- امر به منکر
- ۹- بد زبانی به پدر و مادر ۱۰- دلالی بد ۱۱- هجو ۱۲- ستایش نابجا
- ۱۳- ترویج باطل ۱۴- تجسس‌های باطل ۱۵- قطع کلام مردم
- ۱۶- تشکیک و سرد کردن و القاء شبهه ۱۷- افشاگری ۱۸- فخرفروشی
- ۱۹- انتقاد مذموم ۲۰- تکذیب مردم ۲۱- لاف زدن ۲۲- سفارشات

نابجا ۲۳- جدال و مراء و تحقیر کردن ۲۴- سخنان زیاده و بیهوده گویی  
 ۲۵- تقلید سخن کسی ۲۶- لعن کردن ۲۷- غنا و اشعار غلط  
 ۲۸- استهزاء و مسخره کردن ۲۹- وعده دروغ ۳۰- به دروغ قسم یاد  
 کردن ۳۱- سخن چینی ۳۲- نفاق در سخن و دو زبانه بودن ۳۳-  
 شهادت باطل ۳۴- خودستایی ۳۵- خشونت در سخن ۳۶- ایذاء مردم با  
 زبان و گفتار ۳۷- کفران نعمت با زبان ۳۸- تبلیغ باطل و تشویق به گناه  
 ...

### کلام معصوم درباره دروغ

#### حقّ زبان:

قال زين العابدين عليه السلام «في رسالة الحقوق وأما حقّ اللسان فأكرامه  
 عن الجنّ وتعويدُهُ على الخَيْرِ وَحَمَلَهُ على الأَدَبِ...»  
 امام سجّاد عليه السلام در رساله الحقوق درباره حقّ زبان فرمودند: اما حقّ  
 زبان آنست که آنرا از دشنام نگه داری، به نیکی‌ها عادت دهی و بر ادب  
 وادار سازی...<sup>۱</sup>

#### دروغ از شراب بدتر است:

عن الرضا عليه السلام «ان الله تعالى جعل للشرّ أفعالاً، وجعل مَفَاتِيحُ  
 تلك الأفعال الشراب، والكذب شرٌّ من الشراب»

۱ (تحف العقول)



در کتاب مکاسب مرحوم شیخ انصاری<sup>(ه)</sup> این حدیث آمده است که: «خداوند عالم برای شرور و بدی‌ها قفل‌هایی قرار داده، و کلید آن‌ها را شراب دانسته» و فرموده است که: «دروغ گفتن از شراب خوردن بدتر است»<sup>۱</sup>

### دروغ‌گویی برای خنداندن:

فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ لِأَبِي ذَرٍّ: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيَضْحِكَ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ...»

دروصیت پیغمبر اکرم ﷺ به "ابوذر" چنین آمده است: «وای به حال کسی که برای خندانیدن دیگران دروغ می‌گوید، وای بر او، وای بر او»

### آفت سخن گفتن:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: «أَفْتُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ».

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «آفت و بلای سخن، دروغ گفتن است»<sup>۲</sup>

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- تأثیر اجتماعی راستگویی چیست؟
- ۲- سه مورد از اثرات دروغ را بیان نمایید.

۱ (حقوق اسلامی، صفحه ۲۷)

۲ (غررالحکم)

۳- توریه را تعریف کنید.

۴- بیست مورد از گناهان زبان را بشمارید.

# فصل نهم

حسد و بخل،

سه مرحله حسد مذموم،

انگیزه های حسد، داستان ،

نخستین قتل در عالم،

علاج مرض حسد،

چند نکته در بیان حسد، تمرین، بخل،

اسلام عوامل انسانی را پرورش می دهد،

چند حدیث و چند سؤال



## حسد و بخل

قال علی علیه السلام «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَائِ»<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «حسد بدترین بیماری هاست»

حسد، آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان است، و غبطه امید رسیدن به نعمتی همانند آنچه در دست برادر مسلمان است می‌باشد.

از جمله بیماری‌های روحی که موجب عذاب دنیا و عقوبت آخرت انسان می‌شود حسادت است، آنقدر این صفت ناپسند است که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «بگو از شر حسود به خدا پناه می‌برم»<sup>۲</sup> اگر درست دقت کنیم خواهیم دید که حسد میوه درخت بی اعتقادی به خداوند است، زیرا شخص حسود نعمتی را در دست کسی می‌بیند و امید زوال و از بین رفتن آن را دارد در حالی که اگر به جای این کار با خوش بینی به نظام عدل الهی می‌نگریست، چنین خصلت ناپسندی را به خود نمی‌پسندید، بلکه با اعتقاد به قدرت خدا و اعتماد به حکمت پروردگار همانند آن نعمت را برای خودش نیز از از خداوند طلب می‌نمود که چنین صفتی به نام غبطه و از صفات پسندیده است.

اگر انسان حسود برای لحظه ای کلاه خودش را قاضی کند و فکر کند که حسادت او نمی‌تواند ضرری به شخص محسود برساند، و جز اینکه خودش گرفتار یک رنج روانی شده و عذاب اخروی در انتظار اوست

۱ (غررالحکم صفحه ۲۹)

۲ (سوره فلق ۵)

ثمری ندارد. چنین کسی در ساختن خویش و رفع گرفتاری روحی خود خواهد کوشید حسادت در واقع اعتراض به تقسیم روزی نسبت به خداوند است، زیرا اوست که نعمت‌ها را بین بندگان تقسیم کرده است، و در این تقسیم حکمت و مصلحت در نظر گرفته شده است، محسود به دلیل اینکه آنچه در شرع جایز نیست را در حق محسود می‌گوید نسبت به او ظلم کرده و وبال محسود به گردنش می‌افتد و به خاطر این عمل بر حسنات شخص مورد حسد می‌افزاید.

یکی از بزرگان می‌گوید: «اگر انگیزه حسد تنها امید به این باشد که آن نعمت به تو برسد این از پستی و زبونی قوه شهویه است و اگر انگیزه آن تنها رسیدن ضرری به محسود باشد از ردایل قوه غضب و مربوط به کینه توزی و خشم است و اگر علتش هر دوی اینها باشد نیز خبائث باطنی شخص را می‌رساند».

حکما می‌گویند: «اگر انسان، شر را حتی برای افراد بد هم بخواهد شریر به حساب می‌آید». رنج بزرگی است که انسان از راحت مردم ناراحت، و از سلامت مردم در رنج باشد! بلای بدی است که انسان به امید ترقی خود به تنزل مردم چشم بدوزد. لذا در لسان امام صادق (علیه السلام) به عنوان آفت و بلای دین تعبیر شده است:

«أَفْتِ الدِّينَ الْحَسَدُ وَالْعَجْبُ وَالْفَخْرُ»<sup>۱</sup>

«آفت دین حسد و خودبینی و فخرفروشی است»

<sup>۱</sup> (اصول کافی جلد ۵ صفحه ۲۱۱)

## سه مرحله حسد مذموم

در تعریف مراتب حسد علمای اخلاق به سه مرحله اشاره نموده‌اند که از این قرارند:

- ۱- حسود دوست دارد نعمت از محسود برطرف شود هر چند به وی منتقل نشود، که این زشت‌ترین مراتب حسد است.
- ۲- حسود مایل است نعمت از طرف گرفته شود و به او برسد، خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «آنچه را که خدا به وسیله آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده آرزو مکنید»<sup>۱</sup>
- ۳- شخص حسود تمایل دارد که همان چیزی را که محسود دارد داشته باشد، ولی چون مقدور نیست و فراهم نمی‌شود دلش می‌خواهد از او نیز گرفته شود تا مثل هم باشند!

## انگیزه‌های حسد

از آنجا که هر عملی انجام می‌شود اول در نهان خانه دل جا گرفته و اثر بیرونی آن همان چیزی است که در دل و درون بوده است. حسد نیز برخاسته از نیت و دل است بد نیست به برخی از انگیزه‌های حسد اشاره کنیم:

- ۱- خباثت نفس و بخل نسبت به خیر بندگان خدا: کسانی هستند که از شادی و رفاه مردم رنج می‌برند و از غم مردم شادمان می‌گردند با اینکه هیچ خصومت و دشمنی هم بین آنان نبوده، که این به خاطر

آلودگی باطن شخص و بدترین نوع است و به علاج دورتر می‌باشد.  
سقراط می‌گوید: «شخص بوالهوس و حسود از چاقی دیگران لاغر  
می‌شود!»

۲- دشمنی و کینه توزی: این یکی از بزرگ ترین علّت‌های حسد  
است، زیرا هر فردی با گرفتاری و رنج دشمن خود شاد می‌شود (جز عده  
قلیلی از اولیا و صالحان) و گمانش این است که گرفتار شدن دشمنش  
عقوبتی از سوی خدا برای اوست، و خلاصه به دلیل اینکه دشمن است  
لذا از ضعف و گرفتار شدن خصمش شادمان می‌شود.  
امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «ظالمی را شبیه تر به مظلوم از شخص حسود  
ندیدم!»<sup>۱</sup>

## داستان

نقل شده که شخصی اهل بغداد به همسایه ثروتمند و با نفوذش  
حسد برد و با تمام توانش تلاش کرد تا ثروت و نفوذ او را از بین ببرد  
ولی به جایی نرسید، نهایتاً به فکری شیطانی افتاد، به این صورت که  
غلامی خرید و تربیتش کرد و مدتی گذشت به غلامش دستور داد امشب  
بر بالای بام خانه همسایه مرا می‌کشی و جسمم را در خانه او می‌اندازی  
تا صبح او به عنوان قاتل متهم شده و آبرویش بر باد رود! غلام که  
نمی‌پذیرفت با اصرار و التماس به او تحمیل کرد و غلام این کار را انجام  
داد، فردا کارشناسان آمدند و پس از تحقیقات لازم به اصل توطئه مقتول

۱ (سفینه البحار)



پی بردند و قاتل تبرئه شد و روسیاهی دو دنیا نصیب شخص حسود گردید.

۳- حبّ ریاست و مال: در پی دوستی جاه و مال جنایاتی صورت گرفته است. کسی که مال و آوازه را دوست دارد از اینکه بشنود نظیر او یا بالاتر از او هم در دنیا هست رنج می‌برد و به مرگ صاحب نعمت یا زوال نعمت او دل می‌بندد.

قال علی عليه السلام: «عَجِبْتُ لِعَفْلةِ الحُسادِ عَن سَلامَةِ الأَجسادِ»

«تعجب می‌کنم از غفلتی که حسودان از سلامت جسم خود می‌نمایند»<sup>۱</sup>

۴- رقابت‌های نامطلوب: گاهی شخص از ترس اینکه از مطلوبش باز بماند به رقیبش حسد می‌ورزد. اصل رقابت مطلوب، خوب است ولی اگر به گناه حسادت کشید، انسان را آلوده می‌کند مانند رقابت دو برادر در عزیز شدن نزد پدر یا دو شاگرد در نزد استاد یا هووها در پیشگاه شوهر، یا ندیمان پادشاهان برای تقرب در پیشگاه شاه که نوعاً به سخن چینی و حسادت کشیده می‌شود.

۵- عزت طلبی: قسمت بیشتر در آنجا بروز می‌کند که دو نفر هم‌طرازند، یکی می‌ترسد که شخص هم‌ردیف او به منصبی برسد و بر او برتر و امیر شود، لذا تصمیم بر جرح و معیوب کردن او می‌گیرد و از نعمتی که احتمال می‌دهد به رقیبش برسد به اشکال مختلف جلوگیری

می‌کند.

۶- تکبر: خود صفت تکبر از صفات مذموم است و یکی از بدی‌هایش این است که سرآغاز صفات مذموم دیگری مثل حسد هم می‌شود. از آنجا که انسان متکبر دوست دارد به دیگران فخر بفروشد، اگر بفهمد به آن فرد یا افرادی که فخر می‌فروخته، نعمت یا منصب یا عنوانی رسیده و دیگر خریدار فخر و تکبر او نخواهند بود، درصدد جریحه دار نمودن او برآمده تا از اعتبار ساقطش نماید.

قال الصادق (عليه السلام): «الحاسدُ مُضِرُّ نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ»<sup>۱</sup>

امام ششم (علیه السلام) فرمود: «حسود ضرر به جان خودش می‌زند پیش از آنکه به محسود ضرری وارد نماید»

۷- تنگ نظری و تعجب بیجا: گاهی حسود می‌شنود که شخصی به نعمتی رسیده است نظر به اینکه با تصور بیجای خودش آن فرد را لایق رسیدن به آن مقام نمی‌داند، با تعجب و از روی تنگ نظری به شخص صاحب نعمت حسد می‌برد و تا سر حد زوال نعمتش می‌کوشد! گاهی می‌شود که تمام انگیزه‌های حسد در یک نفر جمع می‌شود و کارش به جایی می‌رسد که نعمتی را در دست هر کس می‌بیند انتظار فنا و زوالش را می‌کشد و در حقیقت انسانی اینچنین، گرفتار حرص و جهل و حسد است.

### نخستین قتل در عالم

در مذمت این رذیله همین بس که اولین قتل آن هم بین دو برادر به دلیل حسد صورت گرفت زیرا قربانی هابیل پذیرفته، و از قابیل قبول نشد، او هم برادری و عاطفه را فراموش کرده و با سنگ مغز برادرش را متلاشی نمود. □

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنُ يَغِيظُ وَلَا يَحْسُدُ وَالْمَنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا

يَغِيظُ»<sup>۱</sup>

امام صادق عليه السلام فرمود: مؤمن در کارها غیظه می خورد (یعنی آرزو می کند نعمتی که به دیگران ارزانی داشته شده به او هم داده شود)، ولی منافق حسد می ورزد و غیظه نمی خورد.

شوپنهاور آلمانی می گوید:

«حسد و بدخواهی از خطرناک ترین عواطف انسان است، بنابراین باید آنرا به منزله موخس ترین دشمن سعادت تلقی نمود و در رفع و سرکوبیش همت گماشت».

### علاج مرض حسد

برای درمان این گرفتاری روانی اندکی تأمل و اندیشه لازم است، اندیشه در اینکه حسادت من به شخص محسود زبانی وارد نمی سازد، ولی نسبت به خودم مضر است، بلکه بالاتر از این آنکه سود دنیوی و

اخروی عاید شخص مورد حسد من می‌شود.

### چند نکته در بیان مطلب

۱- در مورد اینکه حسد به دین شخص حسود ضرر می‌زند، آیات و روایات متعددی وارد شده است. اگر به دقت بنگریم خواهیم دید که شخص حسود به قضای حکیمانه و تقسیم روزی از سوی خدا معترض و بدبین است! که این حالت به سستی اعتقادات او برمی‌گردد و این خصلت باعث عداوت و دشمنی با مؤمن صاحب نعمت شده و با خدا و اولیاء که برای او نعمت می‌خواهند مخالفت و با شیطان هم پیمان می‌شود تا طرف مقابل خود را شکست دهد!

۲- و اما اینکه باعث درد و رنج دنیوی حسود می‌شود به خاطر این است که او همیشه در دل غصه می‌خورد و گرفتار شکنجه روحی است و این غصه هرگز باعث قطع رحمت خدا از محسود نمی‌شود و در این قضیه حسود ضرر می‌کند زیرا هر بلایی که از محسود دفع شود گویا به سراغ حسود آمده است!

۳- و اینکه حسد ضرر دینی و دنیوی به محسود نمی‌رساند به خاطر این است که اولاً با حسد بردن نعمت از کسی زایل نمی‌شود که اگر چنین بود صاحب نعمتی پیدا نمی‌شد، زیرا نوعاً صاحبان نعمت گرفتار حسودانند!

۴- و اما اینکه حسد بردن به نفع دین محسود است به این جهت است که وزر و وبال او را به عهده خود گرفته و غیبت کرده و تهمت به او زده و چون اینها ظلم در حق محسود است، لذا از اعمال نیک حسود می‌گیرند و به نامه عمل محسود منتقل می‌نمایند مانند تمام تصفیه



حساب‌های مشابه این در دادگاه عدل الهی!  
 ۵- و اینکه حسود نفع دنیوی به محسود می‌رساند از این روست که دشمن او در رنج و اندوه است و عذابی بالاتر از درد و رنج حسد نیست، پس حسد انسان را دشمن شاد می‌کند و مراد دل دشمنان را برمی‌آورد و «هر حسودی در واقع دشمن خود و دوست دشمن خویش است»<sup>۱</sup>

### تمرین

برای رهایی از این بلا راه دیگری که هست ممارست و تمرین کارهای خوب و ضدیت با اعمال نارواست، زیرا هم چنان که در مباحث گذشته بیان شد نفس انسان همانند حیوان سرکشی است که اگر عنان او را در دست نگیریم به خرابی‌ها خواهد افتاد.  
 لذا باید دید حسد انسان را وادار به کدام عمل بد می‌کند و باید با آن مقابله نمود. اگر حسد می‌گوید تکبر کن، مخالفت نماییم، اگر می‌گوید غیبت و بدگویی کن با جدیت در مقابله بایستیم و برخلاف میل باطنی مدح و ثنای او نماییم و اگر می‌گوید نبخش، ببخشیم و...

### نکته دیگر، خیرخواهی

آن چیزی که در مقابل حسد است خیرخواهی و خواستن بقاء نعمت و خیر برای مسلمانان است، در اخبار اسلام داریم اگر کسی خواهان خیر برای مؤمنان بود در ثواب آن سهیم و شریک است، در اینجا به یکی دو

حدیث اشاره می‌کنیم:

قال رسول الله ﷺ: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، النَّصِيحَةُ»

رسول خدا می‌فرماید: «نصیحت و خیرخواهی برای مؤمن، بر مؤمن واجب است»

### چند حدیث

قال علي عليه السلام: «الحَسُودُ لَا يَسُودُ»<sup>۱</sup>

«شخص حسود به آقائی و سیادت نمی‌رسد»

قال رسول الله ﷺ: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا

تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»<sup>۲</sup>

«از حسد پیرهیزید زیرا حسد اعمال نیک انسان را می‌سوزاند هم

چنان که آتش، هیزم خشک را»

عن الصادق عليه السلام: كان رسول الله ﷺ يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتِّ

خِصَالٍ: «مِنَ الشُّكِّ وَالشَّرِكِ وَالْحَمِيَّةِ وَالغَضَبِ وَالبَغْيِ وَالْحَسَدِ»<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ در هر روز برای شش چیز به

خدا پناه می‌برد: ۱- شک ۲- شرک ۳- نخوت ۴- غضب ۵- سرکشی ۶-

۱ (کافی جلد ۲)

۲ (بحار الانوار جلد ۳)

۳ (اصول کافی جلد ۳ صفحه ۳۰۲)

«حسد»

قال علی عليه السلام: «الْحَسَدُ يُذِيبُ الْجَسَدَ»<sup>۱</sup>

«حسد بدن و جسم را ذوب می‌کند»

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَمَّا عَلَامَةُ الْحَاسِدِ فَرَبْعَةٌ: الْغَيْبَةُ وَالْتَمَلُّقُ

وَالسَّمَاتَةُ بِالمُصِيبَةِ»<sup>۲</sup>

«نشانی حسود چهار چیز است: غیبت کردن، تملق و چاپلوسی،

سرزنش و ملامت در مصیبت‌ها به دیگران»

### بخل

قال الصادق عليه السلام: «لَيْسَتْ لِبِخِيلٍ رَاحَةٌ»<sup>۳</sup>

«شخص بخیل روز راحتی ندارد»

انسان‌ها ساختار طبیعی‌شان طوری است که نیازمند به یکدیگرند و در سایه اجتماعی به هم پیوسته می‌توانند زندگی سالمی داشته باشند در مثل، اجتماع را می‌توان به مجموعه پیکر انسانی تشبیه کرد که هر عضوی اگرچه فعالیت کمتری هم داشته باشد ولی مجموعه اش پیکره سالمی را تشکیل خواهد داد.

در ساختمان وجود انسان عواملی مانند عاطفه، محبت، عشق، ایثار و

۱ (غررالحکم)

۲ (تحف العقول صفحه ۲۳)

۳ (بحارالانوار جلد ۷۳)

سخاوت و... آفریده و تعبیه شده است که این‌ها بر حلاوت و شیرینی زندگی انسان می‌افزایند و اگر بجای این صفات مثبت چیزهایی از قبیل بخل و حسد و تکبر و خودبینی جایگزین شود این بدنه از درون و برون ناسالم خواهد شد و وضع جامعه مختل و معیوب.

مجموعه انسان‌ها در جامعه همانند مجموعه اعضای بدن یک انسان نیازمند به یکدیگرند و هر کدام تکلیف خود را باید انجام دهند تا این بدن سالم بماند، در خلقیات نیز چنین است اگر روابط مردم با حسن تعاون و همکاری توأم باشد، جامعه سالم و بی عیب خواهد بود، ولی اگر خصلت‌های منفی جای مثبتات را بگیرد، تکبر به جای تواضع بنشیند، بخل و حسد جایگزین سخاوت و سعه صدر شود، این پیکر ناسالم و مریض خواهد بود، خلقیات نیکو به انسان تبلیغ فداکاری و از خودگذشتگی می‌کند که گاهی می‌بینیم فردی بدون هیچ چشمداشتی برای جامعه تلاش می‌نماید، خود را به رنج می‌اندازد و حتی گاهی به صورت شمع می‌سوزد تا محفل بشریت را نور دهد.

دکتر کارل می‌گوید:

«هیچ چیز جز به بهای فداکاری پیشرفت نمی‌کند و بدون گذشت عظمت روحی بدست نمی‌آید، گذشت از هستی و شهر و زندگی به خاطر عشق به هم نوع و وطن و یا یک ایده بزرگ فداکاری سربازی است که با اراده خود در میان میدان‌های دهشتناک نبردهای امروزی قدم می‌گذارد» «نوکوشی» است که به تنهایی مریض و ناتوان لایراتور خود را در انستیتو روکفلر نیویورک ترک می‌کند تا در آفریقا از تب زرد بمیرد روش آن‌هاست که به اجمال و حقیقت آشنا شده‌اند و با تمام نیروی خود بسوی



خداوند می‌گروند و به خاطر حکومت عدل و عشق در جهان جان خود را فدا می‌کنند...»<sup>۱</sup>

بخل صفت ناپسندی است که با پشت پا زدن به موازین و تعهدات وجدانی و اخلاقی همراه است. بخیل چون بر حول محور مال و مادیات دور می‌زند از درک حقایق و معنویات محروم می‌ماند، ترس از بینوایی و فقر خیالی، آفتی است که گریبانگیر بخیل می‌شود و لذا در اوج ثروت و رفاه، راحتی ندارد.

افراد بخیل توانگران ناتوانی هستند که عاطفه و علاقه و نوع دوستی را با عشق به مال و پول معاوضه کرده‌اند و مورد خشم محرومان جامعه‌اند، رسیدگی به محرومان نوعاً از سوی افراد متوسط جامعه صورت می‌گیرد و حقّی را که خداوند برای فقرا در اموال اغنیا قرار داده است طعمه حریق بخل می‌شود.

□

### اسلام عواطف انسانی را پرورش می‌دهد

اگر در فرامین پیشوایان دین دقت کنیم خواهیم دید که برای تحکیم مبانی الفت و ایجاد محبت بین غنی و فقیر سفارشات اکیدی دارد و در این راستا بذل و سخاوت تمجید، و بخل و لئامت تقبیح گردیده است، به عنوان مثال در لسان رسول اکرم ﷺ آمده است:

۱ (بررسی مشکلات اخلاقی)

«أَقْلُ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ»<sup>۱</sup> □

«شخص بخیل کمتر از هر کسی آسایش خاطر دارد»

### داستان

سپاه اسلام و مشرکین در گیر و دار جنگی بودند، در بحبویه درگیری یکی از مشرکین از علی علیه السلام درخواست کرد شمشیرش را به او ببخشد، علی علیه السلام بلافاصله شمشیرش را به او تسلیم کرد آن مرد در حالی که محو جوانمردی علی شده بود گفت: ای پسر ابوطالب! برای من مایه تعجب است که در چنین حالی شمشیرت را به دشمن می‌بخشی و خود بدون سلاح می‌مانی! امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من در هیچ شرایطی رد تقاضا را از کرم و جوانمردی نمی‌دانم. شخص مشرک که این عظمت روح و بلندنظری را دید در همانجا اسلام آورد و به لشکریان اسلام پیوست»

### چند حدیث

قال علی علیه السلام «البخيلُ دليلٌ بينَ أعزَّتِهِ» □

«شخص بخیل نزد عزیزان و نزدیکانش دلیل است»<sup>۲</sup>

قال علی علیه السلام «لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ» □

۱ (نهج الفصاحه صفحه ۸۱)

۲ (غررالحکم)

«برای بخیل دوستی نمی ماند»<sup>۱</sup>

قال الهادی عليه السلام «البخل أدْمُ الْأَخْلَاقِ» □

«صفت بخل بدترین صفات است»<sup>۲</sup>

قال علی عليه السلام «البخلُ بالموجودِ سوءُ ظنٍّ بالمعبود» □

«بخل ورزیدن سبب بدگمانی به خداوند است»<sup>۳</sup>

قال علی عليه السلام «البخيلُ خازِنُ لُورِ تَتِهِ» □

«بخیل خزینه داری است برای فرزندان»<sup>۴</sup>

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- شش مورد از انگیزه‌های حسد را بیان کنید.
- ۲- در علاج مرض حسد سه مورد را توضیح دهید.
- ۳- درباره بخل مختصراً توضیح دهید. □

۱ (غررالحکم)

۲ (بحار الانوار جلد ۷۲)

۳ (بحار الانوار جلد ۷۲)

۴ (غررالحکم)



# فصل دهم

غیبت و تهمت، تعریف غیبت،  
 انگیزه‌هایی که موجب غیبت می‌شوند،  
 ضررهای اجتماعی غیبت،  
 توجیحات عرفی،  
 غیبت جنبه حقّ الناس دارد،  
 شنیدن غیبت نیز حرام است،  
 آیا غیبت غیرحرام داریم؟  
 توبه و کفاره غیبت، تهمت و بهتان،  
 چند حدیث اخلاقی و چند سؤال



## غیبت و تهمت

قال علی علیه السلام: «العِيبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ»<sup>۱</sup>

«غیبت و بدگویی منتهای کوشش و تلاش شخص درمانده است»  
از جمله رفتاری‌های اخلاقی که بطور گسترده ای دامنگیر جامعه مسلمین است مسئله غیبت کردن و غیبت شنیدن می‌باشد، مرض و گرفتاری هر وقت همه گیر و شایع شد به علاج دورتر خواهد بود و با کمال تأسف می‌بینیم این مفسده ناهنجار همگانی شده و این میکروب مخرب به مجموعه پیکر مسلمانان رسوخ کرده و هر کسی را به شکلی مبتلا نموده است.

## تعریف غیبت

غیبت به معنای این است که انسان نقاط ضعف و عیوب پنهانی کسی یا کسانی را بگوید که اگر آن فرد بشنود ناراحت می‌شود، خواه این نقاط مربوط به دین یا دنیا، مال یا شغل یا عمل و کردار کسی، و یا حتی مربوط به لباس و مرکب سواری و خانه یا زن و فرزند آنها باشد.

«ذِكْرُكَ آخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»<sup>۲</sup>

«درباره برادرت چیزی را بگویی که اگر بشنود خوشش نیاید»

۱ (عزرا الحکم صفحه ۵۷ حدیث ۱۱۱۶)

۲ (بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۲۲۲)

### انگیزه هایی که موجب غیبت می شوند

به دلایلی انسان به این عمل ناپسند دامن میزند و گاهی همان دلایل را برای توجیه کار خود مطرح می کند و به قول قرآن مجید عمل خلاف خویش را با گمان و توجیه، خوب بحساب می آورد. در اینجا به برخی از علل و عواملی که باعث غیبت کردن می شود اشاره می کنیم:

۱- حسادت: انسان نسبت به شخصی حسد می ورزد و درصدد بیان نقاط ضعف او برمی آید، در حقیقت در درون شخص حسود به فرد صاحب نعمت آتشی افروخته شده که می خواهد به شکلی آن آتش را خاموش کند، لذا سعی می کند با بیان نقاط ضعف محسود حیثیت و اعتبار او را یا از بین ببرد یا کم کند و خود را آرام ساخته و تسلی دهد.

۲- عداوت و کینه توزی: گاهی شخص برای فرونشاندن بغض و کینه خود نسبت به فردی از راه غیبت و ضایع کردن آبرو و شخصیت آن فرد اقدام می کند، و از این طریق در حقیقت از او انتقام می گیرد که این همان صفتی است که در اول بحث بعنوان تلاش ناجوانمردانه به آن اشاره شد.

۳- تبرئه خویش: انسان گاهی برای تبرئه خود از آلودگی ها و خوب جلوه دادن خویش، به غیبت دیگران می پردازد، در اینجا اگر بخواهیم مثال بزنییم نمونه های فراوانی است که به ذکر یک مثال بسنده می کنیم: اگر به کاسب جزیری بگوییم چرا چند سال است ترقی نکرده و سرمایه ات زیاد نشده و همکاران شما ترقی کرده اند؟ آهی می کشد و می گوید ما دزدی نکرده ایم، ما رو راست و صادقانه معامله کرده ایم لذا درجا می زنیم!! این شخص باید بداند که با این صورت کلی گویی کردن و به



همکاران نسبت ناروا دادن، غیبت و گاهی تهمت است.

۴- سرگرمی: گاهی برای گرم کردن مجلس و وقت گذرانی، انسان غیبت می‌کند، حتماً به یاد دارید که در محافل اشراف در قدیم رسم بر این بود کسی را دعوت می‌کردند که فقط برای خندانن حضار و سرگرمی آن‌ها از هر دری سخن بگوید و حتی ادای افراد را در بیاورد. این‌ها هیچ کدام از انگیزه‌هایی که گذشت برای غیبت کردن را ندارند و بلکه می‌توان گفت اصلاً انگیزه ای ندارند جز تفریح و سرگرمی! در این خصوص نیز مثال‌های اجتماعی زیادی است از قبیل اینکه در کارهای ساکت و آرام مانند پشت دستگاه قالی بافی که دو سه نفری با دست کار یعنی عبادت می‌کنند ولی با زبان و گوش غیبت کرده و غیبت می‌شوند. راننده و کمکی آن‌ها در مسیرهای دور برای وقت گذرانی شب تا صبح و یا صبح تا شب مرتکب بیان شرح حال مردم می‌شوند یا در بعضی ادارات زمانی که ارباب رجوع کمترند و جاهای مختلف دیگر برای وقت گذرانی یا سرگرمی غیبت می‌کنند.

۵- دلسوزی: گاهی شخصی به عنوان دلسوزی برای دیگری غیبت کار او کرده و یا عیب خود او که در حقیقت سرّ اوست را بازگو می‌کند و این عمل با قیافه حقّ به جانب و عاطفی و لغاتی از قبیل اینکه حیف او، دلم می‌سوزد، کاش اینطور نبود و امثال این‌ها شروع می‌شود و پایان می‌پذیرد که ریشه این عمل را در حسادت هم می‌توان جست، زیرا با این انگیزه اسرار مردم را فاش کردن و عیب نهان افراد را گفتن جز خاموش کردن آتش درون خویش معنایی ندارد.

۶- عصبانیت: انسان گاهی از جریانی عصبانی می‌شود و شاید عیب

کار را نداند که کجاست ولی بعنوان بیان آن مشکل در مورد شخصی که مورد نظرش هست با داد و فریاد غیبت می‌کند که اگر این مسئله را روبرو به خود او بگویند شاید مقصر نباشد یا مشکل حل گردد و در یک کلام باید گفت: خود عصبانیت بیجا ریشه شیطانی دارد و یکی از نتیجه‌های آن غیبت است.

۷- مسخره کردن و استهزاء: به هر دلیلی که انسان بخواهد شخصی را مسخره کند گناه است و یکی از راه‌هایش همانا غیبت و ذکر عیوب او می‌باشد.

۸- سوءاستفاده از غریزه کنجکاوی: در وجود انسان غریزه‌ای بنام کنجکاوی است که شخص را وادار می‌دارد از اسرار دیگران آگاه شود و این غریزه باعث می‌شود که با اصرار، افرادی را وادار به فاش کردن سرّ مردم می‌کند و انسان مبتلا از این عمل لذت می‌برد و شاید علت اینکه خود گناه غیبت نیز لذت دارد بخاطر همین غریزه باشد.

۹- سوءظن و بدگمانی: در بسیاری از موارد آیات قرآن مجید از ظن و بدگمانی مذمت کرده است و در بحث حاضر می‌بینیم یکی از عواملی که انسان را به گناه بزرگ غیبت وادار می‌دارد، همانا ظن و گمان و بالاتر از آن بدگمانی می‌باشد. در جامعه ما رسم بر این است که تعبیراتی از قبیل اینکه به گمانم، فکر می‌کنم، تصور می‌کنم، چنین باشد، از نگاهش فهمیدم و امثال این‌ها را بکار می‌بریم و باید دانست که تمام این‌ها هم مشمول گناه ظن است و هم غیبت.

۱۰- خودخواهی و خودمحوری: اگر انسان خودخواه شد مسلماً عمل خودش را املاک می‌گیرد و دیگران را اگر با او منطبق نبودند طرد

می‌کند و یا هر فکری و هر عملی که با خط کش سلیقه او میزان نباشد را محکوم خواهد کرد. اگر کسی منطقش این باشد که فکر من، سلیقه من، نوشته من، مدیریت من، چنین شخصی فکر و سلیقه و کار دیگران را قبول ندارد و در نتیجه با جرأت خود را حق دانسته و باطل را غیبت می‌کند! و گاهی تهمت می‌زند!

ویل کارنگی می‌نویسد:

«من و شما باید انتقادات را با رویی خوش بپذیریم زیرا ما نمی‌توانیم امیدوار باشیم که بیش از سه چهارم اعمال و افکارمان صحیح و درست باشد، حتی «انیشیتین» که از عمیق‌ترین متفکرین عصر حاضر است اعتراف می‌کند که نود درصد نتیجه گیری‌های او اشتباه بوده است، هر وقت شخصی شروع به انتقاد از من می‌کند اگر مواظب خود نباشم خودبخود بدون اینکه بدانم طرف چه می‌خواهد بگویم فوراً حالت دفاع به خود می‌گیرم، من هر وقت اینکار را می‌کنم از خود متنفر می‌گردم، ما همه از انتقاد متغیر می‌شویم و از تمجید و تحسین خوشمان می‌آید... اکثریت ما حسن ظن فراوانی در حال حاضر نسبت به خودمان داریم ولی پس از گذشت ۴۰ سال به عقب نگریسته و برآنچه امروز هستیم می‌خندیم».

### ضررهای اجتماعی غیبت

غیبت در عین حال که از گناهان عملی به حساب می‌آید ولی ریشه در عمق روح و جان انسان دارد و این زبانی که غیبت می‌کند در حقیقت رازدل را فاش می‌کند و این عمل می‌تواند ضررهای فردی، اجتماعی،

اقتصادی و... داشته باشد گو اینکه گناه غیبت از بس در جامعه ما رواج پیدا کرده قبح و بدی آن پوشیده شده است ولی اگر دقت کنیم از بسیاری از گناهان غیر رایج شدیدتر و عقوبت نیز بیشتر می‌باشد.

در اینجا به برخی از مضرات غیبت اشاره می‌کنیم:

۱- غیبت وحدت و صمیمیت جامعه را از بین می‌برد.

۲- تعاون و همکاری را از جامعه می‌گیرد: زیرا همکاری در سایه اعتماد و اطمینان شکل می‌گیرد، وقتی که اعتماد سلب شد همکاری مختل می‌شود.

۳- کینه و عداوت بین مردم رایج می‌شود: کسی که سرش فاش شد و آبرویش از دست رفت ناراحت می‌شود و تصمیم بر انتقام می‌گیرد.

۴- موجب هتاک و بی‌مبالاتی می‌شود: بسیاری از افراد جامعه به دلیل اینکه گناهانشان مستور و پوشیده است، ظاهرشان آراسته به ایمان است، ولی اگر پرده دروغ و غیبت باب شود، وقتی شخص دید آبرویش بر باد رفته دیگر ملاحظه اجتماع را نکرده و گناهش را مخفی نخواهد نمود در نتیجه جامعه آلوده شده و بی‌پروایی و هتاک رایج خواهد شد.

### نکاتی چند

از آنجایی که غیبت یکی از ردایل و بدی‌های اخلاقی است و نیز از باب اینکه ظلم به حق و حقوق دیگران است و بخاطر اینکه ارزش‌های انسانی شخص را تنزل می‌دهد و برای غیبت کننده نیز مضر است باید بداند که اگر قصد دارد بوسیله غیبت شخصیت کسی را بکوبد قبل از آنکه به این هدفش برسد شخصیت خودش را لطمه زده است.

نکته دیگری که قابل ذکر است اینکه گاهی فکر می‌کنیم فقط با زبان می‌توان غیبت کرد و یا اگر فقط اسرار خود شخص را بگوییم غیبت است و حال آنکه اولاً غیبت با قلم یا نوشتار و یا با اشاره چشم و ابرو نیز مشمول غیبت و مصداق «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»<sup>۱</sup> است. بد نیست به صورت اشاره هم که شده به تفسیر کوتاهی از هُمَزَةٌ و لُّمَزَةٌ بپردازیم، مفسرین عظام می‌گویند:

- ۱- همزه یعنی بسیار غیبت کننده، و لمزه یعنی سخت عیب جوی.
  - ۲- همزه بدگویی روبرو، و لمزه بدگویی در غیاب.
  - ۳- همزه عیبجویی با اشاره به دست، لمزه عیبجویی با زبان.
  - ۴- همزه بدگویی آشکارا و لمزه بعنوان مخفی.
- به هر صورتی از چهار صورت فوق که باشد غیبت کردن درباره دیگران حرام است.

### داستان

زنی به خدمت رسول خدا ﷺ آمد، هنگامی که برخاست و رفت عایشه با دست خود اشاره به کوتاهی قد او کرد، حضرت فرمود: «قد اغتبتها» «غیبتش کردی»

<sup>۱</sup> (سوره همزه آیه ۱)

### توجیہات عرفی

در عرف ما رسم بر این است که غیبت را با شیوه‌های حقّ به جانبی حلال و مشروع می‌پنداریم و این توجیہات در قالب لغاتی است از قبیل اینکه غیبتش نباشد! یا اینکه با یک ژست حقّ بجانبی می‌گوییم "این حرف را روبروی او هم گفته‌ام" یا اینکه ان شاءالله که خدا ما را بیامرزد ولی... یا اینکه این حرفی که می‌زنم در او هست و جزو صفات اوست و از این قبیل ترفندها. گاهی مطلبی را به کنایه اظهار می‌دارد ولی کنایه ای است که طرف واقعیت را می‌فهمد، بعنوان مثال: می‌گوید: امروز یا دیروز در خانه کسی یا درس شخصی بودم که چنین و چنان می‌گفت و این در حالی است که شنونده می‌داند گوینده در خانه یا درس چه کسی بوده است که این نیز غیبت است گاهی هم ظاهر کار صورت توجیه دارد ولی واقع مطلب گناهِش دوچندان است مثلاً می‌گوید اگر شرع جلوی زبان را نگرفته بود می‌گفتم یا اینکه شرع اجازه نمی‌دهد و آلاً گفتمی - ها را می‌گفتم! که این عمل علاوه بر غیبت، سوءظن شنونده را نسبت به شخص مورد نظر بیشتر می‌کند، و یا یک وقت در لباس دلسوزی می‌گوید بیچاره فلانی که پایش لغزیده و مرتکب فلان لغزش شد و یا می‌گوید الحمدالله که ما مبتلا نشدیم، ندیدی به سر فلانی چه آمد؟! که این، هم غیبت هم ریا و خودنمایی به حساب می‌آید.

دکتر کارل می‌گوید:

«ما به دنیایی احتیاج داریم که در آن هر کسی بتواند از نو جایی فراخور خود پیدا کند و مادی و معنوی در آن از هم جدا نباشد، بدانیم چگونه زندگی می‌کنیم زیرا کم کم فهمیده ایم راهروی در جاده زندگانی

بدون قطب نما و هادی خطرناک است... حقیقت این است که شما کسانی که هم اکنون به عظمت خطر توجه دارند بسیار ناچیز است. قسمت اعظم مردم امروزی به هوای دل خود زندگی می‌کنند و از تسهیلات مادی که تکنولوژی توانسته برای آن‌ها فراهم آورد سرمستند و حاضر نیستند از هیچ یک از مزایایی که تمدن جدید بوجود آورده است دست بشوید و چشم ببوشد... مردم احتیاجات تازه ای بوجود آورده‌اند و با ولع زیاد به ارضای این حوائج می‌کوشند ولی امیال دیگری وجود دارد که ارضای آن‌ها نیز آسانتر است مثل غیبت، یاوه گویی، سفسطه این اختلافات فکری که اغلب مردم با آن تفریح می‌کنند نیز چون الکلی خطرناک است».

### غیبت جنبه حقّ الناس دارد

«أَنَّ الْقَيْبَةَ لَا تُغْفَرُ حَتَّىٰ يَغْفِرُهَا صَاحِبُهَا»<sup>۱</sup>

غیبت آمرزیده نمی‌شود تا غیبت شده او را ببخشد. با غیبت، منزلت و شخصیت شخص از بین رفته یا مخدوش می‌شود و در مکتب اسلام داریم که مسلمانان و مؤمن خونش، مالش، عرضش و آبرویش محترم است.

«كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرْضُهُ»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> (وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۲۸۱)

<sup>۲</sup> (نهج الفصاحه صفحه ۶۱۲)



همه چیز مسلمان بر مسلمان حرمتش لازم است خوش، مالش و آبرویش.

از تشبیهی که قرآن کریم درباره غیبت دارد که می‌گوید: «همانند خوردن گوشت برادر مومن است»، روشن می‌شود که غیبت ظلمی است که ایجاد حق برگردن انسان می‌کند و چنین نتیجه می‌گیریم که استغفار نمودن از گناه غیبت، صرفاً زبانی و با بیان کلمه استغفار نیست بلکه جلب رضایت غیبت شونده و همچنین برای او از خداوند طلب آمرزش کردن شرط مسلم آن است:

رسول خدا ﷺ فرمود: «كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ أَغْتَبْتَهُ»<sup>۱</sup>  
جبران نمودن گناه غیبت به این است که استغفار و طلب آمرزش کنی برای کسی که غیبتش کرده‌ای.

### شنیدن غیبت نیز حرام است

هر کس با انجام کاری موافق باشد همانند انجام دهنده آن کار در ثواب و عقاب آن شریک خواهد بود، جمله ای که طلحه سخن قرار گرفت مضمون حدیثی است که کم و بیش همگان دیده یا شنیده ایم، از کنار هر کاری با سکوت عبور کردن بقول معروف موجب رضا خواهد شد از جمله ، در مورد شنیدن غیبت که در شرع مقدس حرام شمرده شده است و مانند گناه غیبت کننده است.

---

۱ (امالی شیخ مفید صفحه ۱۱۰)



رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که غیبت بشنود و تغییر نکند مانند غیبت کننده است»<sup>۱</sup> بر اساس این فرمایش رسول خدا ﷺ و روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمودند: «برای انسان مؤمن شرکت کردن در مجلسی که معصیت می شود و نمی تواند تغییرش دهد جایز نیست» و نیز به مصداق سخنی دیگر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که جلسه گناه را به آتشی تشبیه فرموده که نزدیک آتش بودن هم نهایتاً انسان را طعمه حریق خواهد نمود، شنیدن غیبت نیز از گناهان بزرگ است.<sup>۲</sup>

شما برای لحظه ای در ذهنتان انسان مومن و متشخصی را تصور کنید که سال ها یا ماه هاست او را به خوبی و صلاح می شناسید هنگامی که اولین غیبت را در حق او شنیدید برداشتتان نسبت به او فرق خواهد کرد و حیثیت او در نظر شما خدشه دار خواهد گردید. اسلام برای حفظ شئون مسلمین ارزش زیادی قایل است و لذا برای باقی ماندن این شئون سفارشات فراوانی دارد. در جامعه ای که غیبت رواج یافت امنیتی برای حیثیت مردم نخواهند ماند.

### آیا غیبت غیر حرام داریم؟

آنچه مورد اتفاق نظر فقهای اسلام است اینکه مواردی پیش می آید که غیبت کردن در آن موارد جایز است، در اینجا به برخی از آن موارد اشاره می کنیم:

۱ (مستدرک الوسائل جلد ۲)

۲ (غررالحکم صفحه ۱۴۷)

۱- دفع بدعت و معرفی شخص بدعت گذار: شخص منحرفی که با تبلیغ یک خط انحرافی و باطلی بدعت گذاری می‌کند و اگر مردم در مورد آن شخص منحرف آشنا نباشند، اغفال خواهند شد. لذا مصلحت ایجاب می‌کند که این شخص به مردم معرفی شود تا فکر اشتباهش مردم را دچار اشتباه و غلط نکند و بدین منظور غیبت او جایز می‌باشد.

۲- دادخواهی کردن و گرفتن حق: گاهی می‌شود که حق مسلم انسان ضایع می‌شود در اینجا انسان حق دارد به محکمه ای برود و از حق خویش دفاع کند و مسلم است که در حین دفاع نام شخص غاصب حق به میان می‌آید، ولی این نیز جایز است. رسول خدا ﷺ فرمودند:

«إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا»<sup>۱</sup>

آنکه حق دارد گفتاری مؤثر دارد.

۳- غیبت شخص ظاهر الفسق: در اینجا لازم نیست مصلحت خاصی را در نظر بگیریم بلکه همین که شخص با فسق و گناه ظاهر و آشکار، حرمت خویش را از بین برد، کافی است و این بدلیل عقل و نقل ثابت است. اما دلیل عقلی اینکه مصلحت مهم‌تر دینی یعنی گرفتن حق شرعی و حمایت از مظلوم و هشدار به مردم و جامعه در خصوص فرد متجاهر به فسق و گناه، در کار است و در این مورد دلایل نقلی فراوانی از احیث در دست وجود دارد که به عنوان نمونه به دو حدیث اشاره می‌کنیم:

الف- عَنِ امَامِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ

۱ (نهج الفصاحه صفحه ۳۳۳ حدیث ۸۸۴)

هُوَيٌّ مُبْتَدِعٌ، وَالْإِمَامُ الْجَائِرُ، وَالْفَاسِقُ الْمُعَلَّنُ يَلْفِيسِقُ<sup>۱</sup>

سه نفرند که احترام ندارند: کسی که دارای هوس‌های بدعت آمیز است، و زمام گستر ظالم، و کسی که آشکارا معصیت می‌کند.

ب- قال رسول الله ﷺ «لَيْسَ لِفَاسِقٍ غَيْبَةٌ»<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: شخص فاسق غیبت ندارد.

۴- در مشورت کردن: در مواردی که کسی نیاز به مشورت دارد، مانند نظرخواهی کردن در مورد ازدواج یا شریک در کسب و تجارت و امثال این‌ها که انسان می‌تواند سؤال کند و در اینجا می‌توان عیوب پنهانی شخص مورد نظر را تا آنجا که مربوط به کار او می‌شود بیان نمود تا طرف، از خطرات احتمالی نجات یابد. حتی در معرفی قاضی و مفتی و شهادت به عدم عدالت آن‌ها به نیت ارشاد، جایز است. یا مذمت کالای معیوب فروشنده، اگرچه خوشش نیاید، و حتی پیرامون عدم عدالت و لیاقت حکومت در صورتی که فاسد باشد، یا شهادت دادن علیه کسی که کار حرامی انجام داده است در محکمه قاضی یا رد کردن اقوال گمراهان در دین و امثال اینها.

۵- آگاه کردن مسلمانان از خطر: گاهی مسلمانی به راهی می‌رود و در خطر کسی قرار می‌گیرد که آینده ای خطرناک دارد، در اینجا حتی بدون مشورت، او را هدایت کردن و حق را به او گوشزد نمودن غیبت

۱ (وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۹)

۲ (بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۲۳۷)

حرام نیست.

### توبه و کفاره غیبت

گاهی مانند غیبت که مربوط به حقّ الناس است تنها با جمله استغفار جبران پذیر نیست، بلکه توبه آن بعد از پشیمانی رضایت و بخشش غیبت شده را لازم دارد. چنانچه او در دسترس نیست یا از دنیا رفته برایش طلب آمرزش و استغفار نمودن، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اگر غیبت کردی و به گوش شخص غیبت شده رسید، از او حلالیت بخواه و اگر نشنیده به او مرسان و استغفار کن». و این برای آنست که در حلالیت خواستن در صورتی که به گوش او نرسیده فتنه انگیزی و کینه توزی است و کسی که خبر نشده در حکم کسی است که به او دسترسی نیست، بنابراین قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که می‌فرماید: «کفاره غیبت کسی این است که برای او استغفار کنی». بر صورتی حمل می‌شود که به وی دسترسی نباشد یا اگر دسترسی باشد موجب فتنه انگیزی و عداوت گردد.

### تهمت یا بهتان

از آنجا که تهمت نیز با غیبت قرابتی دارد و بنای ما هم بر اختصار است بد نیست در اینجا اشاره ای به این بلیه نیز که به مراتب از غیب شدیدتر است بشود:

تهمت یا بهتان به معنای این است که چیزی را برای مسلمانی بگوییم که اگر در پیش رویش بگوییم ناراحت شود و این صفت در او نباشد که اگر در حضور اوست تهمت و اگر در غیاب او باشد دروغ و

غیبت و تهمت خواهد بود! قرآن کریم می‌فرماید:  
 «وَمَنْ يَكْسِبْ حَظِيئَةً أَوْ آثِمًا ثُبُّهُ بِرَيْثًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»<sup>۱</sup>

«هر کس خطا، یا گناهی مرتکب شود و آن را بر گردن بی گناهی اندازد دروغی بزرگ و گناهی آشکار را بر گردن گرفته است»  
 قال الصادق (علیه السلام): «البُهْتَانُ عَلَى الْبَرِّ أَثْقَلُ مِنْ جِبَالِ رَاسِيَاتٍ»<sup>۲</sup>  
 «تهمت زدن به بی گناهی از کوه‌های عظیم سنگینتر است»  
 و نیز فرمودند: «کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلب او ذوب می‌شود همانند ذوب شدن نمک در آب»<sup>۳</sup>

### با اهل تهمت مجالست نکنید

نشست و برخاست با اهل تهمت گناهی است که یکی از آثارش متهم شدن خود انسان خواهد بود.  
 رسول خدا فرمودند: «سزاوارترین فرد به اتهام کسی است که با اهل تهمت هم‌نشینی دارد»<sup>۴</sup>  
 در جای دیگری داریم که از موضع تهمت بپرهیزید، می‌گویند رسول

۱ (نساء ۱۱۱)

۲ (سفینه البحار جلد ۱)

۳ (اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۶۹)

۴ (مستدرک جلد ۲)

خدا و عایشه بر در خانه ایستاده بودند، شخص رهگذری از جلوی آنها عبور کرد، حضرت او را صدا زد و فرمود: «این همسر من است که با او صحبت می‌کنم!» در این داستان می‌بینیم که پاک‌ترین انسان روی زمین نیز از موضع تهمت احتراز دوری می‌کند.

### چند حدیث

قال علی عليه السلام: «الغَيْبَةُ آيَةُ الْمُنَافِقِ»<sup>۱</sup>

غیبت نشانه منافق است.

قال علی عليه السلام: «مِنْ أَقْبَحِ اللُّوْغِ غَيْبَةُ الْآخِيَارِ»<sup>۲</sup>

بدترین نوع سرزنش غیبت خوبان نمودن است.

### غیبت غذای اهل عذاب است

قال علی عليه السلام: «الغَيْبَةُ قُوْتُ كِلَابِ النَّارِ»<sup>۳</sup>

غیبت غذای سگ‌های جهنم است.

### غیبت با دینداری نمی‌سازد

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُوجَرْ عَلَى

صِيَامِهِ»<sup>۴</sup>

۱ (غررالحکم)

۲ (غررالحکم)

۳ (غررالحکم)

۴ (بحارالانوار جلد ۷۵)

رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که غیبت مسلمانی کند در ماه رمضان بر روزه اش اجری نمی‌گیرد.

### تعریف غیبت

قال رسول الله ﷺ: «مَا كَرِهْتَ أَنْ تُوَاجِهَ أَخَاكَ فَهُوَ غَيْبَةٌ»  
آنچه را که دوست نداری پیش روی برادر دینی ات بگویی غیبت است.

### شنیدن غیبت

قال علي بن ابي طالب عليه السلام: «السَّمْعُ لِلْغَيْبَةِ كَالْمُغْتَابِ»<sup>۱</sup>  
شنونده غیبت مانند کسی است که غیبت می‌کند.

### رد کردن غیبت

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أُغْتِيبَ عِنْدَهُ الْمُسْلِمُ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

رسول اکرم ﷺ فرمودند: کسی که در نزد او برادر مسلمانش غیبت شود و امکان داشته باشد که او را یاری کند (منع غیبت یا رفع بدی نماید)، ولی یاری نکند خداوند او را در دنیا و آخرت به خذلان گرفتار خواهد کرد.<sup>۲</sup>

۱ (غررالحکم)

۲ (وسائل الشیعه جلد ۸)

## حدیث تهمت

قال الصادق عليه السلام «مَنْ دَخَلَ مَوْضِعًا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمَةِ فَإِنَّهُ لَا يَلُوقَنَّ  
الْأَنْفَسَةَ»<sup>۱</sup>

هر کس در مجلس یا مرکز آلوده و متهمی وارد شود، نباید کسی غیر  
از خودش را ملامت و سرزنش کند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً إِذْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ  
أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ»<sup>۲</sup>

کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و یا درباره او چیزی  
بگوید که در او نیست، خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش قرار  
می‌دهد تا از مسئولیت آنچه گفته درآید.

## چند سؤال از متن بحث

- ۱- غیبت را تعریف کنید.
- ۲- هفت مورد از انگیزه‌هایی که موجب غیبت می‌شود را بیان نمایید.
- ۳- دو مورد از موارد غیبت غیر حرام را نام ببرید.

۱ (وسایل الشیعه جلد ۸)

۲ (سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۱۱۱)



# فصل یازدهم

تکبر و تواضع،  
تکبر با اجتماعی بودن انسان نمی‌سازد،  
عوامل تکبر، مذمت تکبر از زبان قرآن،  
عجب، عجب و تبعیض نژادی،  
راه درمان کبر و عجب، تواضع،  
خود را بیازمائیم،  
چند حدیث اخلاقی و چند سؤال



## تکبر و تواضع

قال علیؑ «التَّعَزُّزُ بِالتَّكْبَرِ دُلٌّ»

عزت را بوسیله تکبر خواستن ذلت است.<sup>۱</sup>

تکبر بطوری که در لغت آمده و در عرف هم تفسیر می‌شود «خود بزرگ بینی» است.

کبریائی و کبیر به معنای بزرگی و بزرگ است و تکبر خود را به بزرگی زدن و در نفس خویش احساس بزرگی کردن.

در چند مورد از قرآن که از «مختال فخور» نام برده شده و مذمت گردیده معنایش متکبری است که به مناقب فرضی خود مباحثات و افتخار می‌کند و خودش از این مناقب تعجب کرده و عجب او را می‌گیرد.<sup>۲</sup>

از جمله فضایل اخلاقی تواضع و یکی از رذایل همانا تکبر است. در اخبار اسلامی دلیل این صفت را ذلت نفس می‌دانند که این موضوع به تجربه نیز ثابت است، یعنی با مروری به شرح حال متکبران و مستکبران تاریخ به وضوح می‌بینیم که آنان در خودشان تصور مراتبی می‌کردند و با این تصور احساس برتری بر دیگران داشتند و نتیجه اش این بود که مردم را به عبودیت و بردگی می‌کشاندند و با خودبزرگ بینی همانند فرعون قوم خویش را استخفاف می‌نمودند.

فرقی که تکبر با صفت عجب دارد این است که در تکبر باید پای

۱ (غرالحکم)

۲ (سوره‌های نساء و لقمان)

شخص دیگر یا دیگرانی را به میان بکشد زیرا می‌خواهد بر افرادی بزرگتری کند و در عجب به تنهایی خود را بزرگتر می‌بیند و پای کسی دیگر در کار نیست.

کبر سرآغاز بسیاری از امراض روحی است مانع رسیدن انسان به کمالات می‌شود، اما امراض روحی ای که بوسیله تکبر در انسان پدید می‌آید، خوار شمردن مردم، حسادت، غیبت و در نهایت باید گفت هیچ خوی ناپسندی نیست مگر اینکه انسان متکبر گرفتار آن است.

### تکبر، با اجتماعی بودن انسان نمی‌سازد

انسان اجتماعی آفریده شده است و آمیزش با اجتماع از ضروریات وجودی اوست، و اگر انسانی از جمعیت گریزان و از روی غرور جامعه را ترک کرده و به انزوا تن در دهد در وجودش کمبود و نارسایی وجود دارد، همچنانکه جسم انسان به بسیاری از چیزها نیاز دارد روان انسان نیز تشنه محبت و انس است.

کارل می‌گوید:

«برای اینکه جامعه روی سعادت ببیند باید افرادش مانند خشت‌های یک بنا با هم بستگی داشته باشد، ولی با چه سیمانی می‌توان مردم را این چنین بهم نزدیک کرد؟ تنها سیمان مقاوم محبت...»

یکی از آثار سوء تکبر، بدبینی نسبت به افراد است. از آنجا که شخص متکبر خود را برتر از دیگران می‌داند و با بینشی این چنین در جامعه زندگی می‌کند و جامعه هم دلیلی بر این برتری در او نمی‌بیند، لذا این دو نوع طرز فکر همیشه درگیرند و آن کس که در این دعوی ضرر

می‌کند انسان مبتلا به تکبر است و نتیجه این همانا بدبینی به تمام آحاد مردمی است که شخصیت خیالی و فرضی او را قبول ندارند!

برتری طلبی صفت مذمومی است که از حقارت و پستی سرچشمه می‌گیرد امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هیچ کس دچار مرض تکبر نمی‌شود مگر بعلت ذلت و حقارتی که در باطن خود احساس می‌کند»<sup>۱</sup>

یکی از دانشمندان (مک براید) می‌گوید:

«... نفرت، خصومت، کشمکش‌های امروزی هم اغلب مولود عقده حقارت است، باطن و ریشه چنین طرز تفکری در حقیقت یک نوع جبران کاذب احساس حقارت است...»

### عوامل تکبر

۱- ضعف نفس و احساس حقارت:

ترجمه حدیث امام صادق (علیه السلام) در این خصوص ذکر شد.

۲- عجب و خودپسندی:

علی (علیه السلام) فرمود: «الراضی عَن نَفْسِهِ مَسْتُورٌ عَنهُ عَيْبُهُ»<sup>۲</sup>

کسی که از خودش راضی است عیبش از او پوشیده می‌ماند.

۳- جهل:

علی (علیه السلام) فرمود: «التَّكْبُرُ رَأْسُ الْجَهْلِ»<sup>۱</sup>

۱ (کافی جلد ۳ صفحه ۴۶۱)

۲ (غررالحکم)

تکبر نتیجه جهل و بی خردی است.

۴- ثروت:

امام علی (علیه السلام) فرمودند: «استَعِينُوا بِاللَّهِ مِنْ سُكْرِ الْغِنَى فَإِنَّ لَهُ سُكْرَهُ

بَعِيدَةُ الْإِفَاقَةِ»<sup>۲</sup>

از سرمستی ثروت و توانگری به خدا پناه ببرید زیرا بسیار دشوار است که چنین مستی، به هوش آید و حالت اعتدال پیدا کند

۵- خودستایی:

«تَرْكِبَةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحَةٌ»

چه زشت است که انسان خودش را بستاید.

یکی از روانکاوان می نویسد:

«برتری طلب نقص هایش را فضایل می بیند، عیب خودش را حسن می شمارد، اگر زود با زبردست خشمگین شود این دلیل شخصیت قوی اوست! چه خوبی دارد انسان مثل حلوا باشد؟! اگر لاغر است این دلیل حساسیت و علو روح اوست! آدمهای چاق مضحکند و بی رگ و بی احساسات، اگر چاق است این علامت سلامتی است و روح سالم در بدن سالم است! به آدمهای لاغر چون جوشی هستند و عکس العملشان را نمی شود پیش بینی کرد نباید اعتماد کرد! و امثال اینها»

۱ (غررالحکم)

۲ (غررالحکم) □

## مذمت تکبر از زبان قرآن

۱- مهر بر دل متکبران زده می‌شود:

«كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»<sup>۱</sup>

این چنین خداوند بر دل هر گردنکش خودکامه ای مهر می‌نهد

۲- لیاقت قبول حق از آن‌ها گرفته می‌شود:

«سَاصِرِفُ عَنِ الْإِقَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ»<sup>۲</sup>

بزودی کسانی را که در زمین ظالمانه در برابر حق تکبر می‌کنند

(ونمی‌خواهند حق را بپذیرند) از (فهم) آیاتم باز می‌دارم.

۳- جایگاه متکبران جهنم است:

«أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ»<sup>۳</sup>

از درهای جهنم داخل شوید و جاودانه در آن باشید که جایگاه

متکبران چه بد است.

اخراج شیطان از جوار رحمت الهی و بهشت عنبر سرشت بدلیل تکبر

بود و خود را بزرگتر دیدن و حتی بر بزرگی خود استدلال کردن!

«شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد

۱. (غافر ۳۵)

۲. (اعراف ۱۴۶)

۳. (زمر ۷۲)

شیطان هزار مرتبه بهتر ز آدمی

کاو سجده بر ملائک و این بر خدا نکرد»

### تکبر بر خدا و پیامبران

میتلایان به بیماری تکبر تنها در مقابل مردم تکبر نکرده‌اند بلکه با فراتر نهاده و حتی در مقابل خدا و انبیا نیز از روحیه استکباری خود استفاده می‌کنند:

۱- در برابر خدا:

«إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»<sup>۱</sup>

«آنانکه عوض از بندگی و پرستش من بزرگی کنند، به خواری به

جهنم خواهند رفت»

۲- در برابر پیامبران:

«أَفَمِنْ بَشَرٍ مِثْلُنَا»<sup>۲</sup>

«آیا به دو انسان (موسی و هارون) که مانند خود ما می‌باشد ایمان

بیاوریم؟»

۳- در مقابل ابراهیم:

«إِن أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا»

«شما جز آدمیانی مثل ما نیستید»<sup>۳</sup>

۱ (غافر ۶۰)

۲ (مؤمنون ۴۷)

۳ (ابراهیم ۱۰)



۴- تکبر بر مردم:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ»<sup>۱</sup>

«هر که بقدر یک دانه خردل در دل او کبر باشد به بهشت نمی‌رود»  
این خطوط هنگامی نوشته می‌شود که ۱۵ دقیقه به آخرین ضرب الاجل آمریکا به عراق برای خروج از کویت بیشتر نمانده است. با یک تحلیل می‌توان چنین نتیجه گرفت که این حرکت جز از باب تکبر و خود بزرگ بینی نیست چهارشنبه ۶۹/۱۰/۲۶ ساعت ۸/۱۵ صبح مطابق ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۱۱ لحظاتی که دنیا در اضطرابی بزرگ بسر می‌برد و در تحلیل‌های سیاسی می‌گویند فقط خسارت مالی که عارض منطقه خواهد شد: از بین رفتن بسیاری از چاه‌های نفت و در خطر مرگ قرار گرفتن نسل امروز و گرفتار شدن نسل‌های آینده و آلوده شدن تمام خاورمیانه می‌باشد:

و سرانجام قبل از اتمام این نوشته آنچه نباید می‌شد، شد و آمریکا به کویت و عراق حمله ور گردید و امروز که دومین روز جنگ است غالب کشورها درگیر جنگند و لحظه به لحظه خبرهای تأسف باری از ویرانی و آتش افروزی می‌رسد!!

### عُجَب

نظر به هم خانواده بودن عجب و کبر و بدلیل اینکه این دو مرض در نوع معالجه مشترکند بد نیست در اینجا به این بلیه نیز اشاره ای بشود و

<sup>۱</sup> (اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۱۰)

سپس راه علاجی که از اخبار و احادیث گرفته می‌شود ارائه گردد. عجب به معنایی خودبینی است و همچنانکه در اوایل بحث اشاره شد همانند تکبر نیست که نیاز به افراد دیگری باشد، بلکه به تنهایی به خود و اعمال خویش راضی بودن و مغرور شدن است: در دیدگاه انسان صاحب عجب عمل بد، خوب جلوه می‌کند که قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»

«آیا آنکه بد کاری اش برای او آرایش یافته و آنرا نیک می‌بیند مانند انسان حقیقت بین است»<sup>۱</sup>

### داستان

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: دو مرد داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق، چون از مسجد بیرون رفتند فاسق از جمله صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان و سبب آن این بود که عابد داخل مسجد شد در حالیکه به عبادت خود می‌بالید ولی فاسق در حال ندامت و پشیمانی از فسق و در این اندیشه که از گناهی که کرده از خدا آمرزش بخواهد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «سَيِّئَةُ تَسْوُكِ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةِ تَعْجِيبِكِ»

خلافی که مایه نگرانی ات شود بهتر است از عمل نیکی که

بخاطرش عجب کنی.<sup>۱</sup>

### عُجَب و تبعیض نژادی

اگر به دقت بنگریم خواهیم دید که مسئله تبعیض نژادی و نژادپرستی چیزی جز میوه درخت عجب نیست. آنانکه خود را نژاد برتر می‌دانند جز با خیال و فرض، که برای خود امتیازاتی قائل هستند دلیلی برای ارجحیت و برتری ندارند و لذا اسلام در آیات متعددی از قرآن مجید تذکر می‌دهد که شما از یک زن و مرد آفریده شده و ملاک فضیلتان فقط تقوی و پاک زیستن است و یا می‌فرماید: شما را از گِل آفریدیم و سپس به کمال رساندیم و اشاره می‌کند که خمیر مایه مشترک همه شما خاک و گِل است، پس غرور و خودبینی معنا ندارد. و یا در روایات پیشوایان معصوم امتیازاتی از قبیل عربیت و رنگ چهره را مُلغی دانسته و انسان‌ها را به دانه‌های شانه تشبیه کرده است که در کنار هم مانوس و مربوط به یکدیگرند.

امتیازات قرآنی: فقط امتیازاتی که قرآن دلیل برتری می‌داند چند چیز است که اشاره می‌کنیم:

۱-۲ ایمان و عمل «يَرْفَعُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ آتَوُا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»<sup>۲</sup>

۳- جهاد: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup>

۱ (مستدرک ج ۱)

۲ (مجادله ۱۱)

۴- تقوی: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»<sup>۲</sup>

### راه درمان کبر و عجب

دو طریق برای معالجه این دو بیماری گفته شده است، اجمالی و تفصیلی؛ اما طریق و راه اجمالی این است که انسان بیندیشد، در قدرت و عظمت خداوند، تفکر کند و بداند کبریائی و عظمت از اوست و به کوچکی خود پی ببرد و در این نکته که در احادیث هم به آن اشاره شده است تأمل نماید که انسان اولش نطفه و آخرش مردار و در بین این دو حامل... دیگر غرور و عجب و تکبر چرا؟!

و اما راه تفصیلی آن این است که به تمام آنچه می‌تواند مایه غرور و تکبر باشد با دقت نظر افکند، بعنوان مثال مواردی اشاره می‌کنیم:

۱- عجب و تَكْبُرُ بخاطر حَسَب و نَسَب: اگر انسان لحظه ای به فکر فرو رود خواهد دید که در اینجا به کمالات و امتیازات دیگران فخر می‌کند و این کمال نادانی است، و لذا رسول خدا ﷺ فرمود: نسب خود را پیش من نیاورید، اعمالتان را ارائه دهید، و نیز اگر انسان دقت کند نزدیک ترین نسب انسان پدر است، و پدر هم آنکه زنده است خودش از نطفه ای است و آنکه جد من است خاک و خاکستری در قبرستان بیش نیست، و نکته دیگر اینکه اگر آباء و اجداد من که مایه فخرفروشی و عجب من هستند اهل کمال و صلاح بوده‌اند که سزاوار است از اعمال

۱ (نساء، ۹۵)

۲ (حجرات، ۱۳)

خیر و کمالاتشان تقلید نماییم زیرا آنان اهل عجب و خودبینی نبوده‌اند و اگر اهل دین و صلاح نبوده بلکه اهل فساد بوده‌اند، که از حیوانات پست ترند، چرا مباهات؟!

۲- عجب به کمالات و فضایل اخلاقی: باید دانست که این اعمال آنگاه مطلوبند که عجب و غرور در آن مخلوط نشود، که اگر این‌ها آمد همه را عاقل و باطل می‌کند و انسان عاقل سعی خویش را با کبر و غرور از بین نمی‌برد.

۳- عجب به عبادات و طاعات: این نکته را باید بدانیم که اصل عبادت یعنی خضوع در مقابل خداوند عالم، و این ضد عجب و کبر است، و نیز باید متذکر شد که تمام اعمال نیک انسان با عجب و غرور حبط شده از بین می‌رود، با کمال تأسف باید گفت در این مرحله قدم بسیاری از ما می‌لغزد!

۴- عجب به علم: اگر انسان عالم بداند که علم واقعی درحقیقت علم به نفس خویش و خودشناسی است، در نتیجه خواهد دانست که فقط خداوند است که صاحب عزت مطلق و واقعی بوده و نیز خواهد دانست کبریائی و عظمت سزاوار اوست و هر کس در مسیر و راه او حرکت نماید علمش او را به کمبود و نقصان خویش آشنا می‌کند و این احساس ضعف و کمبود باعث ترقی و رفتن به سوی جبران ضعف‌هاست و نیز شخص عالم واقعی می‌داند و علم دارد به اینکه عجب و خودبینی از صفات رذیله و ناپسند است لذا مرتکب آن نمی‌شود.

۵- عجب به جمال و زیبایی: باید انسان بداند که زیبایی و جمال دستخوش زوال و از بین رفتن است، با نگاهی به تاریخ خواهیم دید که

قدرتمندان، ثروتمندان، خوش قامتان همه و همه رفتند و جز خاکی در قبرستان چیزی از آنان باقی نیست:  
«به قبرستان گذر کردم صبحی

بدیدم ناله و افغان و آهی

شنیدم کله ای با خاک می‌گفت

که این دنیا نمی‌ارزد به کاهی»<sup>۱</sup>

عارضه ای مثل تب تمام جمال انسان را از بین می‌برد و مرضی کوچک انسان را خانه نشین می‌کند و اگر این عوارض پیش نیاید عارضه اجتناب ناپذیر پیری تمام حسن جمال انسان را گرفته و اگر این هم دیر بسراغ آمد مرگ به تمام این‌ها خاتمه می‌دهد:  
«من آن مرغم که باشد آشیانم سایه برگی

تواند جنبش بادی مرا بی خانمان سازد»<sup>۲</sup>

۶-عجب به مال و ثروت: با مروری بر تاریخ متمکنان و ثروتمندان دنیا که جز کفنی به‌همراه نبردند انسان چنین نتیجه می‌گیرد که مال و ثروت نمی‌ارزد که آدمی‌بدان مغرور شده و دچار گرفتاری عجب شود، بقول علماء اخلاق عجب به چیزی که بیرون از ذات انسان است از زشت ترین انواع عجب‌هاست، از طرف دیگر مال نیز در معرض تلف است یا با ظلم و غصب یا با مرگ، بقول قرآن شریف:

«كُلٌّ مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ»<sup>۱</sup>

۱ (باباطاهر عربیان)

۲ (میرزا نظام شیرازی)

«چه بسیار چشمه‌ها و باغ‌ها که از خود بجای گذاشتند»  
 از فرعون و فرعونیان چه قصرها، باغ‌ها، چشمه‌هایی بجای ماند و  
 مایه عبرت دیگران گردید.  
 «بر مال و جمال خویشتن غره مشو

کان را به شبی برند و این را به تبی»  
 ۷-عُجَب به قدرت تن و بازو: انسان اگر ببیندیشد و بداند که تمام  
 قدرت تن او با یک مرض و کسالت به ضعف مبدل می‌گردد و ثانیاً در  
 این فکر باشد که قوت جسم به تنهایی هنری نیست بلکه حیوانات  
 قوی‌تر و نیرومندتری از او هستند بدون عجب و خودبینی!! چنین کسی  
 به خود آمده، خودبینی و غرور را کنار می‌گذارد.

۸-عُجَب به منصب و طرفداران: تمام این‌ها در معرض زوال است و  
 بسیاری از آن‌ها همچون سرابی انسان را اغفال می‌کنند، دیری نمی‌پاید  
 که در خانه قبر تنهای تنها واقع می‌شود و حتی نزدیکترین اقوام و  
 بستگانش دیگر به‌همراه او نیستند، تمام عناوین کنار گذاشته می‌شود و  
 همه لباس‌های فرم و کلیه درجه‌ها و تاج‌ها و لقب‌ها از بین می‌روند.

۹-عُجَب به تیزهوشی و زیرکی: گاهی با یک سانحه تمام ذهن و  
 ذکاوت انسان از بین می‌رود گاهی بدون علت فراموشی به انسان دست  
 می‌دهد که بدی‌هایت را فراموش می‌کند، مثال: یکی از دوستان نقل  
 کرد: بالای منبر بودم در یک لحظه تمام مطالب را فراموش کردم هر چه  
 به مغزم فشار آوردم که مطلب مشابه یا مناسبی پیدا کنم، نشد از منبر

فرود آمدم!! دوستی دیگر می‌گفت: در خانه کسی رفتم در زدم، در را باز کردند دیدم دوستم که صاحب خانه است نیست، خواستم به همسرش بگویم که به فلانی بگوئید که فلان شخص آمد، اما در یک لحظه هر چه فکر کردم نام خودم یادم نیامد!

۱۰- عجب به رأی: این عجب از زشت‌ترین انواع آن است و بیشتر اهل بدعت و گمراهی و صاحبان فرقه‌های باطل به این نوع عجبی گرفتارند، زیرا به رأی خود مغرورند و صاحبان عقائد دیگر را قبول ندارند و حتی هرگز حاضر نیستند رأی خویش را به محک بزنند یا در نظر خود تجدید نظر کنند و در نتیجه این غرور هم خود گمراه شده و هم مردمی را به گمراهی و بدبختی می‌کشانند.

### تواضع

در مقابل تکبر صفتی ممدوح و پسندیده است بنام تواضع که در ترجمه می‌توان گفت فروتنی و یا شکسته نفسی، که این خصلت باعث می‌شود که انسان خود را از دیگران برتر و بالاتر نداند و نتیجه این روحیه احترام گذاشتن به مردم و بندگان خدا در راه خداست.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ»

«هیچ کس برای خدا تواضع نکرد مگر اینکه خدا او را رفعت و بلندی

مرتبه عنایت فرمود»

روایت است که خداوند به حضرت موسی عليه السلام فرمود: من نماز کسی را می‌پذیرم که برای عظمت من تواضع کند و بر مخلوقات من بزرگی



نماید و خوف مرا در دل خود جای دهد و روز را به یاد من به پایان برساند و خود را برای من از خواهش‌های نفس باز دارد. قرآن مجید در تمجید انسان‌های مؤمن که با تعبیر عبادالرحمن آمده است می‌فرماید: و بندگان خاص خداوند مهربان، آنانند که با فروتنی (بی تکبر) بر زمین راه می‌روند، و چون جاهلان خطابشان کنند سخنی مسالمت آمیز گویند.<sup>۱</sup>

### نکته‌ها

تعریف تواضع و مذمت تکبر گذشت، در هر صفتی حد متعادل در نظر است که باید رعایت شود، بعنوان مثال باید گفت تواضع، آری، تکبر نه و ذلت هم نه، انسان مؤمن حق ندارد خویشتن خویش را در مقابل هر کس ذلیل نماید.

نکته دیگر اینکه این همه سفارش به تواضع مربوط است به آنجا که انسان در مقابل مؤمن و شخص متواضع قرار دارد، و الا احادیث فراوانی داریم مبنی بر این که در مقابل متکبران تکبر کردن کار پسندیده و نیکوئی است.

### خود را بیازمائیم

در یک آزمایش می‌توانم خود را بیازمایم تا معلوم شود متکبرم یا متواضع، بعنوان مثال: اگر به پائین ترین جای مجلس برای نشستن راضی شدم، اگر منتظر سلام دیگران نبوده بلکه به همه سلام کردم، و

اگر در راه رفتن راضی به‌مراه بودن یا احياناً پشت سر ديگران راه رفتن بودم، و اگر با فقرا و کارگرانم بر سر سفره نشستم، اگر حرف حقی را شنیدم و ناراحت نشده بلکه از گوینده اش تشکر کردم، اگر راضی نبودم که مداحان و ستایشگران مرا بستایند، و خلاصه اگر به دنبال ابراز برتری خیالی خویش بر ديگران نبودم، متواضعم، والا باید بدانم که مبتلای به مرض تکبرم و باید به دنبال علاج رفته خود را برهانم.

### چند حدیث

قال علی عليه السلام: «شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبَرُ»<sup>۱</sup>

«بدترین آفت عقل تکبر است»

قال علی عليه السلام: «عَجِبْتُ لِلمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُظْفَةً يَكُونُ عَدَاً

جَيفَةً!»<sup>۲</sup>

«تعجب می‌کنم برای متکبری که دیروز نطفه بود، و فردا جفیه ای

بیش نیست!»

قال علی عليه السلام: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ»<sup>۳</sup>

«هر کس بر مردم تکبر کند ذلیل است»

۱ (غررالحکم)

۲ (نهج البلاغه حکمت ۱۲۶)

۳ (بحالانوار، جلد ۷۷)

قال علی (علیه السلام) «لَيْسَ لُمْتُكَبِرٍ صَدِيقٌ»<sup>۱</sup>

«شخص متکبر را دوست و قرینی نیست»

تکبر با شخص متکبر عبادت است

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «تَوَاصَعُوا مَعَ الْمُتَوَاصِعِينَ فَإِنَّ التَّوَاصِعَ مَعَ الْمُتَوَاصِعِينَ صَدَقَةٌ وَتَكْبَرُوا مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ فَإِنَّ التَّكْبُرَ مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ عِبَادَةٌ»<sup>۲</sup>

با افراد فروتن فروتن باشید، زیرا ثواب صدقه را دارد، و با متکبران تکبر نمائید، که این کار عبادت است.

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- تکبر را تعریف کنید.
- ۲- سه مورد از عوامل تکبر را بیان نمائید.
- ۳- امتیازات قرآنی کدام است؟
- ۴- هفت مورد از راه‌های درمان کبر و عجب را بنویسید.

۱ (غررالحکم)

۲ (اثنی عشریه صفحه ۲۴)



# فصل دوازدهم

ریا و اخلاص،  
 ریا در حقیقت نفاق با خداست،  
 انگیزه‌های ریا، نشانه‌های ریاکاران، داستان،  
 قصه غرور و ریا، راه درمان ریا،  
 مسجد بهلول، اما اخلاص، داستان،  
 تعریف اخلاص در آیات و روایات، حدیث ریا،  
 چند حدیث اخلاقی و چند سؤال



## ریا و اخلاص

به دنبال بیان فضایل و زوایل اخلاقی بد نیست به یکی دیگر از صفات ناپسند که متأسفانه در جامعه ما رواج دارد اشاره کنیم، و آن صفت عبارت از ریا و تظاهر است که می‌توان گفت در حقیقت محک و میزان امتحان برای اعمال نیک انسان می‌باشد به این بیان که: تمام اعمال پسندیده شخص آنگاه مورد قبول است که از روی ریا و برای خوشایند مردم نباشد، با یک مثال می‌توان مطلب را روشن نمود و آن اینکه ظرف بزرگی را در نظر بگیرید، انسان با خون دل مقداری شیر تهیه کند تا پر شود و در نهایت یک قاشق سم در آن بریزد، تمام موجودی داخل ظرف که غذائی مطلوب است از بین می‌رود، در عبادت نیز چنین است ریا و تظاهر فضیلتش را گرفته و حبط می‌نماید، چرا که شخص ریاکننده خوشحال است که مردم عمل او را ببینند و تحسینش کنند، پس ظاهر عمل جالب است ولی هدف و انتهای کار نامطلوب و مسموم کننده است، و اینجاست که امام باقر علیه السلام فرمودند: نگاهداری عمل از خود عمل مشکل‌تر است، از حضرتش پرسیدند نگاهداری عمل چیست؟ حضرت فرمود: شخصی چیزی می‌بخشد و برای خدا بی شریک انفاق می‌کند پس ثواب عمل پنهانی برایش می‌نویسند سپس آن کار را (از روی ریا) نزد مردم می‌گوید آن ثواب محو شده ثواب آشکارا که کمتر است برایش نوشته می‌شود، و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس برای مردم کار کند ثوابش با مردم است و هر کس برای خدا کار کند اجرش با خداست. □ همچنانکه در اخبار و احادیث مکرر آمده است، ریا یک نوع شرک

است، زیرا شخص ریا کننده بر این بسنده نمی‌کند که خداوند عملش را ببیند و می‌شنود، بلکه می‌خواهد مردم بدانند و ببینند تا قانع شود، و گرفتار ریا و سُمعه در لسان امام هشتم (علیه السلام) مذمت شده است آنجا که محمدبن عرفه فرمود:

«ای پسر عرفه بدون ریا (نمایاندن کار نیک خود به مردم) و سَمعه (شنوایی عمل خیر خود به مردم) عمل کنید، زیرا هر کس برای غیر خدا کار کند، خداوند او را به خودش وا می‌گذارد...»

شخص ریاکار عملاً خدا را کوچک می‌شمارد، زیرا افرادی که دیدن و شنیدنشان موجب خوشحالی او می‌شود را از خداوند قدرمندتر می‌داند!

### ریا، در حقیقت نفاق با خداست

اگر بدقت بنگریم خواهیم دید که شخص ریاکار منافقی است که طرف حسابش خداست چرا که عملی انجام می‌دهد به حسب ظاهر برای خدا و ساختار بیرونی عمل هم صحیح انجام می‌گیرد، مثلاً اگر نماز با قرائت غلیظ خواندن صحیح است نوع صحیحش را ارائه می‌دهد، ولی این ظاهر در صورتی صحیح و مقبول است که باطنش نیز محکم باشد و الا همچون آسفالت بر روی زمین یخبندان، کنده شده و مایه آبروریزی عاملش می‌شود.

به قرآن برگردیم و ببینیم دیدگاه کتاب خدا در این باره چیست.



قَوْلِ الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاتُونَ...<sup>۱</sup>  
وای بر نمازگذاران، که از نماز خود غافل و سهل انگارند، آنان که ریا  
می‌کنند...

«يُرَاتُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>

و در برابر مردم عبادتی ریاکارانه انجام می‌دهند و خدا را جز اندکی یاد  
نمی‌کنند.

«كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ»<sup>۳</sup>

همچون کسی که مال خود را به ریا به مردم انفاق می‌کند.

### هشدار

رسول اکرم ﷺ اسلام فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که برای  
طمع در دنیا باطنشان پلید و خبیث و ظاهرشان زیبا و نیکو شد و آنچه را  
که نزد پروردگارشان است (ثواب الهی) نمی‌جویند، دینشان ریا است و  
ترس از خدا در دلشان جای ندارد، عقاب خدا همه آن‌ها را فرا می‌گیرد و  
آنگاه همچون کسی که در حال غرق شدن است خدا را می‌خوانند ولی  
دعایشان را اجابت نمی‌کند.

و نیز فرمود: فرشتگان با مسرت و خوشحالی عمل بنده را بالا

۱ (ماعون ۴)

۲ (نساء ۱۴۲)

۳ (بقره ۲۶۴)

می‌برند و چون حسنات او را بالا برند خدای عزوجل می‌فرماید این اعمال را در سیجین (دفتر بدکاران) گذارید زیرا برای من بجا نیاورده است!

به عملی که خالی از قصد قربت باشد بصورتی که اگر قصد ریا در کار نبود عمل را انجام نمی‌داد عمل ریائی می‌گویند و گاهی می‌شود که قصد قربت یعنی رضای خدا و خلق هر دو در نظر است، باید دید در انجام این عمل کدام انگیزه بالاتر و مهمتر است و انسان از چه نوع عملی خوشحال و یا ناراضی می‌شود و این مربوط به خود انسان و محاسبه نفس خود شخص است، زیرا اولاً هر عملی به نیتش پاداش داده می‌شود و ثانیاً هر کسی خویش را بهتر می‌شناسد.

### سؤال و پاسخ

مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: من عملم را پنهان می‌دارم و دوست ندارم کسی بر آن مطلع شود ولی اتفاقاً بر آن مطلع می‌گردند، و من از این اطلاع خوشحال می‌شوم فرمود: برای تو دو اجراست: اجر پنهان شدن و اجر آشکار شدن، هیچکس نیست مگر اینکه دوست دارد که خداوند کار خوب او را در میان مردم آشکار کند، حتی وقتی که آن را برای این مقصود انجام نداده باشد.

### انگیزه های ریا

هر عملی که انجام می‌گیرد شرط صحتش قصد قربت است یعنی برای انجام فرمان خداوند بودن، و آنچه می‌تواند به عمل رنگ بقا بخشد همانا نیت خالص است و هر انگیزه و نیتی غیر از اینها مایه خراب شدن

عمل خواهد بود، انسان ریاکار با نیات مختلف و انگیزه های گوناگون عملش را خراب کرده و از بین می‌برد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- برای دستیابی به گناه: انسان تظاهر به تقوی کند تا مناصب کلیدی و مهم را بدست گیرد و در نتیجه به امیال درونی خود دست یابد که این گناه و ظلمی بزرگ و نابخشودنی است.

۲- برای تهمت از خویش: شخص گناه می‌کند و آلودگی خود را با تظاهر به خوبی و پاکدامنی پرده پوشی کرده، خود را پاک و منزّه جلوه می‌دهد.

۳- برای رسیدن به لذات دنیوی: از طریق ریا و خوب نمایاندن خویش اعتماد مردم را بخود جلب می‌کند تا او را امین مال خویش یا محرم اسرار خود بدانند و او همچون گرگی که در لباس میش است به اهداف خود می‌رسد.

۴- جهت رفع اتهام تباهی یا تنبلی: هماهنگ با افراد با تقوی چهره حقّ به جانب می‌گیرد و در آنجا که ضرورت ایجاب کرد کارهای مستحب و مطلوب انجام داده یا همگام با دیگران حتی نماز و روزه مستحبی انجام می‌دهد، خلاصه اینکه ریا گاهی حکم سپری را دارد برای افرادی که بخاطر خلافتشان در جامعه جایگاهی ندارند، و گاهی ماسکی می‌شود بر چهره کسانی که میخواهند در نظر مردم برای خود قرب و منزلتی پیدا کنند تا به خواسته های خویش برسند.

### نشانه های ریاکاران

از آنجا که ریا برخاسته از قوه غضبیّه و شهویّه است و از امراض روحی بشمار می آید خود شخص ریاکار از هر کسی بهتر می داند خود را بشناسد «الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» هر انسانی خودش از همه کس بیشتر خودش را می شناسد، عمل در صورتی مورد قبول است که خالصانه و خالی از هر غرضی جز اداء تکلیف و جلب رضای خدا باشد و در نتیجه شخص ریاکار بخوبی می داند که به چه انگیزه ای عمل می کند، خوبست با ذکر یک حدیث، نشانه های ریاکار را، از زبان پیشوای مخلصان، امیرمؤمنان (علیه السلام) بشنویم که فرمود «ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْسَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ، وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي كُلِّ أُمُورِهِ»<sup>۱</sup>

ریاکار سه نشانه دارد:

- ۱- وقتی که مردم او را در حال عبادت ببیند به نشاط آمده و خوشحال می شود.
- ۲- وقتی تنها می ماند برای عبادت کسل می گردد.
- ۳- دوست دارد در هر کاری او را بستایند و تعریفش کنند.

<sup>۱</sup> (اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۹۶)

## داستان

شخص ریاکاری روزی به خود آمد و گفت خوبست این عادت را ترک کنم و مرضم را علاج نمایم، با خود گفت امشب جای خلوتی را انتخاب و در آنجا عبادت می‌کنم شب هنگام از شهر بیرون رفت و اتاقکی را در بیابان یافت و در آنجا مشغول عبادت شد در اولین لحظات شروع به نماز دید از پشت سر صدای در آن اتاق آمد، با خود مسرور و خوشحال شد و گفت هر کس هست آمد و فردا همه جا تعریف می‌کند که فلانی نیمه شب در بیابان مشغول راز و نیاز بود! و با این تصور مشرکانه مشغول نماز بود، و به عقب نگاه نکرد، شب را به همین منوال به صبح رسانید و صبحگاهان که نگاه کرد دید سگی از باران خسته به این اتاقک پناه آورده بوده است، در یک لحظه به خود آمد و گفت دیدی چه کردی؟ تا دیروز انسان‌ها را شریک عبادت و پرستش قرار می‌دادی و دیشب تا به صبح سگی را پرستش کردی یا شریک پرستش قرار دادی!!!

آری ریاکار در حقیقت مردم را می‌پرستد، زیرا اجر و تحسین را از مردم می‌خواهد و اگر مردم عبادت او را نبینند قانع نمی‌شود، مزد چنین عبادتی نیز با مردم است و او از خدا برای روز حساب طلبی ندارد و حقیقتاً بد معامله ای است.

گاهی در روز قیامت شخص به حساب اینکه اعمال زیادی را انجام داده به نزد میزان حساب می‌آید، ولی می‌بیند در نامه اش چیزی نیست غافل از اینکه خوبیهایش را با ریا و تظاهر از بین برده است.

### قصه غرور و ریا

گفتند عابدی آن قدر در پیشگاه خدا ارزش داشت که روزی وقتی از بیابانی می‌گذشت سایه ای از ابر بر بالای سر او در حرکت بود، در حین راه رفتن شخص تبهکاری آمد و گفت به من نیز اجازه بده در کنار تو از این سایه استفاده کنم، عابد گفت: برو دور شو، زیرا هر کس ببیند شاید تصور کند سایه برای تو قرار داده شده است، مرد گفت: مردم مرا می‌شناسند، تو را هم می‌شناسند هرگز چنین تصویری در حق من نمی‌کنند، در همین حال سایه از روی سر عابد آمد روی سر شخص عابر بی‌عبادت!، آری ریا و غرور در قیامت نیز چنین انسان را تباه و رسوا می‌کند.

### راه درمان ریا

برای علاج این مرض روحی مانند همه امراض روحی دیگر اول شناخت مرض لازم است، انسان تا نداند که مریض است و نداند که نوع مرضش چیست بدنبال درمان نخواهد رفت، در ابتدا باید اسباب و انگیزه ریا را از خود دور کند، یعنی مثلاً اگر به طمع مال دنیا، یا آبروی کاذب دنیایی تظاهر نموده است، از آن مال و آن آبروی دروغین بپرهیزد، و نیز بسنجد که آنچه را در دنیا با ریا بدست می‌آورد با آنچه در آخرت به خاطر اخلاص خواهد دید فرقی چیست که در این صورت هرگز این دو درآمد را مثل هم حساب نخواهد کرد.

به قول یکی از بزرگان رضای خدا را بدست آوردن آسان است، زیرا اولاً یکی است و ثانیاً رثوف و به دنبال بهانه و سریع الرضا است و

خرجی ندارد و زحمتی هم ندارد، لکن جلب رضای خلق به دلیل اینکه زیادند یعنی به عدد هر انسانی انسان باید به شکلی حرکت کند و حرفی بزند که مطابق میل او باشد و ثانیاً؛ انسان ها زود راضی نمی‌شوند، و ثالثاً؛ جلب رضایت انسان ها خرج دارد و رابعاً؛ زحمت و مشقت زیادی در بر دارد، پس نتیجه می‌گیریم که با یک زمزمه مخلصانه رضای خدا را بگیریم و خشنودی مردم هم اگر در طول رضای خداست همان رضایت خداوند محسوب می‌شود ولی اگر در کنار و عرض خشنودی خداست مرتکب این معامله پر ضرر نشویم. و اما راه درمان عملی این است که با تمرین، خود را به پنهان داشتن عبادت عادت دهیم این کار، گرچه در اول سخت و ترک عادت است، ولی باید بدانیم که نتیجه ای شیرین و مطلوب خواهد داشت، اگر بدانیم که خدا می‌داند، هرگز بدنبال ریا نخواهیم رفت، و لذا لازمه اش زمزمه این آیه است:

«الْاِیْعَاظُ مِنَ خَلْقٍ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ»<sup>۱</sup>

ایا نمی‌داند کسی که خلق کرده است و حال آنکه او مهربان و بسیار آگاه است؟

و خلاصه کلام در مذمت ریا همین بس است که در تعریف شرک بدانیم که بر دو قسم است می‌گویند یک قسم آن شرک خفی است و شرک خفی یعنی ریا! پس ریاکار در حقیقت مشرک است.

### خود را بیازمائیم

ما که هم اکنون از ریا می‌گوئیم و می‌نویسیم بد نیست به خویشتن خویش سری بزنییم و ببینیم اگر خودمان مبتلائییم باید بدانیم که نسخه ما مفید نخواهد بود چرا که: «إِذَا كَانَ الطَّبِيبُ مَرِيضًا فَهِنَّ يُدَاوِي المَرِيضَ» اگر طبیب خودش مبتلا باشد کجا می‌تواند مریض را علاج نماید؟ و راه آن آزمایش از این قرار است که اولاً بدانیم که ریا از حرکت نمودن مورچه سیاه ریز در شب تاریک بر روی سنگ سیاه مخفی تر وارد عمل می‌شود پس به خود آئیم که گاهی می‌شود که بعد از گذشت عمل، انسان با ریا آن را از بین می‌برد، اگر در مجلسی همه از خوبی‌هایشان گفتند و من می‌توانستم مقاومت کنم و نگویم، و اگر دیدم صدقه ی من، جبهه من، شجاعت من، عبادت من ناگفته ماند در عین حال قانع بودم و اگر نامم عوضی قلمداد شد اعتراض نکردم، و اگر و اگر... معلوم می‌شود مخلصم و گرفتار ریا و تظاهر نیستم.

### مسجد بهلول

داستان معروف بهلول را شنیده اید که: رفت از کسی که در حال ساختن مسجدی بود پرسید: مسجد را برای چه می‌سازی، گفت: برای خدا، شب هنگام رفت و بر بالای سر در مسجد تابلوئی نصب کرد که روی آن نوشته شده بود «مسجد بهلول» یا نوشت که «با سعی و اهتمام فلان ساخته شده» صبح وقتی متصدی ساختن مسجد آمد و تابلو را دید سراسیمه سراغ بهلول رفت و با شدت اعتراض کرد که: من زحمت



کشیده و خرجها کرده ام و تو می خواهی بنام خودت تمام کنی؟!  
 بهلول گفت: من دیروز از تو پرسیدم و گفתי برای خدا، می خواستم  
 راست و دروغش را بفهمم و فهمیدم!!

### اما، اخلاص

پاک ساختن دل از غیر خدا، اخلاص نام دارد، و آن ضد ریا است،  
 اطاعت از روی ریا مردود است و عمل برای اطاعت خدا و اغراض دنیوی  
 نیز آلوده و غیرمخلصانه است، بعنوان مثال به حج می رود تا از گرفتاری -  
 های کاری خلاص شود یا تجارت هم کرده باشد یا درآمدی تحصیل  
 کند، یا نامی بر خود نهد، و یا روزه بگیرد بخاطر اینکه رژیم غذایی گرفته  
 باشد، و پرهیز نماید و یا جسمش سالم شود، یا وضو بگیرد تا خنک شود،  
 یا صدقه ای بدهد تا از اصرار فقیر راحت گردد و از این قبیل مسایل که  
 اینها عمل را آلوده می کنند و از اخلاص بدور می باشد. بالاترین اخلاص  
 در اولیاء دین است، امامان و پیشوایان معصوم و بعد از آنان شاگردانشان  
 مظاهر اخلاص اند.

### داستان

حضرت علی علیه السلام، از طرف اسلام، و عمرو از طرف کفر، در جنگی تن  
 به تن، با نظارت تمام لشکر اسلام، و همه لشکریان کفر در نبردند،  
 علی علیه السلام پای عمرو را قطع کرده و بر روی سینه اش نشست، او آب دهان  
 به چهره ملکوتی علی علیه السلام انداخت، علی علیه السلام که تصمیم داشت سر او را  
 جدا کند برخاست و دوری در اطراف میدان زد و سپس اقدام به جدا  
 کردن سر عمرو کرد، از او پرسیدند چرا؟ فرمود این کار، یعنی کشتن

عمرو را برای خدا انجام می‌دادم، ولی آب دهان انداختن او مرا عصبانی کرد و نخواستم چیزی به‌همراه رضای خدا در هدفم دخالت کند، لذا رفتم تا خشمم فرونشیند و سپس مخلصانه کارم را انجام دادم.

### تعریف اخلاص، در آیات و روایات

این صفت از مقامات اهل یقین است و در اینجا به چند مرحله تعریف آن می‌پردازیم:

۱- مؤمنان و عبادت از روی اخلاص:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۱</sup>

و مأمور نبودند جز اینکه خدا را بپرستند و دین را برای او پاک و خالص کنند.

۲- کم، ولی خالص ارزشمند است:

رسول خدا ﷺ فرمود: «أَخْلَصِ الْعَمَلَ يُحْرِكَ مِنْهُ الْقَلِيلُ»

عمل خود را خالص کن که اندک آن ترا بس است.

۳- جریان چشمه‌های حکمت به خاطر اخلاص:

رسول اسلام ﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که چهل روز عمل را برای خدای تعالی خالص کند مگر اینکه چشمه‌های حکمت از دل او بر زبانش جاری گردد.

۴- خلاصی از شیطان جز با اخلاص ممکن نیست:

قرآن مجید از قول شیطان می‌گوید

۱ (بینه ۵)

«لَا غُيْبَةَ لَهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۱</sup>  
 همه را گمراه می‌کنم، مگر بندگان خالص شده و برگزیده تو.

### حدیث ریا

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ: يَا كَافِرٌ، يَا فَاجِرٌ، يَا غَادِرٌ، يَا خَاسِرٌ حَبِطَ عَمَلُكَ وَطَلَّ آجْرُكَ»<sup>۲</sup>  
 ریاکار در روز قیامت به چهار اسم خوانده می‌شود: ای کافر، ای فاجر، ای مکار، ای زیان کار اعمالت بر باد رفته و اجرت باطل شد.  
 «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ الْأَشْرَاقُ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّحْلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ»<sup>۳</sup>  
 امام حسن عسکری (علیه السلام) فرماید: نفوذ شرک در ضمیر مردم، پنهان‌تر از آن است که مورچه سیاهی در شب تیره و تاریکی روی گلیم سیاهی راه برود.

۱ (حجر ۳۹)

۲ (سفینه البحار جلد ۱)

۳ (بحار الانوار جلد ۱۶، صفحه ۱۵۸)

### حدیث اخلاص

قال علیؑ: «إِخْلَاصُ مَلَائِكَةِ الْعِبَادَةِ»<sup>۱</sup>

قوام عبادت به خلوص نیت است.

قال علیؑ: «فَطُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَعِلْمَهُ وَحُبَّهُ وَبُغْضَهُ

وَإِخْلَاصَهُ وَتَرْكُهُ وَكَلَامَهُ وَصِمَّتَهُ وَفَعَلَهُ وَقَوْلَهُ»<sup>۲</sup>

علیؑ در ضمن وصایای خود به حضرت امام حسینؑ فرمودند:  
خوشبخت و رستگار کسی است که: علم و عملش، دوستی و دشمنیش، گرفتن و رها کردنش، سخن گفتن و سکوتش، رفتار و گفتارش تنها بر اساس رضای الهی استوار باشد و برخلاف امر پروردگار قدمی بر ندارد.

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- سه مورد از انگیزه های ریا را بیان کنید.
- ۲- دو مورد از نشانه های ریاکاران را شرح دهید.
- ۳- از داستان مسجد بهلول چه استفاده می کنیم.

۱ (ثواب الاعمال صفحه ۲۰)

۲ (تحف العقول صفحه ۹۱)

# فصل سیزدهم

تعصب، قتل اولاد از روی تعصب،  
 بت پرستی از روی تعصب،  
 ظلم و تجاوز از روی تعصب،  
 قبول و ماندن در باطل از روی تعصب،  
 کتمان حقّ و بی انصافی از روی تعصب،  
 باطل بودن اعمال یک عمر انسان از روی تعصب،  
 پیشوای متعصبین شیطان است،  
 علاج بیماری تعصب، حجاب و تعصب و لجاجت،  
 بیان درد و درمان در یک آیه،  
 منطق تعصب، منطق سکینه و وقار،  
 چند حدیث اخلاقی و چند سؤال



### تعصّب

تعصّب، در لغت عرب از ریشه عَصَبَ به معنی رگ گرفته شده است، و در گذشته هر گونه طرفداری از شخص یا شیئی، یا قبیله ای بخاطر هم‌رنگ بودن و همبستگی را تعصّب می‌نامیدند و اجتماعات فامیلی یا افراد قبیله را (عُصبه) می‌گفتند، ولی امروز، به طرفداران باطل و طرفداری بی دلیل و منطقی تعصّب اطلاق می‌شود.

کم و بیش در میان ملت‌های جهان تعصّب‌های نابجا وجود دارد، که البته در منطق افراد واقع بین این مسئله به شدّت محکوم است. اگر به دقت بنگریم خواهیم دید جانب داری از شخص یا گروه یا عقیده‌ای از روی تعصّب به چند دلیل می‌تواند صورت پذیرد:

### انگیزه های تعصّب

۱- ضعف منطق و سستی دلیل: انسان اگر برای عقیده ای که دارد دلیل و منطقی داشته باشد، نیاز به تعصّب و پافشاری‌های بیجا پیدا نمی‌کند، ولی در آنجا که شخص استدلال قوی و خوبی ندارد، با سرخ و برافروخته شدن و داد و فریاد و حتی ناسزاگوئی حرف خود را به کرسی می‌نشانند

«دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی»  
 ۲- وجود صفات غیرانسانی در طرفداران: اینان برای موجه جلوه دادن مبنای خویش حاضرند به هر گونه عملی دست بزنند، و کار زشت خویش یا شخص مورد نظر را زیبا جلوه دهند، تا از نکوهش وجدان خویش یا سرزنش مردم نجات پیدا نمایند.

۳- پیوند خویشاوندی و حمایت از فامیل: این صفت نیز به دلیل حفظ جاه و مقام، مال و ثروت، کبر و خودخواهی، پیشداوری های غلط و امثال اینهاست، که در انسان پیدا می شود و چنان در شخص رسوخ می کند که در جواب اعتراضات می گوید:

حرف مرد یکی است! یا اگر شاه رگم قطع شود از این حرفم دست نمی کشم! و امثال اینها:

در اینکه تعصب از رذایل اخلاقی است تردیدی نیست، و این صفت هم در میان مذهبپون یافت می شود، و هم غیر مذهبپون، اگر سری به کتاب های افراد منکر خدا بزنیم خواهیم دید آنان برای خداپرستی عللی را ذکر کرده اند که وقتی به سراغ افراد موحد می رویم بطلان آن را به وضوح می بینیم و سال های سال است که مثلاً کمونیست ها ریشه خداپرستی را همان می دانند که خود، تصور کرده اند و این چیزی جز تعصب نیست، عینک رنگی تعصب را به چشم زده اند و هر چیزی را به همان رنگ می بینند که رنگ شیشه عینک هست.

### مثال

دانشمندان دستگاه فکری انسان را به آئینه تشبیه می کنند: آئینه هر چه صاف و بی رنگ باشد، اشیاء را به رنگ خودشان نشان می دهد، و اگر با رنگ های زرد و سرخ رنگ آمیزی شده باشد واقعیت را نشان نداده و اشیاء را به رنگ خود آئینه نشان می دهد ذهن انسان نیز بسان آئینه است، هر چه صاف و پاک باشد حقایق را آنچنان که هست نشان می دهد ولی اگر قبلاً به حب و بغض و گرایش های نسنجیده مبتلا گردد



این صفات روی تشخیص او اثر گذاشته و چه بسا زشت را زیبا، و زیبا را زشت خواهد دید.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «آیا آن کس که عمل زشت او را در نظر او زیبا جلوه می‌کند با آن کس که حقیقت جوست یکسان است؟!»<sup>۱</sup>

### قتل اولاد از روی تعصب

درباره اینکه تعصب انسان را از انسانیت و عواطف انسانی دور می‌کند می‌توان فرزند کشی مردم جاهلیت را مثال زد با بیان اینکه: هر جاندارى نسبت به فرزندش دلبستگی و محبت دارد، ولی تعصب آدمیزاده آنچنان عواطف و غرایز را از بین می‌برد که فرزندکشی برای او کاری زیبا جلوه کرده و به آن افتخار می‌کند، قرآن شریف می‌فرماید:

«همچنین برای بسیاری از افراد مشرک، قتل فرزندان زیبا جلوه گر شده است.»<sup>۲</sup>

### بت پرستی از روی تعصب

انگیزه بت پرستان چیزی جز تعصب و کتمان حق نبود، البته در اینجا منظور از بت پرستان مروجین آن هاست، زیرا آنان در عین حال که زشتی عملشان را می‌دانستند ولی به دلیل مسایل قومی و قبیله ای و نیز

۱ (فاطر ۵)

۲ (انعام ۱۳۷)



لجاجت ها و تعصب های بیجا این زشت را زیبا جلوه می‌دادند و شیطان این اعمال مکارانه و باطل را توجیه می‌کرد.  
قرآن مجید در این آیه به این واقعیت اشاره فرموده است: (ملکه سبا) و بستگان او را یافتم که به جای خدا آفتاب را می‌پرستیدند و شیطان اعمال آنان را زیبا جلوه داده بود.<sup>۱</sup>

### ظلم و تجاوز از روی تعصب

معنای تعصب طرفداری بی دلیل از فرد یا گروه یا فکری است با این معنی وقتی به ستمگران تاریخ می‌نگریم می‌بینیم حتی بزرگترین ستمگری‌هایشان را توجیه کرده و حق می‌دانند آنان به عشق حکومت و ریاست تمام کار باطل خود را حق انگاشته و چشم و دلشان معیوب است. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «وَمِنْ عَشْقٍ سَيِّئًا أَعْشَى بَصْرُهُ وَأَمْرٌ ضَلَّ قَلْبُهُ» آن کس که عاشق چیزی می‌شود چشم او کور و قلب او بیمار می‌گردد.<sup>۲</sup>

«چون غرض آمد هنر پوشیده شد □

صد حجاب از دل بسوی دیده شد»

به یکی از یاعیان معروف گفتند: چرا اینقدر ظلم می‌کنی؟ در جواب با کمال شهامت گفت: من از سوی خدا مأموریت دارم! آری، او با برداشت ناحق خودش مردم را مستحق ظلم و ستم دانسته و در نتیجه خود را

۱ (نحل ۳۴)

۲ (نهج البلاغه خطبه ۱۰۷)

مأمور اجرای فرمان خدا می‌داند!

«كَذٰلِكَ يُزَيِّنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ»

همچنین کارهای اسراف گران برای آن‌ها زیبا جلوه گر شده است.<sup>۱</sup> امروز اگر استکباریان بی احساس به ملت‌های جهان سوم و کشورهایی که از نظر جغرافیا مربوط به آنان نیست ستم می‌کنند نامش حمایت از حقوق بشر است و حفظ منابع غرب و واژه‌هایی از این قبیل قانعشان کرده است! و خود را توجیه می‌نمایند، اگر فریاد ملت‌های مظلوم مشرق زمین و کمونیسیم بلند است و کسی نمی‌شنود به دلیل تعصب دولتمردان آنان نسبت به مسلک کمونیسیم و پافشاری روی همان آئین باطل می‌باشد.

اگر برخی بر عربیت و بعضی بر نژاد و رنگ و غربی و شرقی اصرار و آن‌ها را امتیاز می‌دانند این چیزی جز تعصب نیست، و اگر گروه‌های متعدد دینی بر مسلک خودشان مصرند و حتی حاضر به تحقیق و تجدیدنظر نیستند با صراحت باید گفت: که گرفتار عصبیت و تعصب می‌باشند.

### قبول و ماندن در باطل از روی تعصب

وقتی به افراد منحرف می‌نگریم، چه انحراف از دین و چه در انحراف از مذهب می‌بینیم یا قبول آئین باطل به دلیل تعصب بوده، مانند بت

۱ (یونس ۱۲)

پرستان که تنها جوابشان در مقابل پیامبران الهی این بود که: «اَنَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبًا» پدران ما در این راه رفته‌اند و ما نیز می‌رویم، و یا گروه‌های منحرف دینی که نوعاً اسیر تقلید کورکورانه از پدران یا قبیله یا رسم و رسوم محیط و محل زندگی هستند و حتی حاضر به تحقیق و بحث نیستند، ما در عرف حتی شاهد تعصبات غلط در مسایل اجتماعی نیز هستیم به عنوان مثال اگر خانه قدیمی یا مغازه مخروبه آباء و اجدادیش را بنای تعویض یا تجدید بنا داشته باشند یا فرضاً برای توسعه خیابان یا ساختن یک مرکز عام المنفعه بخواهند، با تمام وجود مقاومت می‌کند و تنها استدلالش این است که این خانه پدری و مادری من است و تا زنده ام نمی‌گذارم و یا در عادات و رسوم، عادت غلطی در ذهنش جا گرفته و حاضر به بازسازی نیست آن هم با همین منطق!

در اینجا خوب است به سخن رسول خدا ﷺ نظر بیفکنیم که فرمود:

«مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ»

کسی که تعصب ورزد و یا برای او تعصب نمایند (و او به آن خشنود باشد) رشته ایمان را از گردن خویش باز کرده است.

با شنیدن لغت تعصب انسان به یاد زمان جاهلیت می‌افتد، زیرا در آن روز نور تابناک اسلام همه جا را نگرفته بود این رویه غلط رایج بود و بنا بر این رویه، مردم به چیزهایی از قبیل: قبیله، طایفه، آباء و اجداد، فرزندان پسر، ثروت و مال، امت موسی و عیسی علیه السلام بودن، کلیدداری کعبه، سقایت حُجَّاج و امثال اینها می‌بالیدند و فخر فروشی می‌نمودند، اما رسول خدا ﷺ آمد و فرمود: شما مانند دانه‌های شانه در کنار هم هستید

و فخری بر عرب نیست که عجم نداشته باشد و نیز امتیازی بر سفیدپوست نیست که سیاه پوست فاقد آن باشد، فقط ملاک فضیلت و برتری شما تقوی و پرهیزکاری است.

### کتمان حق و بی انصافی از روی تعصب

شکی نیست که وقتی انسان با تعصب به چیزی دل بست، علاقه شدید به آن چیز چشم و گوش او را خواهد بست که در این مثال های عربی رایج است: حُبُّ الثَّمَنِ يُعْمِي وَيُصِمُّ: دوست داشتن چیزی انسان را کور و کر می کند.

و به همین دلیل است که مریبان اخلاق می گویند برای اصلاح خویش به مُصلِحی غیر از خودتان مراجعه کنید که عیب شما را می بیند و بی تعارف می گوید، زیرا خودتان از باب علاقه شدید به خود عیبهایتان را خوبی خواهید دید و لذا علاج نخواهید کرد.

روزی از روزها با چند تن از طرفداران یک اندیشه باطل و فرقه منحرف صحبت می کردم، گفتم: شما حداقل با این همه که عده کمی هستید در باطل بودن مسیر خودتان تردید و شک هم نکردید که باعث نجاتتان شود، و تحقیقاً و با دقت راهی را انتخاب کنید؟! (مؤلف)

و بعد به عنوان مثال گفتیم در حالات حضرت عبدالعظیم حسنی که از اعظم و راویان بزرگ دین است در زیارتنامه اش آمده است، که دینش را بر امام زمانش عرضه کرد که اگر اصلاحی لازم دارد اصلاح کند و چون نقصی نداشت امام تأیید کرد و او خرسند شد، وقتی بزرگی مثل

حضرت عبدالعظیم در دینش تعصبی ندارد و آن را بر فرد مطلع عرضه می‌کند، آیا درست است که ما همچنان با تعصب بر روش خویش بمانیم و حتی حاضر به تحقیق نشویم؟ ولی چه باید کرد که منطقی بسیاری از طرفداران باطل این است که حرف مرد یکی است!

شخص مهذب و بزرگواری را دیدم که پس از سالها آشنائی با اسلام و احکام دین در عین حال روزی متواضعانه گفت می‌خواهم حمد نمازم را بخوانم که اگر غلط است درست کرده و نمازهای سابقم را قضا کنم که من او را بر این روحیه تحسین کرده و بر حالات او حقیقتاً غبطه می‌خوردم.

سیره بسیاری از مردان خدا این بوده و هست که در مسایل با افراد مشورت می‌کنند البته این در اصل سیره پیشوایان دین ماست، ولی تعصب چیزی در مقابل مشورت و تحقیق است و مشورت یک نوع درمان بحساب می‌آید.

### باطل بودن اعمال یک عمر انسان از روی تعصب

شخصی را در نظر بگیرید که از راهی دراز در بیابان می‌خواهد بسوی مقصدی حرکت کند، این شخص اگر در ابتداء راه تحقیق کرد و راه سر منزل مقصود را پرسیده و حرکت کرد از آن پس هر قدمی که بردارد به سوی هدف نزدیک خواهد شد و نهایتاً هم به مقصود خواهد رسید، ولی اگر از روی تعصب و خودمهوری که ترجمان همان عجب و خودخواهی است بدون پرسش حرکت کرد یقیناً به میزان هر قدمی به بیراهه و دورشدن از هدف حرکت خواهد کرد، در مسیر مبانی اعتقادی و یا در

احکام دینی نیز قضیه همین است، مثلاً گاهی بخاطر غرور و تعصب در حکمی از اسلام شک دارد و نمی‌پرسد و تا آخر عمر به غلط عمل می‌کند در نتیجه در اواخر عمر می‌فهمد که بیراهه رفته است و یا راه برگشت ندارد و یا بسیار مشکل است.

### پیشوای متعصبین شیطان است

با تعریفی که از تعصب شد به این نتیجه رسیدیم که طرفداری بی دلیل از شخص یا شیئی یا جریانی را تعصب می‌گویند و این صفت را همچنانکه قرآن بیان فرموده است همگان در ابلیس سراغ داریم که وقتی خطاب شد بر آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سجده کند به آتشین بودن خود استدلال کرد و با جواب اینکه «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «مرا از آتش آفریدی و او را از گل» و آتش بر گل امتیاز دارد! از درگاه رحمت حق رانده و مغضوب قرار گرفت، و اگر ما هم گرفتار چنین فکری باشیم مورد غضب الهی خواهیم بود و جزء «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ»

### اما علاج بیماری تعصب

تعصب و کتمان حق، خود یک مرض است و گاهی این مرض در برخی از بدن‌ها به صورت مزمن رسوخ کرده لذا باید علاج شود و راه علاجش همانند بیشتر امراض روحی مستلزم فکر و تأمل است انسان اگر خود را جایز الخطا بداند و باور داشته باشد که جز حضرات معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) بقیه افراد گاهی خطا می‌کنند و بدانند که صفت تعصب مورد غضب الهی

است و مایه بدبختی در دو دنیا خواهد بود: حداقل در اندیشه خود تجدید نظری خواهد نمود و در عین اینکه شاید این معالجه در بدو امر مشکل باشد ولی با تمرین خود را عادت داده که منصفانه به جریانات بنگرد حتماً از گرفتاری تعصب نجات خواهد یافت. راه دیگر درمان، انصاف می‌باشد، آنچه در مقابل صفت تعصب آمده است انصاف است که حتی رسول خدا ﷺ در طی حدیثی که درباره کامل شدن ایمان مؤمن بیان می‌فرماید از سه خصلت که یکی انصاف است نام می‌برد و می‌فرماید: ایمان بنده کامل نمی‌شود تا در او سه خصلت باشد: صدقه دادن در تنگدستی و انصاف دادن از خود و بسیار سلام کردن. و نیز در جای دیگر فرمودند: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ انْصَافُ النَّاسِ مِنَ نَفْسِكَ»<sup>۱</sup>

«سرآمد همه اعمال خوب انصاف دادن است.

### شاهدی از نهج البلاغه

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه قاصعه نهج البلاغه می‌فرماید: من دقت کرده و به این نتیجه رسیده ام که هر فردی از افراد جهان که نسبت به چیزی تعصب دارد به دلیلی که آب و رنگ جاهلانه دارد بر آن تکیه می‌کند، اما شما روی مطالبی تعصب به خرج می‌دهید که نه سببی و نه علتی برای آن وجود دارد: ایبلس بخاطر نژاد خود نسبت به آدم خودخواهی کرد، و به آدم از نظر خلقت اعتراض داشت و گفت: من آتشی

<sup>۱</sup> (اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۴۵)



هستم و تو خاکی!

ثروتمندانی که در میان ملت‌ها خوشگذرانی می‌کردند به خاطر نعمت‌هایی که داشتند فخر کردند و گفتند: ما از نظر مال و اولاد برتریم و عذاب نمی‌شویم.<sup>۱</sup>

اگر شما می‌خواهید فخر کنید باید به اخلاق شایسته و کارهای نیک و مطالب زیبا که بزرگان و خاندان عرب و قهرمانان قبایل به آن بر یکدیگر افتخار می‌کردند فخر کنید، به اخلاق پاک، افکار بزرگ، قدرت-های فراوان و آثار پسندیده بنازید...<sup>۲</sup>

### داستان استغفار

قرآن کریم وقتی جریان طلب مغفرت نمودن حضرت ابراهیم علیه السلام برای پدرش (عمویش) را بیان می‌کند به این اشاره دارد که این استغفار به خاطر فامیل بودن نبود بلکه به دلیل عهدی که با او کرده بود (که ایمان آورد) برایش طلب بخشش کرد، و لذا وقتی ثابت شد که ایمان نمی‌آورد و بر دشمنی خدا می‌ماند از او بیزار می‌گشت، چرا که ابراهیم بردبار و خداترس بود.

در خصوص این آیه که ذکر شد شأن نزولی ذکر شده است که از این قرار است: ابواسحاق همدانی از خلیل و او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی مشغول نماز بود بعد از نماز

۱ (سیا ۳۵)

۲ (نهج البلاغه خطبه ۲۳۶)

برای پدر و مادرش که در زمان جاهلیت مرده بودند استغفار و طلب آمرزش می‌کرد، از او پرسیدند که برای پدر و مادرش که در جاهلیت مرده‌اند چگونه طلب آمرزش می‌نماید؟ در جواب گفت چون ابراهیم از برای پدرش استغفار نمود، من هم برای پدر و مادرم استغفار می‌کنم این موضوع را به رسول خدا ﷺ گفتند این آیه نازل شد: (تفاسیر عیاشی و برهان)

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا مَعِدَّةَ وَعْدِهِ أَيْ...»<sup>۱</sup>

استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آذر) فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود.

### حجاب تعصب و لجاجت

در آیات بسیاری در این باره که کفار پرده غفلت بر دل یا پنبه غفلت در گوش دارند و حرف و سخن حق را نمی‌شنوند اشاره شده است که به شمه ای از آن‌ها می‌پردازیم:

۱- «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ

فِي أذَانِهِمْ وَقَرَّاءٌ... يَقُولُ الَّذِينَ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»

«پاره ای از آن‌ها به تو گوش فرا می‌دهند ولی بر دل‌های آن‌ها پرده‌ها افکنده ایم تا آنان را نفهمند و در گوش آن‌ها سنگینی قرار داده

ایم... و کافران می‌گویند این افسانه‌های پیشینیان است!»<sup>۱</sup>

### داستان این آیه:

در شأن نزول آیه مورد بحث آمده است که گروهی از سران مشرکان قریش مانند ابوسفیان و ولید بن مغیره و ابوجهل و جمعی دیگر خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و به سخنان او گوش فرا دادند سپس رو به نضربن حارث که در جمع آنان حاضر بود کردند (نضربن حارث مرد تاجری بود که به ایران سفر می‌کرد و از داستان‌های قدیم ایرانیان اطلاع فراوانی داشت) و گفتند: محمد چه می‌گوید؟ گفت: من نمی‌دانم چه می‌گوید، ولی می‌بینم لب‌های خود را تکان می‌دهد، و همان افسانه‌های پیشینیان را که من برای شما بازگو می‌کردم بیان می‌کند! سپس ابوسفیان گفت: من بعضی از سخنان او را حقّ نمی‌بینم، ابوجهل گفت: ابتدا، در اینجا آیه فوق نازل شد و با صراحت گفت: که بر دل این لجوجان متعصب و خودخواه پرده افتاده است، گوش‌هایشان سنگین و عقل‌هایشان قادر به درک حقیقت نیست...<sup>۲</sup>

در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: تو نمی‌توانی صدای خود را بگوش مردگان برسانی و نه به گوش کران و نمی‌توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی.<sup>۳</sup>

و نیز در جای دیگر می‌فرماید: خداوند بر دل‌های کسانی که آگاهی

۱ (انعام ۲۵)

۲ (تفسیر فخر رازی جلد ۱۲ صفحه ۱۸۶)

۳ (روم ۵۲)

ندارند مهر می‌زند.<sup>۱</sup>

در اعتراف خود مشرکان آمده است که به رسول اکرم ﷺ می‌گفتند: قلب‌های ما در زیر پوششها قرار گرفته و گوش‌های ما سنگین است و میان ما و تو حجاب است، ما هرگز تسلیم سخنان تو نخواهیم شد، تو به دنبال عمل خود باش و ما هم به دنبال عمل خود هستیم. این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که عامل اصلی پوشش‌ها و حجاب‌ها و سنگینی گوش‌ها چه بوده است؟ تغییراتی است که تعصب و لجاجت از آن می‌بارد که سرچشمه اصلی بدبختی آنان است. تا اینجا از این بحث نتیجه می‌گیریم که: تعصب و لجاجت در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگرند، زیرا وابستگی به چیزی انسان را وادار می‌کند که در مورد آن اصرار ورزد پافشاری کند و دفاع بی قید و شرط نماید.

امیرمؤمنان (علیه‌السلام) فرمودند: «أَيْسَرُ لِلْجُوحِ تَدْبِيرٌ»<sup>۲</sup>  
شخص لجوج و متعصب تدبیر و اندیشه ندارد.

### بیان درد و درمان، در یک آیه

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى...»

۱ (روم ۵۸)

۲ (غزوات الحکم)

«به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل) خداوند، آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و آنان را به تقوی ملزم ساخت...»<sup>۱</sup>

پس درد در این آیه تعصب جاهلیت است و درمان آن سکینه و وقار و اصل آن اشاره به ماجرای صلح حدیبیه دارد که مسلمانان در معیت رسول خدا ﷺ به مکه برمی گشتند برای انجام مراسم عمره و قربانی، ولی جمعی از کفار قریش آمدند و سر راه را گرفتند، اینان حرفشان این بود که اگر مسلمانان به مکه برگردند ملت عرب به ما چه خواهد گفت؟! دیگر چه حیثیتی برای ما باقی خواهد ماند، و حتی این تعصب و نخوت جاهلی به حدی رسید که در تنظیم صلحنامه از اینکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغازش نوشته شود جلوگیری و امتناع کردند.

### منطق تعصب

بد نیست فهرست وار اشاره ای داشته باشیم به این مطلب که جریان صلح حدیبیه که از طرف کفار، تعصب و از سوی قائد اسلام و مسلمانان سنگینی و وقار اعمال شد چه نتایج داشت:

۱- کفار قریش: حتی برخلاف رسم دیرینه خود که در حریم مکه قاتلان پدرانشان هم امنیت داشته‌اند از روی تعصب با مسلمانان عمل کرده و از ورود آنان جلوگیری کردند.

۲- کفار قریش: حرمت حرم امن خدا را شکستند.

### منطق سکینه و وقار

خداوند بر دل مسلمانان متانت و وقار حاکم کرد و آنان را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت نمود، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند حتی :

۱- جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را از اول صلحنامه بردارند و به جای آن بِسْمِكَ اللَّهُمَّ بنویسند که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود.

۲- نام رسول الله ﷺ را از کنار نام گرامی محمد حذف کنند.

۳- با تمام عشقی که به زیارت کعبه داشتند از همان حدیبیه به مدینه بازگردند و شترهای خود را برخلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند و بدون انجام مناسک از احرام بدرآیند.

آری این است مقایسه بین وقار قرآنی و تعصب جاهلی که در دوران امامان مظلوممان نیز به کرات سراغ داریم، صلح امام حسن (علیه السلام) در مقابل معاویه چیزی جز همین صبر و استقامت دینی نیست، و لجاجت معاویه غیر از تعصب جاهلی نبوده است. الان که ملت شیعه در گروه های مسلمان نما، کوس وحدت می زند و خطاب برادر می کند دلیلش همین است.

به هر حال شک نیست که وجود چنین حالتی (تعصب) در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است، و پرده های سنگینی بر عقل و فکر انسان می افکند و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز

می‌دارد و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می‌دهد. اصولاً پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالباً از همین رهگذر است. بهترین راه مبارزه با این خوی زشت تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و ایمان هر قوم و جمعی است. با دو حدیث در این موضوع در همین جا به این بحث که مسلماً بیش از این زمینه دارد خاتمه می‌دهیم.

۱- «قال رسول الله ﷺ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ

بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۱</sup>

«هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت و تعصب باشد، خداوند او را در روز قیامت با اعراب زمان جاهلیت مبعوث می‌کند»

۲- «قال علي عليه السلام: إن كثرة لافحالة متعصبين فتعصبوا للنصر والمحق و

إغائة المأهوف»<sup>۲</sup>

«اگر به ناچار می‌خواهید متعصب باشید، پس برای یاری و طرفداری از حق تعصب داشته باشید و فریادرسی مظلوم»

### چند سؤال از متن بحث

- ۱- تعصب را تعریف کنید.
- ۲- سه مورد از انگیزه‌های تعصب را بیان نمائید.

۱ (اصول کافی جلد ۲)

۲ (غررالحکم)



۳- گناہانی کہ از روی تعصب انجام می‌شود را شرح دهید.



# فصل چهاردهم

بدعت،

آنجا که علم علم گمراهی می‌شود،

دکانداران دین فروش،

آغاز جنگهای هفتاد و دو ملت،

منشأ اختلافات و بدعتها و اختلافها در امت

پیامبر اسلام ﷺ بدعتها غباری بر چهره دین،

انگیزه ها و عوامل بدعت،

اهل بدعت، معنای بدعت،

از صاحبان بدعت اجتناب کنید،

عمل بدعتگذار مقبول نیست،

توبه بدعتگذار پذیرفته نیست،



**بدعت**

بدعت، در لغت از بدیع به معنای تازه گرفته شده و در اصطلاح به پدید آوردن عقیده یا روش تازه ای در دین گفته می‌شود که قبلاً در متن دین یا در بیان پیشوایان معصوم نیامده است و این از آفات بسیار بزرگی است که جامعه را متفرق به فرقه‌های گمراه و گوناگون نموده است.

گاهی دست استعمار انگلیس شخصی را در کسوت روحانیت و سیادت علم کرده و با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم دینی تازه مثل بهائیت را ابداع و ایجاد نموده است.

گاهی در میان خود مسلمانان افرادی را وادار به بدعت گذاری کرده که مردم را به روش جدید و تازه ای دعوت نموده‌اند، و نوعاً بدعتگذاران با چهره ای حقّ به جانب به میدان آمده و از احساسات دینی مردم سوء استفاده نموده‌اند.

**آنجا که علم غم گمراهی می‌شود**

علم در اصل چراغی برای هدایت بشر است و نوری است که در تاریکی‌ها باید انسان را به سر منزل مقصود رهنمون شود، ولی متأسفانه دین سازان بی دین از همین حربه مقدس استفاده کرده و به جنگ عقائد سالم مردم آمده‌اند و استعمارگران مذهب تراش گشته‌اند تا افرادی را پیدا کنند که با فورمول‌هایی آشنا شوند تا در خور منصب قطب بودن مراد بودن باشند، اگر چه از راه ریاضت و دیدن دوره مرتاضی به این مطلب رسیده باشند!

از طرفی افرادی را که در قلعه مذهب به سر می‌برند داریم که همواره می‌خواهند از این حصار یعنی حصار مکتب و مذهب فرار کنند و به دنبال بهانه می‌گردند و به محض شنیدن سخنی از حلقومی که دریچه ای برای فرار تلقی می‌شود آنرا گرفته و رنگ و آب می‌دهند تا در سایه آن از قیدها برهند.

بعنوان مثال وقتی دانشمندی مانند ارسطو می‌گوید که: جمعیت‌هایی طبیعتاً آزاد بدنیا می‌آیند، و عده ای هم بدنیا می‌آیند تا برده باشند!! مسلم است چنین حرفی در میان مرفهین خوشگذران که می‌خواهند در آزادی مطلق به سر ببرند و از ظلم بر عده ای لذت می‌برند خریدار و طرفدار دارد، و یا قطبی که به مریدانش می‌گوید: اگر به حقّ و اصل شدی دیگر نماز نخوان زیرا نماز لفظ است و تو از مرحله لفظ بالاتر رفته، خدا در تو حلول کرده و به حقّ رسیده‌ای! بسیاری از افراد بی بند و بار و بی مبالات که از دین خسته بنظر می‌رسند به این دعوت لبیک گفته و با توجیه علمی مذهبی به بیراهه خواهند رفت!

افراد مریضی که مبتلا به گرفتاری‌های روحی می‌باشند وقتی دانشمند ماتریالیستی را ببینند که منکر خدا و معاد و حسابرسی است مسلم است زیر علم او سینه می‌زنند تا از قیود مذهب آزاد شوند. البته وقتی با دقت نظر کنیم خواهیم دید که این پشت پا زدن به مذهب و به دنبال مذهبی که آزادی بیشتری دارد رفتن نه از باب ارادت به مذهب جدید است، بلکه بخاطر بغض و کینه از مقید بودن و خواهان بی بندوباری بودن است، وقتی می‌بیند اگر طرفدار دین حقّ باشد، باید آئین و روش حقّ را دنبال کند، و در امور دینی، مالی، اجتماعی، حقوقی دفاعی در

چارچوب قانونی حرکت کند کنجکاو می‌شود که ببیند بی‌قیدی کجاست؟ آزادی و بی‌مبالاتی در کدام دین پیدا می‌شود که هم دین داشته باشد و هم آزاد و بی‌قید زندگی کند؟!

### داستان

می‌گویند طفلی را به مکتب بردند تا قرآن بیاموزد، پدر طفل، او را تحویل ملّا داد و پس از سفارشات لازم رفت، ملّای مکتب با چوب دستی اش کنار کودک نشست و به کودک گفت: بگو الف طفل گفت نمی‌گویم، ملّا اصرار کرد، باز هم الف را نگفت، با خوشروئی و خشونت و خلاصه بهر نحو که بفکرش رسید با این کودک برخورد کرد، الف را نگفت، دیگران اطرافش را گرفته و با نصیحت گفتند: الف گفتن که کاری ندارد چرا نمی‌گویی؟ طفل جواب داد: آری، گفتن الف کاری ندارد ولی می‌دانم که اگر الف بگویم، این آغاز کار است، بعد می‌گوید بگو، بگو، بگو، بگو:ت، بگو... و به این زودی‌ها دست از سرم نمی‌کشد، لذا برای اینکه مقید نشوم، الف را نمی‌گویم و جانم را راحت می‌کنم.

آری، فرار از قید و بند برای همه لذت بخش است و همین انگیزه باعث شده است که جمیع کثیری از طرفداران مذاهب باطل بدلیل فرار از قید و بندها گرایش به باطل پیدا کنند.

شما فکر می‌کنید طرفداری از مبنای فرّوید چه عنوانی جز رهیدن از قید و بندهای انسانی دارد. هر انسانی می‌داند که اگر شهوت آزاد باشد، انسان با داشتن عقل، حیوانی می‌شود به مراتب پست تر از حیوانات دیگر، ولی او به دنبال آزادی است و به هر قیمت که باشد طرفدار آن می‌شود،

و می‌بینیم که تزلزل آزادی شهوت از سوی فروید یک بدعت به حساب می‌آید و طرفدارانی از همین توده‌های خسته دین پیدا می‌کند. یا داروین که انسانی را در حد حیوان جنگلی تنزل داده است و جمعی از دانشمندان هم بدنبال نظریه او حرکت کرده و به دلیل اینکه حیوانیت انسان را ثابت کرده از قید معنویات مانند روح، غیب، ماوراء ماده، ماوراءالطبیعه رها شده و پشت پا به همه آن‌ها زده است و ماتریالیسم را بنا نهاده که این نیز خود یک بدعت است و هوادارانی دارد، و خلاصه در یک کلام، بلای بزرگی که سبب بسیاری از انحرافات عقیدتی شده است بلای علم و عالمان دور از معنویت است.

### دکان داران دین فروش

بدلیل وابستگی به دنیا و علاقه به ریاست، بسیاری از افراد، آخرتشان را رها کرده و دنیا را گرفته‌اند، آن هم به قیمت بسیار سنگین و گرانی که بدعتگذاری نام دارد، آری، وقتی دستی مرموز به انسان لقب قطب، رئیس، آقا و مکتب دار بدهد خیلی قدرت و نیرو می‌خواهد که فرد را نگهدارد و زانویش نلرزد! و می‌بینیم در طول تاریخ اسلام عزیز، زانوی بسیاری لرزیده و در نتیجه عده بسیاری لغزیده اند.

البته گاهی اختلاف سلیقه ای کوچک، یا اختلاف برداشت در بین علماء پیش می‌آید که این عیب نیست چرا که سوء نیت در آن نبوده و اتفاقاً در میان فقهاء بزرگوار با ابزار فقه و اصول سروکار دارند و در برداشت از آیه و حدیث و عقل و اجماع ابزار کاری در اختیارشان می‌باشد این آزادی ابراز عقیده است و مانعی ندارد، ولی گاهی صرفاً

مادی و دنیاطلبانه است، بعنوان مثال: وکلای امام هفتم علیه السلام بعد از شهادت آن بزرگوار برای اینکه اموال هنگفتی در اختیارشان بود و می‌خواستند بخورند! منکر مرگ امام شدند و گفتند: آن حضرت زنده است و مانند حضرت عیسی علیه السلام به آسمان عروج کرده! و به این بهانه اموال را به امام هشتم علیه السلام ندادند که اینان را گروه «واقفیه» می‌گویند.

فرقه منحرف و گمراه قادیانی در بلاد و شهرهای هند توسط «غلام احمد قادیانی» که به دست استعمار انگلیس در قرون اخیر پایه ریزی شده و ایجاد اغفال و انحراف کرده است از این قبیل می‌باشد.

فرقه ضالّه و مضلّه بهائیت نیز دست نشانده همان پیر استعمار یعنی انگلیس است که هنوز هم از آن‌ها حمایت می‌کند و در قرون اخیر گروه منحرف وهابیت که بالای جان مردم دیندار شده و از سوی استکبار تقویت می‌شود تا مردم را در عقایدشان متزلزل نماید، و نیز صوفیگری در فرقه‌های مختلفش، و شیخی گری و کسروی و یزیدی و شیطان پرست و امثال این‌ها در گوشه و کنار کشورمان بچشم می‌خورد که تمامی آن‌ها کنترل از راه دور می‌شوند!

### آغاز جنگ‌های هفتاد و دو ملت

امت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن یکپارچگی و وحدتی که در دوران حضرت داشتند محروم شدند و بدامن اختلافات افتادند، حال دلیل این پراکندگی چه بود باید گفت حدیث بس مفصلی است، البته این مطلب در پیش‌بینی‌های خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسلام آمده است که فرمود: «لَأَنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَإِثْنَانِ وَ

سَبْعُونَ فِي النَّارِ<sup>۱</sup>

امت من به زودی به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که یکی از این فرقه‌ها اهل نجات و هفتاد و دو فرقه در آتشند.  
«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»<sup>۲</sup>

البته به روایت خود پیامبر اختلاف در پیشینیان و امت‌های انبیاء گذشته نیز بوده است که حضرت فرمود: امت موسی پس از او به هفتاد و یک فرقه تقسیم شده که یک گروه نجات یافته بودند، امت عیسی پس از او هفتاد و دو فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و بقیه در دوزخند، و امت من هفتاد و سه فرقه‌اند که یک فرقه اهل نجات و بقیه دوزخی‌اند.<sup>۳</sup>

## منشأ اختلاف و بدعت‌ها در امت پیامبر ﷺ

پس از رسول خدا مسایلی از قبیل، امامت و خلافت، فدک، مدعیان پیامبری، قضا و قدر و استطاعت، حُسن و قُبْح ذاتی و کلاً مسایل اعتقادی از قبیل جبر و اختیار، صفات خداوند، مشیت و اراده، شرایط نبوت و امثال این‌ها مایه بروز اختلافات و در نتیجه اعمال نظرهای مختلف شد که بدعت نام گرفت و مهم این است که به مصداق **كُلُّ حِرْبٍ بِمَا آذَيْهِمْ**

۱ (سفینه البحار جلد ۲)

۲ (حافظ)

۳ (سفینه البحار جلد ۲)



فَرِحُونَ هر کس به آنچه پذیرفته خوشحال است و آن را حقّ می‌داند تمام صاحبان عقاید مختلف به تراوشات مغز و فکر خود پایبند بوده و آن را حقّ می‌دانسته و بس، بقول سعدی:

«گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

بخود گمان نَبَرَد هیچ کس که نادانم»

البته ما در بخش آینده به همین زودی‌ها در بیان انگیزه‌های بدعت-گذاری اشاره به عوامل آن خواهیم کرد ولی آنچه بصورت کلی می‌توان در اینجا بدان اشاره کرد این است که عواملی از قبیل تعصب، جهل، حب دنیا، ریاست طلبی و... منشأ این بلای بزرگ در جامعه ما شده است، بعنوان مثال گاهی یک قول خلاف مشهوری که از روی ذوق و سلیقه شخصی بیان می‌شود طرفداران متعصبی پیدا کرده و چنان از آن حمایت می‌کند که خود آن یک بدعت و سرآغاز یک انحراف می‌گردد و کار به جایی می‌رسد که خود طراح آن خط فکری هم اگر از مسلک خود پشیمان شده و برگردد طرفدارانش بر نمی‌گردند! و به همین دلیل است که توبه افرادی که انحرافی ایجاد کرده و بدعتی را رواج داده‌اند مشکل و گاهی محال است.

### بدعت‌ها غباری بر چهره دین است

دین به خودی خود از شفافیت و جلای چشمگیری برخوردار است و چون با فطرت افراد سر و کار دارد برای همگان مطلوب و جاذب است، ولی متأسفانه در طول تاریخ ذوق و سلیقه‌های شخصی، استحضانات

عقلی، تعصب‌ها، حبّ و بغض‌ها، غرض‌ها، غرورها، جهل‌ها باعث شده که گرد و غباری بر چهره آن بنشینند و در دید مردم آن را بدنما کند، که صاحبان این صفات هم کسانی هستند که قرآن مجید می‌گوید:

«يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی راه خدا را می‌بندند.

در اینجا شرع مقدس به علماء و دانشمندان با صراحت دستور داده است که وقتی دیدید بدعتی ظاهر می‌شود باید علمتان را ظاهر کنید و گرنه به لعنت خدا گرفتار خواهید شد.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «ما هَدَمَ الدِّينَ مِثْلَ الْمِدْعِ»

چیزی به اندازه بدعت ضربه بر پیکر دین نزد.<sup>۲</sup>

### انگیزه‌ها و عوامل بدعت

وقتی به تاریخ بعد از رسول الله ﷺ می‌نگریم می‌بینیم عوامل متعددی دست بدست هم دادند تا اسلام را در نظرها سبک و خراب کنند که از مجموع آن‌ها بدعت‌گذاری را می‌توان نام برد و این بدعت‌گذاری انگیزه‌های فراوانی دارد از قبیل:

۱- تعصب: ماندن و پافشاری کردن بر یک روش باطل، یا طرفداری از حرف و شخص باطل، را تعصب گویند و می‌بینیم که پس از رحلت بنیانگذار اسلام با اینکه راه روشن بود ولی عده ای کوس تفرقه زدند و به

۱ (اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۴)

۲ (بحار الانوار جلد ۷۵)

دنبال دیگران راه افتادند، و به خاطر دنیایشان متعصبانه از آن‌ها حمایت کردند و خلیفه معرفی شده خدا و رسول خدا را تنها گذاردند، و از همان روز دسته بندی‌ها آغاز شد و عده ای نام حزبشان خوارج و جمعی اشاعره نامیده شد و برخی زیر پرچم معتزله رفتند که هر کدامشان برای مکتب خودشان اصول دین جداگانه ای یافتند!! که اگر آنروز این تفرقه ایجاد نمی‌شد، بعدها هم حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی با اصول عقائد خاص به خودشان متولد نمی‌شدند و سپس از رحم ناپاک آنان صوفی و شیخی و وهابی و بابی زائیده نمی‌گردید!

۲- غرض ورزی پیشوایان باطل: شاید اصل مطلب در قالب تعریف تعصب بیان گردید، ولی به قرآن مراجعه کنیم و تعریف مغرضانی که می‌دانستند ولی با غرض حق‌کشی می‌کردند را از کتاب خدا بشنویم که می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«دروغ به خدا می‌بندند در حالیکه می‌دانند»

سران بدعت گذار فضایل امام علی (علیه السلام) را به خوبی می‌دانستند و به-قول یکی از دانشمندان اگر مطالبی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده بود که دانستند و کتمان کردند یکی از جملاتش را درباره خود یا خودی‌هایشان می‌دانستند با آب طلا می‌نوشتند و شرح-هایی بر آن نوشته و به تمام جهان می‌فرستادند، جمله «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» یا کلام «لَا سَيْفَ إِلَّا دُونَ الْفَقَارِ» یا خاطره «مَنْ كُنْتُ

۱ (آل عمران ۷۵)

مولاه...» و یا حدیث منزلت و... هزاران خاطره و تاریخ روشن دیگر چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد، ولی با غرض ورزی نادیده انگاشتند! و کاری کردند که علی علیه السلام با آن همه فضیلت تنها ماند و بدعتگذاران به جامعه معرفی شدند!

۳- ریاست دوستی و دنیاطلبی: یکی از عوامل لغزش در همیشه تاریخ حب دنیا و ریاست خواهی بوده و باید گفت که الان نیز هست و همین دنیاخواهان بودند که برای رسیدن به مطلوبشان یعنی دنیا دست به هر کاری حتی دین سازی و دین فروشی زدند!

رسول خدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَنْ أَحَدَثَ دِينًا...»<sup>۱</sup> خداوند هر گناهی را می‌بخشد، مگر عده ای را که از جمله آنان دین سازان هستند که غیر قابل آموزش دانسته است

۴- جهل و عدم تحقیق: از دیگر مایه‌های بدبختی بشر جهل و نادانی بوده و هست، برخی از پیشوایان باطل بدلیل جهل، به گمراهی کشیده شده و از روی تعصب یا غرور حاضر به تحقیق و بررسی هم نبوده و نیستند و می‌بینیم که در انتخاب مرید هم به افرادی توجه دارند که اولاً جاهل باشند و ثانیاً روحیه تحقیق در آنان نباشد. که نمونه‌هایش را در فرقه‌های رایج جامعه مان می‌بینیم که مثلاً هرگز حاضر نیستند فلسفه دست بسته نماز خواندن و یا سیبیل گذاشتن و یا معتقد به رکن رابع بودن... را بپرسند و تحقیق کنند و همچنان بر روش باطل خود اصرار

دارند.

در فضایل سید عبدالعظیم حسنی این شخصیت بزرگ اسلامی داریم که تمام اعتقاداتش را بر امام زمانش عرضه کرد و حضرت که تأیید نمود خاطرش آسوده شد، این است فضیلت یک مسلمان راستین، قرآن مجید درباره کسانی که از پیش خود حکمی صادر می‌کنند و به خدا نسبت می‌دهند می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ يُقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

پس وای بر کسانی که حکم و قانونی را با دست خود و به خداوند نسبتش می‌دهند.

### داستان

در دوران گذشته مردی از راه حلال بدنبال کسب مال رفت، چیزی دستگیرش نشد از راه حرام رفت، باز هم متاعی عایدش نشد، شیطان نزد او آمد و گفت: فلانی تو نه از راه حلال و نه از راه حرام نتوانستی چیزی بدست بیاوری، می‌خواهی روشی به تو بیاموزم که دنیايت آباد و پیروانت زیاد باشند، گفت آری، شیطان گفت: دین بساز و مردم را به آن دعوت کن! چنین کرد و به مال و ثروت و پیروان فراوانی رسید روزی از روزها به فکر فرو رفت که این چه کاری بود که کردم؟ خلاصه به راه افتاد تا پیروانش را از راه انحراف برگرداند به یکی یکی از منحرفان که می‌رسید

و توضیح می‌داد می‌گفتند: نه، تو از دین برگشته ای! خلاصه قبول نکردند، نهایتاً زنجیری به گردنش کرد و گفت: هرگز آنرا نمی‌گشایم تا آنکه خداوند توبه ام را بپذیرد.

خداوند به پیامبری از پیامبران وحی کرد که: به فلانی بگو به عزتم سوکند اگر آنقدر مرا بخوانی که رگهایت جدا شود، پاسخت نخواهم گفت، تا آنکه حتی کسانی را هم به بدعت تو مرده‌اند، به راه راست برگردانی.<sup>۱</sup>

۵- استبداد به رأی: سرآمد مستبدان به رأی شیطان بود که در مقابل فرمان خداوند از خودش رأی داد و بر آن نظر ماند و حتی در مقابل خداوند بر رأی خویش استدلال کرد، بدین صورت که خدایا، ادم از گل و من از آتش، و من از او برترم!!

هر کس از روی عصبیت بر رأی و نظر خود بماند و حاضر به تجدیدنظر نباشد در خط شیطان است و متأسفانه چنین کسانی در میان اقطاب و قلندران زیاد سراغ داریم.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «أَدْنَى الشُّرْكَ أَنْ يَتَدَبَّرَ الرَّجُلُ رَأْيًا فَيَحِبُّ عَلَيْهِ وَيُبْغِضُ عَلَيْهِ»

پایین ترین مرتبه شرک آن است که کسی یک رأی را ابداع کند و بر سر آن با دیگران حب و بغض داشته باشد.<sup>۲</sup>

۶- ظلم و تهمت و دروغ بستن: در قرآن شریف گناه دروغ بستن بر

۱ (بحار الانوار جلد ۲)

۲ (بحار الانوار جلد ۲)

خدا و رسول با تعبیرهای گوناگون مذمت شده است تا آنجا که شخص افترا زنده بعنوان ظالمترین شخص نامبرده شده است، وقتی با کمی دقت بنگریم خواهیم دید که این حقیقتی است غیرقابل انکار، زیرا وقتی انسانی حاضر شود با فکر ناقص خودش چیزی را بیافد و برای تثبیت حرف خودش کلام خدا را خراب کند، و نسبت دروغ به خدا بدهد باید هم ظالم ترین باشد، قرآن مجید می‌فرماید:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»

کیست ظالم‌تر از کسی که به خدا دروغ و افتراء ببندد؟!... لعنت خدا بر ظالمین باد.<sup>۱</sup>

می‌بینیم در یک آیه دوبار اشاره به ظلم شده است که همین ظلم باعث بستن راه خدا شده و راه مردم را کج می‌نماید که نسبت به آخرت کفر می‌ورزد و در آیه بعد از آیه فوق بدان اشاره شده است، حال این مسدود کردن راه از طریق تهدید یا القاء شبهه و امثال این‌ها صورت می‌پذیرد و از روی حسد و امثال این‌ها، مثل قوم یهود که تنها به این قناعت نمی‌کردند که خود، آئین اسلام را نپذیرند بلکه اصرار داشتند که مومنان نیز از ایمانشان بازگردند و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود.

۷- سوءاستفاده از فطرت پاک مردم: یکی از انگیزه‌هایی که باعث شده عده ای شیاد مهار اعتقادات مردم را بدست گرفته تا به هر جا که

۱ (سوره هود آیه ۱۸)

می‌خواهند بکشند، همان فطرت سالم مردم و صفای باطن جامعه است، بعنوان مثال: مردم فطرتاً بدنبال خدا می‌روند ولی به جای خدا بت‌ها را به آنان معرفی کردند مانند این است که به‌جای شیر مادر پستانک به کودک بدهند واژه‌هایی از قبیل، عرفان، عشق، رهبانیت، زهد، ریاضت که از سوی این اقطاب بی‌محتوی صادر می‌شود جز انحراف و سوءاستفاده نیست اینان عرفان ناب و زهد واقعی و عشق و رهبانیت را لکه دار نموده‌اند. و متأسفانه جمعی هم از روی جهل و نادانی پذیرفته و به دنبال آنان به‌راه افتاده‌اند، به این بدعت‌گزاران منحرف با حدیثی از رسول خدا ﷺ هشدار می‌دهیم که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْبِدْعَ فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ تَسِيرُ إِلَى النَّارِ»<sup>۱</sup>

پرهیزید از بدعت‌ها، زیرا هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی انسان را بسوی آتش سوق می‌دهد.  
و نیز در جای دیگر از خاتم انبیاء آمده است که راه توبه برای شخص بدعتگذار را ممنوع اعلام فرموده:

«أَبَا اللَّهِ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ»<sup>۲</sup>

خداوند هرگز توبه بدعتگذاران را نمی‌پذیرد.  
بدعتگذاری حتماً همان نیست که شخصی دینی تازه وضع کند و مردم را اغفال نماید بلکه در جامعه خودمان گاهی افرادی پیدا می‌شوند با

۱ (بحار الانوار جلد ۲)

۲ (بحار الانوار جلد ۲)



سوءاستفاده از مذهبی بودن مردم چیزهایی را به اسم مذهب به خورد جامعه می‌دهند مثلاً می‌بینند مردم نسبت به امامزادگان احترام می‌کنند قبوری از منسوبین خود را با تعریف‌های نابجا و حتی با نقل معجزه بعنوان امامزاده بر مردم تحمیل می‌نمایند، یا از سیادت خود سوءاستفاده کرده با لباسی مخصوص به سادات، مشغول گدائی و تکذبی از مردم می‌شود و بعنوان سهم جدش از مردم پول می‌گیرد شخصی را دیدم که به اقرار مردم و اعتراف خودش در حقیقت یک ماهه درآمد هنگفتی جمع آوری کرده که شاید در طول چندسال کسی به چنین ثروتی از راه مشروع نرسد، مصالح و ابزار کارش عمامه ای سبز عبائی بر دوش بود که هر دو از آثار عزت و آقائی است و او آن را وسیله گدائی قرار داده بود! (مؤلف)

قطبی که مریدش را با ورد گول می‌زند، و در بین نماز با صدای «چخ» مایه اعجاب پیروانش می‌شود و وقتی از او می‌پرسند که چرا در نماز این جمله را گفتی می‌گوید و در بین نماز با دیده بصیرت دیدم به دیوار کعبه سگی می‌خواهد بول کند او را راندم!!

پیر، و مرادی که انگشتی را به مریدش می‌دهد که در چاهی ناشناخته بیافکند و سپس مراجعه کند تا او با ورد آن را بیرون بیاورد؛ یا جادوگر و خرافه پرداز و فالبینی که با عوام‌فریبی و با اسم ارتباط با عالم غیب! جیب مردم را خالی می‌کند نیز بدعت گذار است.

۸- سیاست‌های بیگانه و نفوذ استعمار: اگر به مذهبی که اکنون در دنیا رایج است بدقت بنگریم خواهیم دید که ریشه در استعمار غرب و شرق دارند و هر روزهم تقویت و کنترل می‌شوند و انگیزه استعمارگران از

رواج دادن فکریهای انحرافی تعطیل کردن سنت‌های الهی است زیرا با رسوخ هر بدعتی یک سنت تعطیل می‌شود امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«وَمَا أَحَدٌ تَبِعَ دَعْوَةَ إِلَّا تَرَكَّ بِهَا سُنَّةً»

هیچ بدعتی پایه گذاری نشد جز اینکه سنتی تعطیل گردید.<sup>۱</sup>

بدعت را به هر کدام از راه‌های فوق الذکر که حساب کنیم خواهیم دید که دست منحوس استعمار و استکبار آن را تقویت می‌کند. اگر به تقویت قطب صوفیه یا رکن شیخیه یا بُئیه مالی بهائیت و یا تقویت سیاسی وهابیت باشد انجام می‌دهند، و اگر به صورت رواج خرافات در ذهن مردم و سست کردن مردم نسبت به دین باشد نیز عمل می‌کنند.

۹- محیط آلوده و مسموم: یکی دیگر از عوامل بدعت آلوده بودن محیط است بدین معنی که در محیط سالم اسلامی مسلمان می‌داند از کجا باید خط بگیرد، قرآن و رسول خدا و امام مقتضی الطاعة را به خوبی می‌شناسد و لذا گمراه نمی‌شود، ولی اگر گرد و غبار غلیظ تعصب و غرور و غرض و جهل هوا را آلوده کرد چهره رسول خدا و امام و قرآن به خوبی دیده نشده مردم راه را گم می‌کنند، اگر با تبلیغات مسموم کاری کنند که علی (علیه السلام) ریاست طلب یا شوخ معرفی کنند و بگویند به درد خلافت نمی‌خورد! یا چنان بی دین معرفی کنند که تعجب کنند که علی (علیه السلام) در محراب به شهادت رسید، مگر علی (علیه السلام) نماز می‌خواند؟! و در مقابل امام صادق (علیه السلام) ابوحنیفه‌ها را به زور مطرح کنند که خودش از طرح

۱ (نهج البلاغه خطبه ۱۷)

این قضیه خجالت می‌کشید ولی حَبّ دنیا او را فریفته بود و اگر چنین شود قطعاً طریق سنت بسته و مسدود می‌شود و راه‌های خرافات و بدعت‌ها باز و آزاد خواهند بود و در چنان جامعه‌ای سنت‌ها و خوبی‌ها مایه تعجب و فسق و فجور بر طبق اصل خواهد بود.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «صَارَ الْفُسُوقُ فِي النَّاسِ نَسَبًا وَالْعِغَافُ عَجَبًا»

در محیط فاسد گناه، عادی ولی خوبی مایه شگفتی می‌باشد!

۱۰- عجله در تصمیم‌گیری: عامل و انگیزه دیگری که می‌تواند سبب بدعت شود اینست که انسان از روی هوی پرستی در مطلبی که نمی‌داند نظر بدهد که این نظر چون از روی ناآگاهی و هوی پرستی است به اضافه یا کم کردن اصلی از اصول اسلامی خواهد انجامید و این همان بدعت مورد بحث ماست، ما وقتی در آفات علم و علماء بحث می‌کنیم به این بلیه بخوبی برمی‌خوریم که این همان است که قرآن مجید می‌فرماید به جای دعوت به خدا دعوت به خود می‌کنند:

«اتَّخَذَ اللَّهُ هَوَاهُ»

«خدای خویش را هوای نفس خود قرار می‌دهند»<sup>۱</sup>

خداوند! اسلام عزیز و مسلمانان مظلوم را از دست بدعتگذاران فرومایه حفظ فرما.

۱ (غررالحکم صفحه ۴۵۷)

۲ (فرقان ۴۳)

### چند حدیث

#### حدیث بدعت

قال رسول الله ﷺ: «اتَّبِعُوا وَلَا تَبْتَدِعُوا فَقَدْ كَفَيْتُمْ»

مطیع باشید و به دنبال بدعت نباشید زیرا همانا اطاعت از سنت شما را کفایت می‌کند.<sup>۱</sup>

#### اهل بدعت

قال رسول الله ﷺ: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ»

«طرفداران بدعت بدترین افرادند و بدترین اخلاق را دارند»<sup>۲</sup>

#### معنای بدعت

قال علي عليه السلام: «...أَمَا أَهْلُ الْبِدْعَةِ: فَأَلْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَ

رَسُولِهِ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا»

«اهل بدعت، مخالفان امر خدا و رسول خدایند که به رأی خودشان و از روی هوای دلشان عمل می‌کنند اگرچه عده شان هم زیاد باشد»<sup>۳</sup>

#### از صاحبان بدعت اجتناب کنید

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ مُبْتَدِعٌ فَقَدْ آعَانَ هَدْمَ دِينِهِ»

هرکس به روی بدعتگذاران تبسم کند به منهدم کردن دین خویش

۱ (کنز الاعمال)

۲ (کنز العمال)

۳ (کنز العمال)

کمک کرده است.<sup>۱</sup>

### عمل بدعتگذار قبول نیست

قال رسول الله ﷺ: «عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي سُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ كَثِيرٍ فِي بِدْعَةٍ»  
عمل کمی از روی پیروی از سنت بهتر از اعمال بسیاری است که از  
تبعیت از بدعت باشد.<sup>۲</sup>

### توبه بدعتگذار پذیرفته نیست

قال رسول الله ﷺ: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ»  
خداوند توبه بدعتگذار را نمی پذیرد.<sup>۳</sup>

### وظیفه علماء چیست

عَنْ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ  
لَمْ يَفْعَلْ سَلَبَ نُورَ الْإِيمَانِ»

زمانیکه بدعت در زمین آشکار شد وظیفه عالم این است که علمش  
را ظاهر سازد، که اگر نکرد نور ایمان از او گرفته می شود.<sup>۴</sup>

۱ (سفینه البحار جلد ۱)

۲ (بحار الانوار جلد ۲)

۳ (بحار الانوار جلد ۷۲)

۴ (وسائل الشیعه جلد ۱۱)

چند سؤال از متن بحث

- ۱- بدعت را تعریف کنید.
- ۲- انگیزه‌ها و عوامل بدعت را نام ببرید.
- ۳- منشأ اختلاف در امت پیامبر چه بود؟

# فصل پانزدهم

عقده حقارت،  
برخی از عوارض عقده حقارت،  
اضطراب و نگرانی ها،  
علت نگرانی ها،  
علاج نگرانی ها،  
نتیجه بحث،  
دو حدیث و چند سؤال





## عقده حقارت

«قال علی بن موسی الرضا علیه السلام مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»

امام هشتم علیه السلام فرمود: کسی که خود را ناچیز می‌داند و احساس حقارت می‌کند از شرش ایمن مباش.<sup>۱</sup>

یکی از مصیبت‌هایی که ریشه بسیاری از مشکلات می‌شود، احساسی است به نام احساس حقارت و خود کم بینی، آئین مقدس اسلام برای انسان شخصیتی قایل است و او را با کرامت و بزرگی معرفی نموده است (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...) ولی گاهی بر اثر یک سلسله عوامل این انسان با دست خود آن شخصیت خدادادی اش را از دست می‌دهد یا به بوته فراموشی می‌سپارد، که نتیجه خطرناکش یأس و ناامیدی است که بر زندگی اش حاکم می‌گردد.

اگر به‌دقت بنگریم خواهیم دید خواهیم دید نوع افراد تبهکار که مرتکب جرائم سنگین می‌شوند کسانی هستند که شخصیت انسانی خود را از دست داده و از آینده ای سعادت‌مند برای خود، یا نگران، و یا ناامیدند، انسانی که کرامت انسانی اش را فراموش کرده هر وضعی را در خود احساس می‌کند و با تدبیر خودش می‌خواهد آن ضعف را جبران کند، و نوعاً در این تدبیر و چاره اندیشی به خطا می‌رود. اگر بدقت بسنجیم می‌توان عقده حقارت را به منزله یک میکروب

۱ (تحف العقول)

خطرناکی بدنیم که باعث امراض فراوانی می‌شود، اجازه دهید به بیان برخی از آن امراض بپردازیم و با یک نگاه سطحی در یابیم که ریشه همه آن‌ها میکروب احساس حقارت است.

۱- تکبر به دلیل عقده حقارت:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال «ما من رجلٍ تکبراً و تجبراً الا لدیة و جدّها فی

نفسیه»<sup>۱</sup>

هیچکس مبتلا به تکبر نمی‌شود مگر به خاطر حقارت وضعفی که در خود احساس می‌کند.

چون در این مقوله بحث کرده ایم، توضیح نداده و خوانندگان محترم را به بحث‌های گذشته در همین باره دعوت می‌کنیم.

۲- نفاق بدلیل عقده حقارت:

قال علی علیه السلام «نفاق المرء من ذلّ یجدّه فی نفسیه»<sup>۲</sup>

نفاق و دورویی انسان مربوط به خواری و ذلتی می‌باشد که شخص در خودش احساس می‌کند.

شخص منافق از این که خودش بشخصه می‌تواند دارای ارزشی باشد فراموش کرده لذا با دورویی و ظاهری آراسته می‌خواهد محبت خودش را در دل مردم جا دهد یا با تعریف کسی در پیش رویش و تکذیب رقیبش می‌خواهد عزتی را به زور برای خود کسب نماید که اگر این شخص از

<sup>۱</sup> (اصول کافی جلد ۳ صفحه ۷۶۱)

<sup>۲</sup> (غزالحکم صفحه ۷۲۲)

شرافت انسانی خودش خبر داشت هرگز دست به چنین کاری نمی‌زد:  
 قرآن مجید در معرفی اینان می‌فرماید: وقتی به مؤمنین می‌رسند  
 می‌گویند ما با شما هستیم و ایمان آوردیم و زمانی که با شیاطین خود خلوت  
 می‌کنند می‌گویند ما با شما هستیم آن‌ها را مسخره کردیم.<sup>۱</sup>  
 ۳- دروغگوئی:

عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ نَفْسِهِ»<sup>۲</sup>

از رسول خدا ﷺ است که فرمود: شخص، دروغ نمی‌گوید مگر به  
 دلیل سبکی و خواری که در خودش احساس می‌کند.  
 ۴- انتقامجوئی:

فکار قریش به پیروانشان دستور دادند که وقتی پیامبر قرآن می‌خواند  
 نعره بکشید که صدایش را نشنوید تا بر او غلبه کنید و پیروز شوید.  
 «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْقَوَافِ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»<sup>۳</sup>  
 ۵- عیب جوئی:

قال علي عليه السلام: «ذوالعيوب يُحِبُّونَ إِشَاعَةَ مَعَايِبِ النَّاسِ لِيَتَسَّعَ لَهُمُ  
 الْعُذْرُ فِي مَعَايِبِهِمْ»<sup>۴</sup>

۱ (بقره ۱۴)

۲ (مستدرک الوسائل جلد ۲)

۳ (فضلت ۲۶)

۴ (نهج البلاغه صفحه ۹۰۵)

« صاحبان عیب‌ها و گنهکاران دوست دارند که عیب‌هایشان در میان دیگر مردم هم شایع شود تا عذرشان در بین مردم گیرا تر باشد»  
 قرآن نیز در معرفی اینان می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»<sup>۱</sup>  
 «وای بر عیب جویمان هرزه زبان»  
 هلن شاختر می‌نویسد:

«چه خوب است بجای اینکه به رفتار و گفتار ناروای اشخاص ایراد بگیریم بدریشان برسیم و اگر بتوانیم هدایتشان کنیم، از این واجبتر آنکه به دردهای خودمان برسیم یعنی بی ریا و بی پروا نقص‌ها و عیب‌های خود را روبرو بگذاریم و به علاج خویش بپردازیم.»  
 ۶-حسد: بدخواه و حسود از گردونه انسانیت خارج است و از مرحله حیوانات نیز نازلتر است زیرا کسی که از محنت دیگران بی غم است سزاوار نام انسانیت نیست چه برسد به کسی که غم دیگران او را شاد و مسرور می‌سازد.

قال الصادق (عليه السلام): «...الْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَالْجُحُودِ لِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى...»<sup>۲</sup>

حسد از کوری دل و انکار نعمت‌های خدا سرچشمه گرفته است. یکی از نویسندگان شهیر می‌نویسد:

۱ (همزه آیه ۱)

۱ ( مستدرک الوسائل جلد ۲)

«حسود نعمت کامیابی افراد را همیشه نشانه و هدف گرفته و با عناوین و دسیسه‌های گوناگون کوشاست آن موهبت را از کف آنان ببرد و بدون اندک توجه و تعمقی دستخوش احساس پلید خود واقع می‌گردد.»

### برخی از عوارض عقده حقارت

۱- بدن و جسم را ذوب می‌کند:

قال علی عليه السلام «الْهَمُّ يُذِيبُ الْجَسَدَ»<sup>۱</sup>

غم و غصه بدن را مانند فلز ذوب می‌کند.

۲- آسایش خاطر را از بین می‌برد:

قال علی عليه السلام «الْحَافِئُ لَا عَيْشَ لَهُ»<sup>۲</sup>

انسان ترسو زندگی ندارد.

۳- انسان را مریض می‌کند:

قال علی عليه السلام «الرُّبُّ أَبْدَأَ عَلِيلٍ»<sup>۳</sup>

شکاک همیشه مریض است.

۴- قیافه ظاهری را لطمه می‌زند:

<sup>۱</sup> (غرر الحکم صفحه ۵۶)

<sup>۲</sup> (غرر الحکم صفحه ۵۵)

<sup>۳</sup> (عیون الحکم والمواعظ صفحه ۴۰ حدیث ۹۲۰)

قال علی (علیه السلام) «الْحَزْنُ يَهْدِي إِلَى الْجَسَدِ»<sup>۱</sup>

غم بی جا جسم و قیافه را از بین می برد.

البته آنچه در بالا به آن اشاره شد کمی از ناراحتی‌هایی بود که از ناحیه عقده حقارت به سراغ انسان می آید. اگر به دقت بنگریم خواهیم دید که بسیاری از گرفتاری‌های امروز بشر از همین جا نشأت می گیرد. غصه و ترس و شک و غمی که در چند حدیث فوق به آن‌ها اشاره شد در انسان - های مؤمن واقعی یافت نمی شود. مثلاً شخص مؤمن غصه گذشته مادی زندگی او را رنج نمی دهد و از هیچ قدرتی نمی ترسد و هرگز دچار شک و دودلی نخواهد شد، و نیز آرزوهای دراز برای آینده او را عذاب نمی دهد، چرا که در مقابل حوادث، خود را کوچک ندیده و در خود، توان و قدرت حل مسایل را با توکل بر خدا می بیند.

### اضطراب و نگرانی‌ها

در عصری که ما زندگی می کنیم اضطراب و دلهره فراوان تر است، راستی چرا؟ با اینکه همه چیز ماشینی شده و نوع زندگی ماشینی را داریم، ساعت کار و نوع کار از قدیم کمتر و آسانتر، بارهای سنگین از روی دوش انسان برداشته شده و بر دوش چرخ‌های بزرگ کارخانجات گذاشته شده و علاوه بر جاروی برقی و لباسشویی و سماور و پلوپز برقی حتی ماساژ عضلات بدن با برق انجام می گیرد، وسایل رفاه صدچندان شده و

<sup>۱</sup> (عیون الحکم والمواعظ صفحه ۳۲ حدیث ۵۶۳)

انسان در سایه صنعت از گرما و سرما مصون مانده وسایل ارتباطی حتی در اتومبیل‌ها تعبیه شده و وسایل تفریح همه جا به چشم می‌خورد، سفره‌ها رنگین تر و انواع غذا، دوا و خلاصه رفاهیات بحدی رسیده که تصورش را هم نمی‌کردیم، ولی سؤال ما این است که چرا با این همه وسایل رفاه و آسایش، دلمردگی و افسردگی فراوان شده، گرفتاری‌های عصبی به وفور دیده می‌شود، و ثروتمندترین شخص در مرفه ترین خانه و بر سر رنگین ترین سفره توسط قرص و شربت لقمه ای از غذا می‌خورد و با قرص به خواب می‌رود، و به نقل یکی از صاحبان ویلا در آمریکا که باغی بزرگ و زندگی ای اعیانی دارد تا به صبح باید آنقدر راه بروم تا شاید از فرط خستگی به خواب بروم!

انسان به یاد پادشاهی می‌افتد که کنار پنجره قصرش نشسته بود و از درد ناله می‌کرد و محتاج اندکی خواب بود تا تسکین یابد ، طبییان مخصوص و کنیزان طناز در امتثال امر او غذا و دوا تهیه می‌کردند ولی بهبودی حاصل نمی‌شد در یک لحظه نگاهش از پنجره به بیرون افتاد، دید گاوری که فرش و لباس مرده ی مردم را می‌شست کنار رودخانه از کار خسته شده دستش را زیر سرش نهاد و بلافاصله بخواب رفت، حاکم آهی کشید و گفت: ای کاش من بجای او بودم و آن اعصاب پولادین و راحت را می‌داشتم. لحظاتی بعد متملقان دربار از قصر فرود آمدند و به شخص گازر بعنوان یک مژده گفتند: خوشا بحال تو که خلیفه گفت کاش من مثل او بودم، ولی گازر با خونسردی در حالی که خمیازه ای از روی راحتی پس از خواب می‌کشید گفت: اما من هرگز آرزو نکردم مثل سلطان باشم!!

### علل نگرانی‌ها

راستی علت این اضطراب‌ها و نگرانی‌ها چیست؟ چه عاملی باعث شده که در کنار این همه رفاه ظاهری و لوام آسایش و آرامش روح نباشد؟ در اینجا در پاسخ به این سؤال به چند مورد از علل این ناراحتی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- احساس بی هدف بودن زندگی: زندگی را پوچ و بی هدف می‌داند و خوردن و خوابیدن و دوباره روز بعد را مانند روز قبل سپری کردن و سپس مردن را تکرار مکرراتی خسته کننده می‌داند، و از خود می‌پرسد آخر چرا این همه دویدن و غصه خوردن برای هیچ و پوچ؟! واقع مطلب این است که انسان از کار تکراری خسته می‌شود آن هم تکراری در حد یک عمر.

(در اینجا فقط علت نگرانی‌ها را بیان می‌کنیم و بحول قوه الهی در

آخر جواب خواهیم داد.)

۲- تصویر وحشتناکی از مرگ: هیولای مرگ در نظرش مجسم است هر روز می‌بیند فردی از این کاروان جدا شد و مرگ او را گرفت و رفت، بالاخره فکر می‌کند این شتر روزی هم در خانه من خواهد خوابید و تمام ماحصل زندگی را در لحظه ای از من خواهد گرفت، فرض ما هم این است که برای بعد از مردن پناه به خدا به چیزی معتقد نیست و لذا این مسئله مهم رنجش می‌دهد و مضطرب است.

۳- تصور دوران پیری: به پیران از کار افتاده می‌نگرد و فکر می‌کند اینان دیروز مصدر کار و فعالیت‌هایی بوده‌اند و امروز مثل شمعی که



آخرین سوسویس را دارد و عنقریب خاموش خواهد شد در کنار خانه یا کوچه، یا خانه سالمندان نشسته است و محلی در جامعه ندارد و مردم هم دلشان به حال او نمی‌سوزد و از اینکه در فردای نه چندان دور این بلیه بسراغ او نیز خواهد آمد رنج می‌برد، می‌گوید فردا قوایم از دست می‌رود، دندان‌هایم می‌ریزد، قدم خمیده می‌شود از پست و مقام کنار گذاشته می‌شوم، از راندن مگس از اطراف خودم ناتوان خواهم بود و... بالاخره در این غم جانکاه می‌ماند و غصه می‌خورد.

«محنت پیری در ایام جوانی دیده‌ام

خویش را تا دیده‌ام در ناتوانی دیده‌ام»

۴- احساس تنهایی و نداشتن پناهگاه: به فکر می‌رود و کوه مشکلاتی که بر دوش او سنگینی می‌نماید را مانند فیلم از جلوی دید خود می‌گذراند و از بس از رفیق یا دوست و زن و شوهر و آشنایانش خیانت دیده به کسی امیدوار نیست که بار سنگین غم‌های او را از دوشش بردارد لذا احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کند و معمولاً وقتی انسان در حوادث پناهگاهی نداشت وحشت او را می‌گیرد:

«یک ذره وفا را به دو عالم نفروشیم □

هر چند در این عهد خریدار ندارد»

۵- ناراضی بودن از زندگی و اشیاع نشدن: گمشده ای دارد و به دنبالش می‌دود، گاهی آن را در خانه مرفه، و گاهی در اتومبیل مدل بالا، و زمانی در سایه وسایل مدرن جستجو می‌کند و گاهی در پست و مقام و هرچه پیش می‌رود قانع و راضی نمی‌شود، گویا گمشده اش همچون سایه ای که پیش روی انسان است از او فرار می‌کند، به هر جا میرود به

دنبال خواسته‌هایش زرق و برق‌ها را دیده و رنجش افزون می‌شود، به هر خانه ای می‌رود و هر چه را می‌بیند می‌خواهد داشته باشد، و خلاصه میل دارد، آنچه دیگران همه دارند از لوازم و رفاهیات او به تنهایی داشته باشد، که البته اگر هم داشت آرام نمی‌گرفت!

«آرزو دارم که یک روز آورم بی غم بسر □

ای فلک امروز محنت‌های فردا می‌کشم»

۶- دلپره از آینده: با اینکه حقوق می‌گیرد و برای آینده نیز حقوق بازنشستگی خواهد داشت، و بیمه حوادث است و از نظر مالی نگرانی ندارد، ولی در عین حال حوادث و سوانحی که پیش می‌آید، جنگ‌های ناگهانی که بوقوع می‌پیوندد، و عدم ثباتی را که در جامعه حال و آینده تصور می‌کند همه و همه او را نگران کرده و زجرش می‌دهد.

۷- وجدان گرفتار: هر قدر هم وجدان کسی بر اثر تکرار جرم ضعیف شده باشد باز وقتی بیاد خطاها و حق‌کشی‌ها و عهدشکنی و بی وفائیش می‌افتد عذاب وجدان می‌کشد و خود را مدیون و مسئول می‌داند و همیشه بدنبال راه چاره ای می‌گردد تا خود را رها کند ولی چنین راهی را نمی‌یابد و هر چه وجدانش قویتر عذاب روحی‌اش بیشتر است، دست به توجیهات می‌زند ولی باز وجدانش قانع نشده و همچنان در التهاب می‌ماند.

### علاج نگرانی‌ها

آری اگر این دنیا را منحصر به خوردن و خوابیدن و سپس مردن

بدانیم و مرگ پایان همین زندگی تکراری بی مفهوم باشد، جای دلهره و نگرانی است و انسان حق دارد از چنین زندگی احساس خستگی کند، ولی اگر خدا را حکیم دانسته و دنیا را مخلوق خدای حکیم بداند خواهد دانست که این دنیا و دنیائیان بی حساب نیستند، و ما در تمامی لحظات زندگی زیر نظر هستیم و برای نتیجه ای و بسوی هدفی حرکت می‌کنیم. در مکتب حیاتبخش اسلام زندگی دنیا بی هدف نبوده بلکه مزرعه ای برای آخرت است، و جلسه امتحانی برای تکامل بشر.

قال علی (علیه السلام): «الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا» □

دنیا سرای راستی است برای کسی که آنرا به راستی تلقی کند. مسئله دیگری که انسان را مبتلا به رنج کرده است وحشت، از چهره ترسناک مرگ است آری اگر مرگ نیستی معنا شود، جا دارد که انسان بترسد، ولی اگر چنانکه در تعالیم عالیه اسلام آمده مرگ تولدی دیگر است به یک جهان بزرگ‌تر و دریچه ای به یک جهان ابدی و باقی این دیگر ترس ندارد، انسان‌های مؤمن و مشتاق لقاء خدا، آرزوی مرگ می‌کنند:

«مرگ اگر مرد است گو نزد من آی»

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ»

تعریف مرگ در لسان معصومین به نحوی شیرین و شیوا آمده است، مثلاً امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمودند: مرگ بزرگترین خوشحالی برای



مؤمنین است زیرا از خانه ای پر مشقت و سختی انتقال داده می شود و به جایگاه پر از نعمت ابدی....

از امام سجاد (علیه السلام) پرسیدند مرگ چیست؟ حضرت فرمود: برای شخص مؤمن به منزله کندن لباس کثیف و آلوده از تن است.

قال رسول الله ﷺ « كَمَا تَأْمُونُ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ »<sup>۱</sup>

همچنانکه می خوابید خواهید مرد و همانطور که بیدار می شوید در قیامت بیا می خیزید.

اگر برداشتم از دوران پیری این باشد که به آخرت و ابدیت نزدیک می شوم موی سفید سر و صورتم چین و چروک پیشانیم به من هشدار می دهند که آماده باشم برای سرای ابدی، و تجارب دوران عمرم را برسم نصیحت به دیگران بگویم و مایه عبرتی برای جوانان و میانسالان باشم هیچ کدورتی ندارد و چنین دورانی از عمر بسیار هم مقدس است و دلیلی ندارد که انسان برای این دوره از عمر غمگین باشد.

اگر از زندگی دلسردم و احساس پوچی می کنم به دلیل آنست که آنرا تکرار مکررات می دانم و هدفی را برایش در نظر نگرفته ام و حال آنکه اگر دقیق به تعالیم دینی بنگرم خواهم دید زندگی دنیا مقدمه ایست برای زندگی ابدی و جاوید اخروی:

قال علی (علیه السلام) « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ »

۱ (الروضة من الكافي حديث ۵۷)

«ای مردم جهان، دنیا سرای گذران و آخرت منزل جاودان است، شما از دنیایی که رهگذر شماست برای قرارگاه خود ذخیره ای اندوزید و سرمایه ای بردارید»<sup>۱</sup>

پیری را از بُعد ضعف و سستی دیدن و برای آن غصه خوردن یک طرف قضیه است ولی همه نگاه را به این قسمت دوختن و از برکات این دوران فراموش کردن برخلاف تعالیم اسلام است، در منطق اسلام پیری برکت است، مردم وظیفه دارند به سالخوردگان احترام بگذارند که احترام به پیران سالمند احترام به خداست:

قال رسول الله ﷺ «الْبِرْكَةُ مَعَ الْكَبِيرِ»<sup>۲</sup>

وجود پیران سالخورده بین شما باعث افزایش فیض ربوبی و بسط نعمت‌های الهی است.

در خصوص احساس تنهایی پس از دیدن بی وفائی‌ها و عهدشکنی‌ها باید گفت: شخص مؤمن با داشتن خدای مهربان احساس تنهایی نمی‌کند و بر این عقیده است که هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ، او همواره با شماست هر جا که باشید، مؤمن عالم را محضر خدا می‌داند، و لذا نباید احساس دل‌تنگی و ناامیدی کند.

مؤمن بر اساس معرفی امیرمؤمنان (علیه السلام) ایمانش بر چهار پایه استوار است: ۱- توکل بر خدا ۲- واگذاری امر به سوی خدا ۳- راضی بودن به

۱ (نهج البلاغه خطبه ۱۹۴)

۲ (نهج الفصاحه صفحه ۲۲۲)

مقدرات الهی ۴- تسلیم در برابر امر خدا، چنین کسی خود را تنها احساس نمی‌کند.

و اما کسانی که از زندگی مادی ناراضی‌اند و اشباع نمی‌شوند، اگر به تعالیم عالیّه اسلام و سفارشات معصومین برگردند در حقیقت به عزت و شرافت خود برگشته‌اند و اضطراب و تزلزل از آن‌ها برداشته می‌شود، علاجش میانه روی و کفاف در زندگی است، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد: «آیَ ذُلٌّ أَدَلُّ؟ قَالَ: الْحَرِصُ عَلَى الدُّنْيَا» پست‌ترین ذلت‌ها کدام است؟ در جواب حرص به دنیا را معرفی فرمود.<sup>۱</sup>

حمزه بن حرمان می‌گوید: مردی از وضع روحی و اخلاقی خود به حضرت صادق (علیه السلام) شکایت کرد: که در طلب مال می‌رود و ثروت بدست می‌آورد ولی قانع نمی‌شود، و نفس حریصش با وی منازعه دارد و مال بیشتری طلب می‌کند، سپس گفت به من چیزی بیاموزید که در اصلاح خوی خود استفاده کنم؟ حضرت در جواب فرمود: اگر به کفاف زندگی کنی، کمترین مال دنیا بی‌نیازت می‌کند، و اگر اکتفا نکنی تمام ثروت جهان نمی‌تواند تو را غنی و بی‌نیاز کند.<sup>۲</sup>

«از تنگی چشم فیل معلوم شد

آنان که غنی ترند محتاج ترند»

آن‌هایی را که حوادث احتمالی آینده نگران دارند و زندگی را بر آنان تلخ کرده است، باید بدانند که در بینش دینی، مسلمان باید در خوف و

۱ (سفینه البحار جلد ۱)

۲ (کافی جلد ۳ صفحه ۱۳۹)

رجاء باشد، نه امیدواری زیاد او را منحرف کند و نه ناامیدی او را دلسرد نماید و برای اینکه تعادل روحی همواره همراهش باشد، گفته‌اند اگر ناراحت شدی به قبرستان برو و نظاره کن و اگر غمگین شدی نیز به گورستان گذری کن و ببین؛! در همین راستا به مسلمانان سفارش می‌کند که وصیت نامه ات را زیر سرت بگذار و بخواب شما با دقت نظر می‌توانید ببینید با چنین عقیده ای هرگز یأس و ناامیدی به سراغ انسان نمی‌آید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: از گناهان کبیره، نارضایتی والدین و ناامیدی از رحمت خداست.<sup>۱</sup>

و در مورد وجدان باید گفت: درست است که وجدان انسان را آزار می‌دهد ولی آزار وجدان همانند آزاری است که انسان از نصیحت نصیحت کننده می‌بیند، وجدان همان نفس لوامه ایست که خداوند در کنار سوگند به دادگاه قیامت به آن قسم یاد کرده: «لَا أُقْسِمُ بِرَأْسِ الْقِيَمَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» قسم به روز قیامت و قسم به وجدان بشر منتها اگر به اشارات او گوش ندهیم کم کم ضعیف می‌شود، وجدان از این نظر که در دنیا زمینه تدارکات اشتباهات هست مرشد خوبی است که انسان را به یاد اشتباهاتش می‌اندازد:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۳</sup>

۱ (اصول کافی جلد ۲)

۲ (سوره قیامت آیات ۱-۲)

۳ (سوره شمس ۷-۸)

و سوگند به نفس آدمی و آنکس که آنرا منظم ساخته، سپس فجور و تقوی (خیر و شر) را به او الهام کرده است.

### نتیجه بحث

آنچه که در اینجا مورد بحث است قرار گرفت بیان این مطلب بود که دلهره و اضطراب بر برخی از افراد جامعه حاکم است دلیل آن نیز بیان شد که احساس بی هدفی در زندگی و ترس از مرگ و تصور دوران پیری از آینده، احساس تنهایی و نداشتن پناهگاه و اشباع نشدن از مزایای زندگی مادی بوده و ما در جواب و در حقیقت بیان راه حل اجمالی به مواردی اشاره کردیم و اکنون در خاتمه به یک فراز کوتاه دیگر که آن هم بطور اجمال و اختصار مورد بحث قرار می‌گیرد اشاره می‌کنیم:

با یاد خدا قلب‌ها آرامش می‌گیرد.

نسخه شفابخش دردهایی که ذکر شد همانا ذکر و یاد خداوند است اگر با خدا آشنا باشم احساس تنهایی نمی‌کنم، اگر با خدا ارتباط داشته باشم: از پیری، از جنگ جهانی، از سیل، از هجوم دشمن و.. نمی‌ترسم، اگر به خدا نزدیک باشم، مرگ چهره وحشتناکی نخواهد داشت، اگر با او مرتبط بودم طمع به زخارف دنیوی عذابم نخواهد داد، و اگر با او بودم: وجدانم مرا رنج نمی‌دهد، دست به خودکشی نمی‌زنم، گوشه عزلت و انزوا انتخاب نمی‌کنم، به سوی مذاهبی که گوشه‌گیری را ترویج می‌کنند نمی‌روم، به دامن اعتیاد و مواد مخدر کننده کشیده نمی‌شوم، گرفتار ناراحتی اعصاب نخواهم شد:

پس یاد خدا هم تسکین است و هم درمان قطعی برای همه گرفتاری‌های روحی بشر.



«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

سست و محزون نشوید، شما بزرگوارید اگر مؤمن باشید.

### دو حدیث

۱- قال رسول الله ﷺ «يا عجباً كلُّ العجب للمصدقِ بدارِ الخلودِ وهو

يسعى لدارِ العُروِ»<sup>۱</sup>

رسول اکرم ﷺ فرمود: در عجبم از کسی که خانه جاوید و همیشگی (آخرت) را باور دارد، و برای خانه غرور و غفلت (دنیا) می کوشد.

۲- قال رسول الله ﷺ «مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا أَضْرَ بِأَخِرَتِهِ وَمَنْ أَحَبَّ

أَخِرَتَهُ أَضْرَ بِدُنْيَاهُ، فَأَثَرُوا مَا يَتَى عَلَى مَا يَفَنَى»

رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس دنیا را دوست بدارد به آخرت خود زیان می زند، و هر کس آخرت را دوست بدارد به دنیای خویش زیان می زند، پس آنچه را باقی است بر آنچه را فانی است ترجیح دهید.

### چند سؤال از متن بحث

۱- چند مرض از امراضی که از عقده حقارت سرچشمه می گیرد را نام

ببرید.

۲- دو مورد از عوارض عقده حقارت را بیان کنید.

۳- علل نگرانی ها را نام ببرید.

۴- مختصراً نتیجه این بحث را بنویسید.





## فهرست مطالب

مقدمه

۵

### فصل اول

اخلاق، خلق و خوی، اساس خلق نیکو حکمت است، حکمت تعدیل می‌کند، آنانکه تغییر اخلاق را محال می‌دانند، واما پاسخ، مجاهدت و تمرین، روزه یک ریاضت حساب شده اخلاقی، یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۹

### فصل دوم

رسالت اخلاق عملی، برخی از خاصیت‌های اخلاق، کمبود قانون یا ضامن اجرا، تعریف اخلاق از دیدگاه‌های مختلف، یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۲۳

### فصل سوم

اخلاق در مکتب اسلام، دو نظر و جواب مختصر، اخلاق با انگیزه‌های مختلف، محاسن و مکارم اخلاق، افعال درونی و بیرونی، داستان، دو عامل، سال‌های سال است ولی، روح ناسالم و توجیه سیئات اخلاقی، اخلاق یا انگیزه، راه‌های درمان، قصه، یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۳۷

### فصل چهارم

اخلاق یا پیشگیری و درمان، چند مثال، چهار راه برای علاج، عبدالله ذوالجادین، اصلی ترین راه درمان، خودسازی ابن عمیر، راه دیگر درمان، شرایط انتقاد کننده، شرایط انتقاد، داستان، انتقاد با استفاده از اصلی به نام تغافل، تغافل‌های مذموم، یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۵۳

### فصل پنجم

وجدان محکمه ای همیشه بیدار، دو نیرو در باطن انسان، نتیجه گیری، وجدان تنها محکمه ای است که... داستان، مراتب نفس، مدال افتخار، یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۶۹

### فصل ششم

اخلاق واجتماع سالم، زندگی اجتماعی چگونه پدید می‌آید، اسلام واجتماع، انزوا طلبی مردود است، رهبانیت از نظر اسلام، داستان، یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۸۳

### فصل هفتم

نقش انزوا طلبی و گوشه گیری در اخلاق، زیان‌های گوشه گیری و عزت، داستان، دونکته، عواملی که باعث پراکندگی جامعه شده است، راه علاج، دعوت اسلام به جامعه واحد جهانی یک حدیث اخلاقی و چند سؤال

۹۵

## فصل هشتم

مقدمه، راستگوئی، تشبیه، سکوت طریق پیشگیری، راستی و درستی، تأثیر اجتماعی راستگوئی، دروغگوئی، اثرات دروغ، نکته، علّت‌های دروغ و دروغ گویی، راه علاج دروغگوئی، موارد استثناء، توریه راه حل مشروع، داستان، گناهان زبان، کلام معصوم درباره دروغ، چند سؤال

۱۱۱

## فصل نهم

حسد و بخل، سه مرحله حسد مذموم، انگیزه‌های حسد، داستان، نخستین قتل در عالم، علاج مرض حسد، چند نکته در بیان حسد، تمرین، بخل، اسلام عوامل انسانی را پرورش می‌دهد، چند سؤال

۱۳۱

## فصل دهم

غیبت و تهمت، تعریف غیبت، انگیزه‌هایی که موجب غیبت می‌شود، دلیل کارنگی می‌نویسد، ضررهای اجتماعی غیبت، نکاتی چند، داستان، توجیحات عرفی، دکتر کارل می‌گوید، غیبت جنبه حقّ الناس دارد، شنیدن غیبت نیز حرام است، آیا غیبت غیرحرام داریم؟ توبه و کفاره غیبت، تهمت و بهتان، چند حدیث اخلاقی و چند سؤال

۱۴۹

## فصل یازدهم

تکبر و تواضع، تکبر با اجتماعی بودن انسان نمی‌سازد، عوامل تکبر، مذمت تکبر از زبان قرآن، عجب، عجب و تبعیض نژادی، راه درمان کبر

و عجب، تواضع، نکته، خود را بیازمائیم، چند حدیث اخلاقی و چند سؤال

۱۶۹

### فصل دوازدهم

ریا و اخلاص، ریا در حقیقت نفاق با خداست، هشدار، سؤال و پاسخ، انگیزه‌های ریا، نشانه‌های ریاکاران، داستان، قصه غرور و ریا، راه درمان ریا، مسجد بهلول، اما اخلاص، داستان، تعریف اخلاص در آیات و روایات، حدیث ریا، چند حدیث اخلاقی و چند سؤال

۱۸۹

### فصل سیزدهم

تعصب، قتل اولاد از روی تعصب، بت پرستی از روی تعصب، ظلم و تجاوز از روی تعصب، قبول و ماندن در باطل از روی تعصب، کتمان و بی انصافی از روی تعصب، باطل بودن اعمال یک عمر انسان از روی تعصب، پیشوای متعصبین شیطان است، علاج بیماری تعصب، شاهدی از نهج البلاغه، داستان استغفار، حجاب و تعصب و لجاجت، بیان درد و درمان در یک آیه، منطلق تعصب، منطلق سکینه و وقار، چند حدیث اخلاقی و چند سؤال

۲۰۵

### فصل چهاردهم

بدعت، آنجا که علم علم گمراهی می‌شود، داستان، دکانداران دین فروش، آغاز جنگ‌های هفتاد و دو ملت، منشأ بدعت‌ها و ختلاف‌ها در امت پیامبر اسلام، بدعت‌ها غباری بر چهره دین، انگیزه‌ها و عوامل بدعت،

داستان، حدیث بدعت، اهل بدعت، معنای بدعت، از صاحبان بدعت اجتناب کنید، عمل بدعت‌گذار مقبول نیست، توبه بدعت‌گذار پذیرفته نیست، وظیفه علماء چیست؟

۲۲۵

### فصل پانزدهم

عقده حقارت، برخی از عوارض عقده حقارت، اضطراب و نگرانی‌ها، علت نگرانی‌ها، علاج نگرانی‌ها، نتیجه بحث، دو حدیث و چند سؤال

۲۴۷